

ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام

و چند نمونه از آثار آن ادبیات عربی اسلامی

نویسنده: دکتر محمد محمدی

(خلاصه شده ای استفاده جوانان)

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

چاڭخاڭ وزارت فرهنڪٽ وٽ



۱۳۵۲

۱۳۵۲
۴/۲/۵۲

ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام

و چند نمونه از آثار آن در ادبیات عربی و اسلامی

نوشته: دکتر محمد مهدی

(مخلص شده ای استخاده جوانان)

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

www.tarikhema.org

پیشگفتار

کتاب حاضر خلاصه‌ای است از چند فصل از بخش اول کتاب «ادبیات ایران در دوره ساسانی از خلال آثار آن در ادبیات عربی و اسلامی» که موضوع آن بحث و تحقیق درباره آن قسمت از ادبیات عصر ساسانی است که در قرن‌های نخستین اسلامی به زبان عربی ترجمه شده و جزء ادبیات عربی و اسلامی گردیده و در آن اثر بخشیده است. آن کتاب به تناسب موضوعهای مختلفی که در آن بحث و بررسی شده به چند بخش تقسیم گردیده و قسمتی از بخش اول آن که برای چاپ آماده شده و شاید همزمان با همین خلاصه از چاپ درآید درباره حکمت عملی و اخلاق است.

از آنجا که اصل این کتاب مشتمل بر مباحثی است که تاکنون در تاریخ ادبیات ایران بدین صورت و بدین منظور مورد بحث و تحقیق قرار نگرفته از این رو می‌بایستی مطالب آن مستند و تاحدی مفصل‌تریان می‌شد، و با ذکر مآخذ و نقد و بررسی آنها توأم می‌گردید. بدین جهت مطالعه آن بیشتر به کار کسانی می‌خورد که بدین گونه مباحث از نظر تحقیق موضوعی و تاریخی هم علاقه‌مند باشند. اما برای خوانندگانی که بخواهند فارغ از این گونه بحثها و جستجوها فقط به نتایج آنها دست

یابند، و درباره موضوع اصلی این کتاب یعنی ادب و اخلاق در دوره ساسانی اطلاعاتی جامع و تحقیق شده کسب کنند کتابی ساده تر و خلاصه تر لازم بود و آن همین کتابی است که اکنون در دست شما است.

مراد از «ادب» و «حکمت» که در کتب قدیم آمده و در این کتاب نیز مکرر ذکر شده چنانکه بعداً با تفصیل بیشتری خواهیم دید همان چیزهائی است که ما امروز از کلماتی همچون اخلاق و تربیت و تهذیب نفس می فهمیم، بنابراین موضوعی که در این کتاب مورد جستجو و گفتگوی ما خواهد بود این است که بدانیم آیا در زمینه های تربیتی و اخلاقی چه کتابها و رساله هایی از آثار پیش از اسلام ایران به زبان عربی ترجمه شده، و از آنچه ترجمه شده چه اثری تا امروز برجای مانده، و از خلال همین آثار بازمانده چه موازین و معیارهائی به دست می آید که بتوانیم براساس آنها دریابیم که ایرانیان پیش از اسلام در زمینه های تربیتی و اخلاقی چه مطالبی را به جوانان و نوآموزان خود می آموخته اند، و نمونه عالی تربیت و اخلاق نزد آنها چه بوده. این یکی از هدفهای ما است، و هدف دیگر این است که بدانیم پس از ترجمه این آثار به زبان عربی برخورد علما و اندیشمندان اسلامی با آنها چگونه بوده، و این آثار در دایره معارف اسلامی و فرهنگ عربی چه مقام و منزلتی داشته و چگونه در فرهنگ اسلامی و عربی استمرار یافته اند، و چه عواملی باعث این دوام و استمرار گردیده است.

بنابراین، مطالب این کتاب با کلیاتی راجع به انتقال آثار ساسانی به دوران اسلامی و شرح مختصری درباره ادب و اخلاق در ایران ساسانی آغاز می گردد، و با اجمالی درباره ترجمه آثار اخلاقی ایران به زبان عربی و سیر آن در فرهنگ اسلامی ادامه می یابد، و چند کتاب یا رساله از ترجمه های عربی آن آثار معرفی می گردد. و برای اینکه نمونه هایی

هم از نوشته‌های اخلاقی آن دوران در دست باشد از هر کتابی که معرفی می‌گردد گزیده‌ای از مطالب آن نیز به فارسی ترجمه و نقل می‌شود .

در اینجا لازم است این نکته یادآوری شود که در کتاب حاضر بعضی از مباحث کتاب اصلی بکلی حذف شده ، و بعضی دیگر بسیار خلاصه گردیده ، و از ذکر مآخذ و منابع و توضیحات دیگری که معمولاً در ذیل صفحات آن کتاب آمده در اینجا بکلی خودداری شده ، و از متنهای اصلی هم که در آنجا ترجمه و نقد و تحلیل شده در اینجا چنانکه گفتیم تنها به ذکر منتخباتی اکتفا شده است . بنابراین خوانندگانی که بخواهند در هر يك از مباحث این کتاب اطلاعاتی بیشتر و مفصلتر بدست آورند و به مآخذ و منابع آن دسترسی یابند ناچار باید به آن کتاب مراجعه فرمایند .



تهران - شهریورماه ۱۳۵۲

استمرار فرهنگ ایران در دوران اسلامی

دورانی را که بین سقوط دولت ساسانی از يك طرف و پیدایش حکومت‌های مستقل ایرانی و ظهور ادبیات فارسی از طرف دیگر واقع شده است معمولاً دوران فترت می‌خوانند. این نامگذاری در این مورد تنها بمعنی اصطلاحی این کلمه صحیح است نه بمعنی لغوی آن. کلمه فترت را در اصطلاح برای بیان فاصله بین دو دوره مشخص تاریخی و یا حد فاصل بین دو مرحله‌ای که از لحاظ خصوصیات با هم اختلاف کلی دارند به کار می‌برند، و در این مورد هم چون دو دوره‌ای که در دو طرف این دو سه قرن قرار گرفته‌اند، یعنی دوره ساسانی و دوره سلطنت‌های مستقل اسلامی ایران، از بسیاری جهات با هم اختلافاتی دارند، و ایران هم در این دو سه قرن دارای حکومت مستقلی نبوده از این رو می‌توان این دوران را از این نظر دوران فترت نامید. ولی از لحاظ لغوی که معنی آن سستی و فتور و آرامش است صحیح نیست، زیرا این دو سه قرن برای

ایران به خصوص از لحاظ فرهنگ و ادب ایرانی به هیچوجه دوره فترت نیست بلکه دوره‌ای است پرجوش و خروش که فرهنگ و تمدن ایران برای منطبق شدن با دنیای جدید با آزمایشی سخت درگیر بوده و بقا و استمرار آن هم در دوره‌های بعد نتیجه تلاش و کوشش دائم و مستمری بوده است که در همین دوره به عمل آمده است .

بقا و استمرار فرهنگ ایران در این دوره با وجود اینکه ایران از خود استقلالی نداشت و زبان و ادب فارسی هم از میدان علم و سیاست برکنار بود و جای آن را زبان عربی گرفته بود خود یکی از ویژگیهای قابل مطالعه فرهنگ ایران است . ادامه حیات این فرهنگ در این دوران درهون عوامل متعددی است که مهمترین آنها یکی قدرت تحول و زمینه‌های عمیق اجتماعی و جنبه‌های انسانی آن بود ، دیگری نیاز شدیدی بود که جهان آن روز به خصوص دولت نوحاسته اسلام به این فرهنگ و دست‌پروردگان آن داشت . و همان دست‌پروردگان این تمدن و فرهنگ بودند که توانستند نه تنها زبان فارسی را پس از دوسه قرن برکناری از صحنه علم و کتابت دوباره به جهان علم و ادب بازگردانند ، بلکه زبان عربی را هم به عنوان یکی از وسائل تعبیر علمی خود برگزینند و با تقویت و توسعه آن میدان اندیشه و دید خود را وسیعتر سازند .

بنابراین اطلاع از کوششهای علمی و فرهنگی ایرانیان در این دوره‌ای که آن را دوره فترت می‌نامند از چندین جهت برای درک صحیح تاریخ ادبی و علمی این سرزمین اهمیت دارد ، زیرا این دوره از یک سو دنباله دوره ساسانی و ادامه سنتهای فرهنگی و ادبی آن دوره است ، و از سوی دیگر دوره‌ای است که در آن فرهنگ و ادب جدید ایران که همین ادبیات فارسی اسلامی باشد پی‌ریزی می‌شود ، و از طرفی هم دوره

نفوذ و تأثیر فرهنگ و ادب ایران در زبان و ادبیات عربی است که در این زمان در حال تکوین و توسعه بود.

در اینجا چون ذکر از سنتهای فرهنگی دوره ساسانی به میان آمد شاید لازم باشد که درباره مطلبی که غالباً در این زمینه به اذهان خطور می کند توضیح مختصری داده شود. این مطلب که معمولاً به صورت سؤال مطرح می شود این است که آیا واقعاً در دوره ساسانی ادبیات و فرهنگی وسیع و معتبر بدانسان که درخور مقام سیاسی و نظامی ایران در آن دوره بوده وجود داشته، یا چنانکه بعضیها معتقدند جنبه علمی و ادبی دولت ساسانی به پای جنبه های سیاسی و نظامی آن دولت نمی رسیده. این سؤال از آنجا پیش می آید که تصور می رود از دوران قبل از اسلام ایران آثار علمی و ادبی قابل توجهی به ما نرسیده، و از این امر چنین نتیجه می گیرند که شاید این امر بدان علت باشد که اصولاً چنین آثاری وجود نداشته والا اگر وجود می داشت می بایستی لااقل تعداد بیشتری از آن آثار به ما هم می رسید همچنانکه از آثار ملتهای دیگر رسیده است.

آنچه در این مورد می توان گفت این است که در این مطلب که در دوران قبل از اسلام در ایران علم و فرهنگی متناسب با آن عصر وجود داشته، و در بعضی از رشته های معارف بشری هم در این سرزمین پیشرفتهائی حاصل شده بود محلی برای شك و تردید نیست. ولی البته در این قسمت باید بین رشته هایی از علوم و معارف عصر که در ایران با شرایط خاص سیاسی و مذهبی این سرزمین مجالی برای رشد و پیشرفت داشته اند با آنچه در آن شرایط چنین مجالی نداشته اند فرق گذاشت. و در هر حال در بسیاری از معارف عصر ایرانیان از جهان معاصر خود نه تنها کم و کسری نداشته اند بلکه در دوره های اخیر عصر ساسانی مراکزی هم در ایران وجود داشته

که از مراکز مهم علمی جهان آن روز به شمار می‌رفته‌اند و بر بسیاری از مراکز مشابه برتری داشته‌اند .

واما علت اینکه تصور می‌رود از آثار ادبی و علمی آن دوره چیز ارزنده‌ای که نشان دهنده ادبیاتی عالی و پیش‌رفته باشد به ما نرسیده این است که با اوضاع و احوالی که پس از فتوحات عربی اسلامی در ایران به وجود آمد و آثاری که بر آن مترتب بود از قبیل تغییر دین و خط و زبان و سیاست ، باقی‌ماندن آثار علمی و ادبی ایران به همان شکل و هیأت دوران ساسانی و با همان خط و زبان به هیچوجه میسر نبود . ولی این بدان معنی نیست که با انتشار اسلام و زبان عربی تمام نوشته‌های علمی و ادبی قبل از اسلام ایران هم یکباره از میان رفته و نابود شده و هیچگونه اثری از آنها نه به دوره اسلام رسیده و نه به دوره ما . زیرا با همه حوادثی که در ایران رخ داد ، هم زبان فارسی در همین دوره فترت به حیات خود ادامه داد ، و هم فرهنگ ایران استمرار یافت ، و هم آثاری از همان دوره‌ها به دست ما رسیده ، منتها نه به همان صورت و هیأت دوره ساسانی و با همان خط و زبان ، بلکه به صورتی تحول‌یافته یعنی به صورت و هیأت آثار اسلامی و با خط و زبان عربی . و اگر تاکنون از همه آثار باقی‌مانده از آن عصر چنانکه باید و شاید اطلاع نیافته‌ایم به این جهت است که تاکنون چنانکه باید و شاید به این امر توجه نداشته‌ایم و در این زمینه تحقیق و بررسی کافی نکرده‌ایم . و مسلم است که هر قدر دائره تحقیقات ما در این زمینه وسیعتر گردد اطلاعات بیشتری درباره فرهنگ آن دوره به دست خواهیم آورد و با نمونه‌های بیشتری از باقیمانده‌های آن آثار آشنا خواهیم شد .



گفتیم که پایداری و استمرار فرهنگ ایران را در این دوره فترت باید در ریشه‌های عمیق اجتماعی و جنبه‌های انسانی این فرهنگ،

و نیاز شدیدی که دولت نواخته اسلام به این فرهنگ و دست پروردگان آن داشت ، جستجو کرد .

درباره ریشه‌های عمیق اجتماعی این فرهنگ باید به این مطلب توجه کنیم که زبان فارسی هرچند پس از انتشار اسلام و رواج زبان عربی در ایران برای مدت دوسه قرن از صحنه علم و کتابت برکنار ماند ، ولی در تمام این مدت همچنان در بین عامه مردم و حتی در بین اهل قلم و نویسندگانی هم که در مواقع رسمی به عربی سخن می گفتند و چیزی می نوشتند به عنوان زبان محاوره و گفتگو باقی ماند ، و هیچگاه زمینه‌های اصلی و اجتماعی خود را از دست نداد . ایرانیان عموماً و خاصه آنانکه دور از شهرهای بزرگ و در روستاها و دل کوهستانها زندگی می کردند و اکثریت عظیم مردم ایران را تشکیل می دادند در تمام این مدت همچنان به زندگی عادی خویش با همه خصوصیات آن ادامه می دادند ، به زبانها و لهجه‌های خود سخن می گفتند ، تاریخ و سرگذشت پهلوانان خود را می خواندند ، و اگر سواد نداشتند از سالخوردگان می شنیدند ، و داستانها و روایات و افسانه‌های کهن خویش می سرودند ، و به آداب و رسوم و سنتهایی که طی قرن‌ها بدان خو گرفته و مأنوس شده بودند همچنان دلبسته و سرگرم بودند . اگر به دین و آیین گذشته خود باقی مانده بودند جزیه‌ای می پرداختند و علاوه بر آداب و رسوم در اجرای آیینهای دینی خود هم آزاد بودند ، و اگر هم مسلمان شده بودند فقط شعائر دینی سابق خود را به شعائر اسلامی تغییر دادند و سایر آداب و رسوم و سنتهای آنان هم که معمولاً آنها را عرفیات می خوانند چیزی نبود که بادیستوره‌های اسلامی ناسازگار باشد ، به خصوص که خواسته‌های اسلام هم پس از تسلیم به اصول و مبادی و اجرای احکام آن ساده و آسان بود .

بدین ترتیب تمام پایه‌ها و مایه‌های اصلی فرهنگ ایران در بین این طبقه عظیم مردم که در تمام دوره‌ها نگهبانان واقعی فرهنگ این

سرزمین بوده‌اند باقی ماند و از نسلی به نسل دیگر منتقل گردید . و به همین جهت هم بود که زبان عربی با آنکه در زمینه‌های علمی و فلسفی در ایران بیش از هر جای دیگر - خارج از سرزمینهای عربی - وسعت و رونق یافت ، و علما و نویسندگان ایران هم بی‌ریا و با خلوص نیت به خدمت آن پرداختند ، و بهترین آثار اندیشه و ذوق خود را به این زبان نوشتند ، و بر ثروت لغوی آن بسی افزودند ، باز با تمام این احوال و با تمام قدرت سیاسی و دینی که آن زبان را بود باز جای زبان مردم را نگرفت . زیرا عامه مردم آن را فقط به عنوان زبان دینی خود پذیرفته بودند و گرامی می‌داشتند ، نه به عنوان زبان زندگی ، و همین‌عامه مردم بودند که بار دیگر زبان فارسی را به عالم شعر و ادب که مهمترین ضامن بقای آن بود باز گرداندند . اگر یعقوب لیث صفاری نخستین مشوق شعرای پارسی‌گوی خود از طبقه عامه و به زبان عربی بیگانه نبود معلوم نیست که شاعران مدیحه سرا که فقط خوشنودی ممدوح خود را طالب بوده‌اند چه وقت به قول تذکره نویسان به شعر پارسی گفتن آغاز می‌کرده‌اند .



درباره عامل دیگری که یدان اشاره کردیم یعنی نیاز شدیدی که جهان آن روز و دولت نوحاسته اسلام به فرهنگ ایران و دست‌پروردگان آن داشت نیز باید توضیح مختصری اضافه کنیم .

مسلمانان نخستین همان مجاهدان و جنگجویان بودند که همه با هم در جنگها و غزوات شرکت می‌کردند ، و آنچه را هم به غنیمت می‌گرفتند آن را فی‌المجلس یا بلافاصله پس از خاتمه جنگ با ساده‌ترین صورتی تقسیم می‌کردند ، و برای این کار نه حسابی داشتند و نه کتابی ، تشکیلات و سازمانی هم نداشتند . ولی چون با پیشرفت فتوحات اسلامی میزان غنائمی که بدست می‌آمد و رفزونی نهاد و شماره مسلمانان هم افزایش یافت ، و به حکم ضرورت همه آنها به جنگ نمی‌توانستند

رفت، دیگر تقسیم غنائم به آن صورت سابق عملی نبود و می‌بایستی برای آن فکر دیگری می‌کردند. و این نخستین باری بود که مسلمانان در زمان عمر به این امر پی بردند که راه بردن جامعه در حال رشد اسلامی که اکنون می‌رفت کم‌کم به صورت دولت بزرگی درآید به آن شکل ابتدائی میسر نیست و برای این کار باید ترتیب دیگری داده شود. و از همین زمان هم به حکم این نیاز طبیعی و منطقی متوجه ایران و راه و رسم مملکت‌داری ایرانیان گردیدند، زیرا ایرانیان در این منطقه سابقه کشورداری ممتد داشتند و اعراب هم که بسیاری از قبائل آنها خود در قلمرو حکومت ایران و جزئی از آن بودند با آداب و رسوم ایرانی مأنوس‌تر بودند. به همین جهت هنوز فتح ایران تمام نشده بود که اسیران ایرانی در مدینه که اکنون خود مسلمان شده و جزء جامعه جدید درآمد بودند برای همین امور مورد شور قرار می‌گرفتند، و اعراب از راهنمائیهای آنها در تنظیم امور دولت خود بر طبق نمونه‌هایی که آنها از سازمانها و تشکیلات ایران برای آنها شرح می‌دادند استفاده می‌کردند. چنانکه نخستین دفاتری که برای ثبت غنائم و ثبت نام مسلمانان و وظیفه و راتبی که بنا شد برای هر یک از آنها، به نسبت مقام یا خدمات آنها در اسلام و جنگهایی که در آن شرکت کرده بودند، تعیین گردد بوسیله هر زمان سردار معروف ایرانی که پس از جنگهای خوزستان اکنون در مدینه بسر می‌برد از روی دفاتر ساسانی و بنام دیوان تأسیس گردید. و از آن پس نیز هروقت مسلمانان در اداره و نظم دولت خود که به سرعت رشد می‌کرد و گسترش می‌یافت به مشکلی بر می‌خوردند راه حل آنرا از راه و رسم ایرانیان می‌جستند.

هنگامی که فتح سرزمینهای ایران شروع شد اعراب در آنجا با وضع تازه‌ای روبرو شدند که در آغاز برای آن راه حلی نداشتند.

رویه عمومی آنها تا این زمان چنین بود که چون جایی را فتح می کردند آنچه را که در حال جنگ بر آن دست می یافتند اعم از منقول یا غیر منقول به ایشان تعلق می گرفت و بین آنها تقسیم می شد. و این رویه تا وقتی که غزوات در داخله جزیره العرب و فتوحات به مقیاسهای کوچک بود عملی می نمود، ولی چون در فتوحات ایران نخستین بار در سرزمین عراق که مرکز دولت ساسانی بود با نظام پیچیده کشاورزی و آبیاری آنجا مواجه شدند بلافاصله دریافتند که اعمال این رویه و تقسیم اراضی آنجا بین اعراب کار صحیحی نیست. این بود که برای نخستین بار عمر از تقسیم اراضی بین فاتحان صرف نظر کرد، و آنها را در دست صاحبانشان باقی گذارد، و مقرر داشت که آنها هم خراج بپردازند و هم جزیه. نوشته اند که مسلمانان به عمر اصرار کردند که آن اراضی را بین آنها تقسیم کند عمر از این کار سرباز زد و گفت می ترسم که شما بر سر تقسیم آنها با هم به جنگ وجدال بیفتید. و این ترس عمر هم به جا بوده زیرا شبکه آبیاری سرزمین عراق در نتیجه حفر ترعه ها و آبراه های متعدد که همه از دو رود بزرگ دجله و فرات منشعب می شده اند، و همچنین حفظ و نگهداری آنها و تنظیم حق آبه مزارع مختلف یکی از کارهای بسیار دقیق و فنی بوده که اداره آن از عهده اعراب خارج بوده است، زیرا اعراب با کشت و کار و زراعت میانه ای نداشتند و هرگاه اراضی بین آنها تقسیم می شد کشتزارها به ویرانی می افتاد. به علاوه اگر اعراب به کار زراعت که لازمه آن استقرار و آرامش است می پرداختند روح جنگجویی و تحرکی را که لازمه دوره فتوحات بود از دست می دادند و این چیزی نبود که خلیفه بدان رضایت دهد. نوشته اند که اعراب در آغاز بعضی از اراضی آنجا را هم تقسیم کردند ولی بعدها عمر دستور داد آنها را باز پس گیرند و به صاحبان اصلی آنها برگردانند، و اگر چنین بوده بدون شك نتیجه همین مشکلات بوده که در عمل برای آنها پیش آمده است.



با ابقاء اراضی در دست صاحبان آنها و تثبیت امر خراج تمام نظام مالیاتی دولت ساسانی با همه جزئیات و خصوصیات آن از دفاتر جمع و خرج گرفته تا دیوانهای متعدد مالی و اداری همه نیز تثبیت گردید. زیرا عمر همان نظام مالیاتی ایران را که در دوره خسرو انوشیروان اصلاح شده بود صحه گذارد، و بنا شد که خراج این مناطق بر طبق همان اصول جمع آوری گردد. و اگرچه او خود دستور داد که مجدداً سرزمین عراق مساحت شود و بر مالیات بعضی از انواع محصولات چیزی افزود، ولی این کارها همه بر اساس همان نظام مالی انوشیروان صورت گرفت و در روش اصلی دفاتر مالیاتی ایران و طرز اداره آنها تغییری حاصل نیامد و بدین ترتیب و به حکم ضرورت مهمترین رکن آیین کشورداری ایران یعنی رکن مالی و اداری آن که باید آن را شاه رگ اصلی دولتها نامید همچنان دست نخورده به همان صورت اصلی و با همان زبان فارسی خود باقی ماند و تا مدتها پس از این تاریخ هم وضع خود را همچنان حفظ کرد. دیوان عراق پس از مدتی متجاوز از نیم قرن بعد از این تاریخ از فارسی به عربی برگردانده شد، ولی بسیاری از دیوانهای ایران بیش از صد سال پس از فتوحات عربی همچنان به زبان فارسی باقی ماند. و بدیهی است که این دیوانها در تمام این مدت همچنان زیر دست دیران و مستوفیان ایرانی یعنی همان طبقه ای اداره می شد که در دوره ساسانی نیز آنها را اداره می کردند.



با تثبیت نظام مالیاتی دوره ساسانی و باقی ماندن دفاتر و دیوانهای متعددی که در این قسمت به کار می رفت تمام آنچه هم که با این نظام و این دفاتر و دیوانها بستگی داشت نیز باقی ماند، و از آن جمله بود تقویم یا گاه شماری ایران که باز هم به حکم ضرورت به عنوان سال مالی اسلام

دردستگاه خلافت پذیرفته شد. زیرا تقویم اعراب قمری بود که به گردش ماه بستگی داشت و چنین تقویمی با امر کشاورزی که به گردش خورشید و فصول بستگی دارد سازگار و منطبق نبود، و چون اساس کارخراج هم بر کشاورزی است بنابراین تاریخ رسمی دیوان خراج همچنان تاریخ ایران که از قدیم خورشیدی بوده و در زمان اسلام بنام آخرین پادشاه ساسانی تاریخ یزدگردی خوانده می شد باقی ماند. و از آن تاریخ در عالم اسلام دو تاریخ رسمی به وجود آمد: یکی سال عادی و عمومی که همان تاریخ قمری عربی بود و بیشتر برای امور عادی و اجرای شعائر دینی مورد عمل قرار می گرفت، و دیگری سال خراجی که مراد از آن همان سال خورشیدی ایرانی بود که در تمام کارهای کشاورزی و مالیاتی و همچنین در زیجها و علوم نجوم و هیأت و ریاضی به کار می رفت.

قبول گاهشماری ایرانی دردستگاه خلافت در استمرار بسیاری از آیینهای ایرانی و نفوذ آنها در بین اعراب و مسلمانان اثری بسیار نافذ و قاطع داشت، و از آن جمله بود جشنهای ایرانی مانند نوروز و مهرگان و سده و سایر مراسم و آداب و عاداتی که با تاریخ و روز و ماه ایرانی ارتباط داشت. نوروز از آن جهت دردستگاه خلافت عربی و اسلامی اعتبار و اهمیت خود را حفظ کرد که آغاز سال خراجی و مالی بود، و در سایه اعتبار و اهمیت آن بسیاری از سنتها و آداب و رسوم ایرانی هم پایدار ماند و در جهان اسلام و ادبیات عرب راه یافت. قصائدی که در زبان عربی به مناسبت تهنیت نوروز و مهرگان برای خلفا یا وزیران و امیران سروده شده خود به اندازه ای بوده که موضوع مجموعه های خاصی گردیده و از آنچه در دیوانهای شعرای عصر عباسی در این زمینه دیده می شود اهمیت این جشنها و مراسم آن به خوبی معلوم می گردد.



باقی ماندن نظام مالی ایران و ادامه وضع دفاتر و دیوانهای

مالیاتی دوره ساسانی در دستگاه خلافت باعث گردید که این دیوانها همچنان زیر نظر دبیران و مستوفیانی که از دوره ساسانی همچنان آنها را اداره می کردند باقی ماند ، و حتی وقتی هم که در اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم زبان رسمی این دیوانها از فارسی به عربی برگردانده شد باز هم همچنان زیر نظر همان دبیران ایرانی که تا این هنگام بر زبان و ادب عرب هم تسلط یافته و بسیاری از آنها در زمره نویسندگان نامی این زبان درآمده بودند قرار داشت . و این وضع به صورتی درآمده بود که حتی در بعضی مناطق ایران امر دبیری دیوان در برخی از خانواده های ایرانی موروثی شده بود . و بدین ترتیب کم کم دبیران ایرانی در سایر دیوانهای خلافت و حتی دیوان رسائل نیز راه یافتند و امر کتابت دیوان و بعدها وزارت را نیز تا حدی به خود اختصاص دادند .

تصدی امر دیوان و اداره کارهای خلافت دبیران را معمولاً به کسب دانش و معلومات بیشتری و امید داشت ، زیرا هر يك از دیوانها نوعی معلومات می خواست که دبیر ناچار می بایستی بدانها آشنا باشد . و چون این طبقه دبیران و وزیران پیوسته هم نشین خلفا و یا کارگزاران آنها بوده اند ازین رو گذشته از اطلاعات اختصاصی داشتن معلومات عمومی هم که باعث وسعت فکر و بعد نظر و حزم و تدبیر می شد از آنها انتظار می رفت . و بی شک علم بتواریخ و سیر و دانستن احوال پادشاهان گذشته ، و اطلاع بر آیین جهاننداری و آداب فرمانروائی ایشان ، و آشنا بودن به رسوم ادب ، و به خصوص دانستن آداب معاشرت و مصاحبت با بزرگان و پادشاهان جزئی از آن بوده است . دبیران ایرانی برای بدست آوردن چنین معلوماتی که نظائر آن را در زبان عربی نمی یافته اند ناچار به آثار ایرانی در همین زمینه ها مراجعه می کرده اند . خود از آنها بهره می جسته اند و برای استفاده دیگران نیز آنها را به عربی ترجمه می کرده اند .

وبدین طریق کم‌کم آثار گذشته ایران در این زمینه‌ها که کم و ناچیز هم نبوده مورد احترام و قدرشناسی قرار گرفت، و بتدریج به زبان عربی برگردانده شد. و از این جا است که بیشتر کسانی که به ترجمه کتابهای دوره ساسانی به عربی پرداخته‌اند یا از همین طبقه دبیران و یا از پیروان و اطرافیان ایشان بوده‌اند. و بدین طریق بود که قسمتی مهم از آثار دوره ساسانی از گزند حوادث مصون ماند و بتدریج به کسوت عربی درآمد.

کتابهایی که از بقایای آثار ساسانی در قرنهای نخستین اسلامی به زبان عربی ترجمه گردید منحصر به يك یا دو رشته نبود در غالب رشته‌های معارف آن عصر اعم از رشته‌های علمی یا ادبی نوشته‌هایی ترجمه گردیده که اگر اثری هم از آنها تا امروز باقی نمانده باشد لااقل نام و نشان بسیاری از آنها را می‌توان در مآخذ قدیم عربی یافت و هریک در جای خود شایسته بررسی و مطالعه است. ولی ما در این کتاب فقط به ذکر چند اثر از آن دسته از کتابها و نوشته‌هایی که در رشته حکمت عملی و اخلاق از آثار ایرانی به عربی ترجمه شده است می‌پردازیم.

آثار اخلاقی و تربیتی ایران پیش از اسلام و پس از آن

ایرانیان در عصر ساسانی عشق و علاقه زیادی به نوشته‌ها و گفته‌هایی که شامل مضامین اخلاقی و متضمن پند و موعظه و نصیحت بوده است داشته‌اند. اینکه می‌گوئیم در عصر ساسانی بدان جهت است که عصر ساسانی عصر متصل به دوران اسلامی است و آنچه از این گونه آثار ایرانی به دوران اسلامی انتقال یافته از همین عصر است، و گرنه دلیلی نیست که این گونه مضامین تربیتی و اخلاقی از دورانی قدیم‌تر در ایران رونق و رواجی نداشته است. نوشته‌اند علت این هم که ایرانیان عصر ساسانی در استقبال از ترجمه کلیله و دمنه از زبان هندی به زبان پهلوی چنان شور و شعفی از خود نشان دادند این بود که آن کتاب هم در بیان مطالب اخلاقی شبیه همان کتابها و نوشته‌هایی بود که در نصیحت و حکمت عملی در ادبیات ایران در آن عصر وجود داشت.

این عشق و علاقه ایرانیان به این گونه مضامین اخلاقی که از

همان دوران ساسانی معروف و مشهور بود در نوشته‌های مؤلفان اسلامی نیز انعکاس یافت و در کتب ایشان هم اشاراتی به این مطلب دیده می‌شود. در نوشته‌های جاحظ مؤلف قرن سوم اسلامی آمده است که: «ایرانیان بسبب اهتمام و عنایتی که به این گونه مضامین داشته‌اند موعظه‌ها و پندهای عام‌المنفعه را هم مانند تاریخ حوادث بزرگ و اموری که نشانه سرفرازی و افتخاراتشان بوده علاوه بر کتب بر صخره‌های عظیم نیز می‌نگاشته یا در بناهای بزرگ به یادگار می‌گذاشته‌اند.

همین مطلب یعنی نقش مطالب اخلاقی بر سنگ به علت اهتمام بدانها در مقدمه کتاب ادب الکبیر ابن مقفع نیز که خود یکی از ترجمه‌های خوب آثار ساسانی است چنین آمده که: «گذشتگان بسبب شدت اهتمام به ثبت و ضبط تجارب خود اگر کسی در جایی بود که بر مطلبی از علم یا سخنی نیک و صواب راه می‌یافت و وسیله‌ای برای ثبت و ضبط آن نداشت آن را بر سینه صخره‌ها می‌نگاشت تا مبادا مرگ او را دریابد و آن نکته‌ها از آیندگان پوشیده ماند.» در منظومه‌کلّیله و دمنه رودکی شاعر معروف قرن سوم نیز این مطلب را به این مضمون می‌خوانیم:

مردمان بخرد اندر هر زمان راه دانش را به هر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند تا بسنگ اندر همی بنگاشتند

ابن الفقیه همدانی جغرافی‌نویس اسلامی که در قرن سوم می‌زیسته درباره صخره عظیمی در نزدیکی همدان شرحی نوشته و از نوشته‌اش پیداست که خود آن را دیده بوده، بنابراین شرح در سینه کوهی در نزدیکی همدان دوطاق بزرگ حجاری شده بود که در هر طاق سه لوح از سنگ تراش تعبیه شده و در هر لوحی بیست سطر در حکم و مواضع نگاشته بوده است.

همین عشق و علاقه باعث شده بود که در طراز لباسها و حاشیه فرشها و کناره سفره‌ها یا در میان بعضی از ظروف به جای نقش و نگار و یا

درضمن نقش‌ونگار سخنان کوتاه پندآمیز بنویسند . در تاریخها و کتابهای ادبی گاهی به عباراتی از این قبیل برمی‌خوریم که به گفته ناقلان از یکی از همین محله‌ها نقل شده‌اند . مسعودی از خوان بزرگی متعلق به انوشیروان گفتگومی‌کند که برگرداگرد آن با جواهرگونگون سخنان حکمت‌آمیز نوشته بودند . و در ادبیات فارسی منظومه‌ای در همین زمینه وجود دارد به نام «راحة الانسان» یا «پندنامه انوشیروان» که بنا بر مقدمه آن مطالبش پندهائی بوده که بر تاج انوشیروان نگاشته بوده . و درخردنامه از مؤلفات قرن چهارم یا پنجم هجری نکته‌هایی در همین زمینه آمده که طبق روایت آن کتاب از لوحی زرین که در گنج شاپور یافته‌اند نقل شده ، و در کتاب «روایات» زردشتی چهار اندرز نقل شده که نوشته‌اند بردستاری بزبان عجم نوشته بوده و روزی که مأمون خلیفه عباسی به آرامگاه انوشیروان رفته آن را در آنجا یافته است . و از این قبیل است سخنانی در همین مضامین که در کتب ادبی نقل شده و نوشته‌اند که آنها را بر درِ قصر انوشیروان عادل هر روز سه بار منادی کردند .

این روایات و نظایر اینها با قطع نظر از بحث در جزئیات آنها نموداری هستند از اعتبار و اهمیتی که این رشته از مواعظ و آداب را در ادبیات ایران بوده و رواجی که این آداب و مواعظ در زمان ساسانیان و پس از آن داشته‌اند ، تاجائی که این گونه آداب و حکم را از خصائص فرهنگ ایران و شرق شمرده‌اند به همانگونه که فکر فلسفی را هم از خصوصیات فرهنگ یونان و غرب دانسته‌اند ، و آنچه را هم از این گونه سخنان حکمت‌آمیز در کتب ادب و تاریخ اسلامی به تنی چند از فیلسوفان یونانی مانند سقراط و افلاطون و دیوجانس و بطلیموس و فیثاغورس و ارسطو نسبت داده شده آنها را هم زائیده روح شرقی و متأثر از همین حکمت ایران و شرق شمرده‌اند نه تراوشی از فکر یونانی .

بحث درباره اینکه چرا سخنان حکمت‌آمیز و مواعظ اخلاقی تا این حد در ایران و شرق چه پیش از اسلام و چه پس از آن رواج و گسترش یافته تا جائی که آن را یکی از وجوه امتیاز فرهنگ شرق از غرب دانسته‌اند با این که بحثی است سودمند و از لحاظ اجتماعی بسیار آموزنده ولی جای آن این جا نیست. چنان بحثی با بررسیهای دیگری درباره نظام اجتماعی و نوع حکومت و مسائل دیگر باید توأم شود که خود موضوعی جداگانه خواهد بود. آنچه ما در اینجا در پی آن هستیم بررسی درسی تاریخی این رشته از ادبیات ایران است از دوره ساسانی به دوره اسلامی.



در ضمن نوشته‌هایی که به زبان پهلوی از روزگاران پیشین برجای مانده چند نوشته و رساله هم از نوع همین سخنان حکمت‌آمیز و مواعظ اخلاقی دیده می‌شود که معمولاً بنام «اندرزنامه» یا «پندنامه» خوانده می‌شوند. تاریخ تدوین این رساله‌ها را به صورت کنونی هر چند از قرنهای نخستین اسلامی دانسته‌اند ولی شاید در این امر شکی نباشد که محتوا و مطالب آنها همه از آثار ایرانی قبل از اسلام است. و بدون تردید می‌توان آنها را نمونه‌هایی از آنچه در ادبیات ساسانی از این نوع وجود داشته به شمار آورد. از این نوشته‌ها آنچه ضمن متنهای پهلوی به چاپ رسیده و یادآور مآخذ زردشتی نامی از آنها برجای مانده می‌توان اینها را نام برد. «اندرز آذریاد مهر اسپندان» و «اندرز زردشت پسر آذریاد مهر اسپندان» و «اندرز آذریاد زرتشتان نوۀ آذریاد مهر اسپندان». این هر سه به ترتیب موبدان موبدایران بودند در روزگاران شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی) و اردشیر دوم (۳۷۹ - ۳۸۳ میلادی) و یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی) و نیز «اندرز اوشنرداناك» و «اندرز بخت آفرید» و «اندرز بزرگمهر» و «اندرز آذرفرنبغ» و «اندرز پوریوتکیشان» و «اندرز خسرو قبادان» و «اندرز داناگان به

مزدیسنان» و «اندرز پیشینیکان» و «اندرز وهزاد فرخو پیروز» و «اندرز دستوربران به وهدینان» و چند متن کوچک دیگر .

این اندرزه‌ها که در مجموعه متون پهلوی به چاپ رسیده غالب آنها به زبان فارسی هم ترجمه شده‌اند که در دست است . مطلبی که درباره آنها گفتنی است این است که آنچه از این رساله‌ها و نوشته‌ها در زبان پهلوی باقی مانده و در دست است نسبت به آنچه در قرنهاى نخستین اسلامی از زبان فارسی ساسانی به عربی ترجمه شده بسیار ناچیز است ، زیرا در ضمن آثار ترجمه شده به عربی به نام کتابها و رساله‌هایی برمی‌خوریم که هیچ خبر و اثری از آنها در ادبیات موجود پهلوی نیست ، حتی آن قسمت از نوشته‌های اخلاقی ساسانی که آثاری از ترجمه عربی آنها تا به امروز باقی مانده از لحاظ کیفیت و کمیت قابل قیاس با این نوشته‌های بازمانده پهلوی نیستند ، و به همین جهت است که چهره ادبی و اخلاقی دوره ساسانی را از خلال همین ترجمه‌های عربی خیلی روشن‌تر و بهتر از آنچه از خلال نوشته‌های پهلوی دیده می‌شود می‌توان دید .



ترجمه آثار اخلاقی و تربیتی ایران به زبان عربی از همان قرنهای نخستین اسلامی آغاز شد و در جامعه عربی و اسلامی با استقبال نیک روبرو گردید ، و دیری نگذشت که آن ترجمه‌ها که به دست نویسندگان زبردستی همچون ابن مقفع و دیگران جامعه عبارت پوشیده بود از آثار برگزیده زبان و ادب عربی بشمار رفت و بر شهرت ادب و حکمت ایران در جهان اسلام افزود . اعراب از قدیم و حتی پیش از نقل این آثار هم ایرانیان را به ادب و حکمت می‌شناختند و حتی در دوران فتوحات و جنگ و جهاد هم باز دهقانان دانشمند زردشتی را در نزد امرای با علم و فرهنگ عرب ارزش و احترامی بوده است ، در تاریخ سیستان در ذکر حوادث سال شصت و چهار و شصت و پنج هجری یعنی دورانی که هنوز عصر فتوحات پایان

نرسیده و دوران استقرار و آرامش و نقل و ترجمه آثار علمی و ادبی
نرسیده بود دربارهٔ عبدالعزیز بن عبدالله که در زمان خلافت عبدالله بن زبیر
از سوی او والی سیستان بوده چنین می‌خوانیم: «وی مردی بود عالم
واهل علم را دوست داشتی. پس روزی رستم بن هرمزدالمجوسی پیش
او اندر شد و بنشست و متکلم سیستان او بوده بود، گفت دهاقین
را سخنان حکمت باشد ما را از آن چیزی بگو».

استقبال نیکی که در جامعه عربی اسلامی از کتب اخلاقی و تربیتی
ایران شد یکی بدان جهت بود که همانطور که در تعریف حکمت گفته‌اند،
حکمت یعنی آنچه مربوط به تهذیب نفس و اخلاق و تربیت و یا علوم
دیگر می‌شود با تغییر ادیان تغییر نمی‌پذیرد، و بگفته مسکویه «خرد
مردمان در همه جا به یک راه منتهی می‌شوند و با اختلاف سرزمینها و تغییر
احوال و گذشت زمان تغییری در آنها روی نخواهد داد» و از همین جا
است که اصول اخلاق و تربیت و تهذیب نفس یکی از اصول اساسی هر
دین و مذهب است. و چون در دین اسلام هم به اندوختن حکمت و کسب
مکارم اخلاق تحریص و ترغیب فراوان شده بدین جهت نوشته‌های ایران
هم در مواعظ و ادب و حکمت پس از ترجمه به عربی در جهان عرب و
اسلام محیطی مساعد و مناسب یافتند زیرا محتوا و مطالب آنها نه تنها با
تعالیم اسلامی منافات نداشت بلکه همانها بود که اسلام هم بدانها صحه
می‌گذاشت و مردم را بکسب آنها و فضائل اخلاقی دعوت می‌نمود.

و دیگر از علل استقبال اعراب از کتب اخلاقی و تربیتی ایران این
بود که با تحول خلافت اسلامی به صورت دولت و به وجود آمدن طبقه‌ای
از فرمان‌روایان و دیوانیان، هم آگاهی بر راه و رسم کشورداری برای
آنها ضروری می‌نمود و هم اطلاع و برخورداری از نوعی ادب و تربیت
که شایستهٔ این طبقه و وجه امتیاز آنها از عامه مردم باشد، و این‌ها هم
چیزهایی بودند که کتب و نوشته‌های ایران آنها را در دسترس ایشان

می گذاشتند و واسطه این کار هم چنانکه گفتیم دبیران و وزیران و نویسندگان ایرانی عربی نویس بودند که بیشتر از همه با این مطالب سروکار داشتند . و به همین سبب بود که «آداب ایرانیان» یکی از اصول فرهنگ و تربیت طبقه اشراف و بزرگزادگان و وزیران و دبیران دستگاه خلافت و حتی خلفا و جانشینان آنها گردید .

از گفته هارون الرشید خطاب به علی بن حمزه کسائی آموزگار فرزندان اش امین و مأمون این عبارت نقل شده : « ای علی بن حمزه ما تو را در مرتبتی قرار دادیم که همت خودت تو را بدانجا نمی رساند . بنابراین از بین اشعار آنچه را عفت کلام در آنها بیشتر است ، و از میان احادیث آنچه را که بیشتر محاسن اخلاقی را در خود جمع دارد برای ما روایت کن ، و با ما از آداب ایرانیان و هندیان بازگویی . » علی بن حمزه کسائی یکی از ایرانیان دانشمند بود که در لغت و نحو و صرف عربی سرآمد روزگار خود بود و همو بود که پیشوائی پیروان مکتب معروف کوفه را در نحو داشت . و وقتی هم که معلم الواثق بالله از خلیفه پرسید که به او چه بیاموزد خلیفه گفت : « به او کلام خداوند را بیاموز و او را وادار تا عهد اردشیر را بخواند و کتاب کلیله و دمنه را از بر کند » . عهد اردشیر که در اینجا پس از کلام خدا آموختن آن به ولی عهد توصیه شده یکی از همین کتب ادب و حکمت ایرانی است که به عربی ترجمه شده بود ، کلیله و دمنه هم یکی دیگر از همین کتب است که از فارسی ساسانی ترجمه شده بود و هرچند اصلاً چنانکه معروف است از هند به ایران آورده شده ولی پس از ترجمه آن به فارسی با حکمت و ادب ایران آمیخته شده بود .

این گونه کتابها رفته رفته در محیط عربی و اسلامی و در دستگاه خلفا و وزیران و دبیران آن اندازه قدر و قیمت یافتند که مطالب آنها را با

عشق و علاقه می‌آموختند ، و برای سهولت حفظ بعضی از آنها را به شعر عربی نیز منظوم می‌ساختند . از جمله کتابهایی که بنظم درآمد یکی کتاب عهد اردشیر بود که آن را احمد بن یحیی بلاذری به شعر درآورد ، و دیگر کتاب کلیله و دمنه بود که آن را با کتاب سرگذشت انوشروان ابان بن عبد الحمید لاحقی به تشویق یحیی بن خالد برمکی منظوم ساخت . و بعضی از این ترجمه‌ها در صدر آثار ادبی و تربیتی عربی قرار گرفتند چنانکه در قرن چهارم از پنج کتابی که به گفته ابن ندیم همه علما و فضلا بر خوبی آنها همداستان بوده‌اند سه کتاب آن از جمله همین آثار ترجمه شده ایرانی بوده است .

در نتیجه حسن قبولی که کتب اخلاقی و تربیتی ایران در ادبیات عربی و اسلامی یافت کم کم اسامی کسانی هم که در ادبیات ساسانی گفته‌ها و نوشته‌هایی در این زمینه‌ها از زبان آنها روایت می‌شد مانند انوشیروان و بوذرجمهر و هوشنگ و بهمن و آذرباد در کتب ادبی و تعلیمی عربی در ردیف حکمای اسلامی و عربی درآمدند ، و سخنان حکمت‌آمیز ایشان هم مانند اقوال و حکم بزرگان عرب و اسلام روایت می‌شد. و حتی سخنان حکمت‌آمیز منقول از بعضی از بزرگان ایرانی بر آنچه از حکمای عرب و اسلام روایت می‌شد پیشی گرفت ، چنانکه به گفته بعضی از محققان معاصر عرب شخصیت انوشروان ، از لحاظ نقل حکم و مواعظ از او ، در مآخذ عربی و اسلامی پس از علی بن ابیطالب (ع) بزرگترین شخصیت است . و به همین جهت نیز روایات اخلاقی و سخنان حکیمانه حکمای ایران با آنچه از حکمای عرب و بزرگان اسلام روایت می‌شد درهم آمیخت و بتدریج بسیاری از آثار منقول از فارسی جزء امثال و حکم عربی درآمد یا برعکس . و از همین رو است که در ضمن آنچه از کتب ایرانی در مآخذ عربی نقل شده مطالب بسیاری دیده می‌شود که نظائر آنها را در مآخذ اسلامی متأخر نیز بفرآوانی می‌توان یافت .

ادب و حکمت در قرنهای نخستین اسلامی

نوشته‌هائی را که در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی از دوره ساسانی به زبان عربی برگردانده‌اند در این زبان با عناوین مختلفی مانند «موعظه» و «وصیت» و «ادب» و «حکمت» و غالباً به صورت جمع یعنی «موعظ» و «وصایا» و «آداب» و «حکَم» خوانده‌اند. آنچه در زبان عربی با این عناوین خوانده می‌شود شامل آن دسته از نوشته‌هائی است که موضوع آنها تهذیب نفس و تذکیه روح و تربیت انسان است بدانسان که از لحاظ فردی و اجتماعی دارای منشی نیک و روشی شایسته شود و به خصلتهای پسندیده و فضائلی که از آنها به «مکارم اخلاق» تعبیر می‌شود آراسته گردد. «موعظه» و «وصیت» ترجمه عربی «اندرز» و «پند» فارسی است که غالب کتابهای اخلاقی دوره ساسانی چنانکه دیدیم به این نامها خوانده می‌شده‌اند. و به همین جهت هم آن کتابها و مطالب آنها در عربی

با عنوان «مواعظ» و «وصایا» معروف شدند مانند «مواعظ آذرباد» و «وصایا انوشروان» و غیره. اما دو کلمه ادب و حکمت که در زبان عربی برای این گونه آثار ایرانی به کار رفته اند احتیاج به توضیح بیشتری دارند.



استعمال کلمه ادب و مشتقات آن در زبان عربی قدیم نیست، این کلمه پیش از اسلام در این زبان وجود نداشته و در قرآن مجید هم استعمال نشده، بعضی از علمای لغت عربی آن را از الفاظ دخیله شمرده اند یعنی کلماتی که اصلاً عربی نیستند و از زبانهای دیگر وارد آن شده اند. و به همین علت که ریشه اصلی آن را در زبان عربی نیافته اند برخی از محققان معاصر آن را از يك اصل یونانی و برخی دیگر آن را از يك ریشه ایرانی دانسته اند. ما در اینجا به این بحث لغوی کاری نداریم و از ذکر این مطلب هم فقط قصد ما این است که خواننده را به این نکته توجه دهیم که کلمه ادب از هراصل و ریشه ای باشد رواج آن در زبان عربی با دورانی که نوشته های اخلاقی ساسانی به عربی ترجمه می شده مقارن بوده، و مصداق این کلمه هم در آن دوران بیشتر از نوع همان نوشته ها و مطالبی بوده که از کتابهای اخلاقی ایرانی به عربی ترجمه می شده است.

برای توضیح این مطلب باید به این نکته توجه کنیم که کلمه ادب (و جمع آن آداب) هر چند در زبان عربی معاصر به جای کلمه Littérature فرنگی به کار می رود و ما آن را در فارسی امروز «ادبیات» می گوئیم، ولی در دوره ای که ما از آن گفتگو می کنیم یعنی در قرنهای نخستین اسلامی ادب به این معنی به کار نمی رفته بلکه به گفته ها و نوشته های اطلاقی می شده که متضمن مطالبی در زمینه های اخلاقی و تربیتی بوده و هدف آنها هم چنانکه گفتیم تصفیه روح و تذکیه نفس و حسن رفتار و گفتار و آگاهی از آیین سخن گوئی و مردم داری و به خصوص معاشرت با بزرگان و پادشاهان و معرفت به فرهنگ و هنر ایشان بوده است. و اینها همان معانی

هستند که از کتب اخلاقی ایران استنباط می‌شده و تا حدی نزدیک به همین معنی است که ما امروز از کلمهٔ ادب می‌فهمیم نه از کلمهٔ ادبیات. و اینکه گفتیم مصداق این کلمه در قرنهای نخستین اسلامی بیشتر همان کتابهایی بودند که از زبان فارسی ساسانی ترجمه می‌شدند بدین جهت است که آنچه را ابن مقفع در این زمینه‌ها از ادبیات ساسانی عبری ترجمه کرد نه تنها به عنوان «آداب» خوانده شد بلکه این کلمه برای آن کتابها به صورت اسم خاص درآمد و آن نوشته‌ها را با عنوان «آداب ابن مقفع» خواندند، زیرا مطالب این کتابها را نمونه کامل آن چیزی می‌دانستند که از کلمه ادب و آداب می‌فهمیدند. و قبل از ابن مقفع و کتابهای او در زبان عربی کتاب یا نوشته‌ای به نام یا عنوان «ادب» و «آداب» شناخته نیست. کلمه «ادب» و «آداب» در این دوره‌هایی که ما از آن گفتگو می‌کنیم اگرهم بطور حصر دربارهٔ آثار اخلاقی ایران استعمال نمی‌شده ولی نوعی پیوستگی با آثار ایرانی داشته است به‌طوری‌که «آداب الفرس» از تعبیرهای مأنوس و متداول این دوره‌ها است، و علاوه بر کتب ابن مقفع از بین سایر نوشته‌های دوره ساسانی آثاری که با عنوان ادب به زبان عربی ترجمه شده کم نیست چنانکه ترجمهٔ پندنامه بزرگمهر هم در عربی بنام «آداب بزرگمهر» معروف گردید.



و اما حکمت کلمه‌ای است عربی الاصل و در این زبان دارای سابقه‌ای کهن. این کلمه اگرچه بعدها به معنی فلسفه هم به کار رفت ولی در زبان عربی و تا قبل از آشنائی مسلمانان با فلسفه یونانی معنای آن با فلسفه فرق داشت. حکمت از حکم است و حکم عبارت است از داوری به عدل. کلمهٔ حکم به تدریج از معنی اصلی خودش خارج شد و بمعنی مطلق امر کردن و فرمان دادن شد اگرچه برخلاف عدل و انصاف هم باشد، ولی معنی اصلی آن تمیز حق از باطل و بازداشتن

ستمکار از ستمگری است ، و به همین جهت بمعنی داوری و قضاوت به کار رفته و به همین معنی است حدیث شریف «الخلافة فی قریش والحکم فی الانصار» (یعنی خلافت در قریش است و قضاوت در انصار) و از آنجا که معمولاً داوری و تمیز حق از باطل فقط در خور کسانی بوده که از علم و عقل و دورانیشی و بصیرت و صفاتی از این قبیل بهره وافی داشته باشند بتدریج این قبیل صفات و معانی هم در «حکمت» جمع شده و در کتابهای لغت معانی چندی از این قبیل برای آن ذکر کرده اند ؛ مانند «سخن موافق حق ، صواب امر ، استواری ، داد ، دانش ، بردباری ، سخنی که از نادانی و سبکسری باز دارد .» و از همین جا است که سخنان پندآمیز و آنچه را که موجب افزایش خرد و بینش و باعث تذکیه نفس و تصفیه روح می گردد نیز با عنوان حکمت شناخته اند و پیران آزموده و بصیر و خردمند و با تدبیر را هم بنام حکیم خوانده اند .

در قرآن مجید کلمه حکمت و حکیم بسیار بکار رفته معانی هم که از آن اراده شده است همه در این زمینه ها است ، پند گرفتن و عبرت آموختن ، پند دادن و نصیحت کردن و موعظه و دلالت ، و دستور العملهایی در تربیت و تهذیب نفس و حسن سلوک انسانی . پیش از اسلام هم این گونه سخنان پندآمیز در میان اعراب رونق و رواجی داشته و اعراب با آن آشنا بوده اند ، و چون در دوران اسلامی آثار اخلاقی ایران به عربی ترجمه شد و اعراب آنها را هم از همان مقوله یافتند آنها را هم «حکمت» خواندند و دانایان ایرانی را نیز که چنین گفته هایی از آنها روایت می شده و از موبدان و بزرگان دین زردشتی و یا از پادشاهان تاریخی یا افسانه ای ایران بوده اند حکیم نامیدند . بعدها که فلسفه یونانی به جهان اسلام راه یافت بعضی از علما آن را هم حکمت نامیدند و کم کم مفهوم دولفظ حکمت و فلسفه که پیش از این برای بیان دو رشته متمایز و جدا از هم بکار می رفت در اصطلاح علما و فلاسفه اسلامی به هم درآمیخت و این امر

باعث شد که رفته رفته مفهوم حکمت و قلمرو آن گسترش یابد تا جائیکه علاوه بر مفاهیم سابق خود تمام رشته‌های علوم عقلی و فلسفه را هم شامل گردد.

در نتیجه همین آمیختگی و گسترش بود که بمنظور تحدید اقسام مختلفی که مشمول آن می‌گردید حکمت را به اقسام مختلفی تقسیم کردند؛ بدین ترتیب که نخست آن را به دو قسمت حکمت عملی و حکمت نظری منقسم ساختند، و حکمت عملی را شامل سه رشته: یکی تربیت و اخلاق، و دوم تدبیر منزل و روابط خانواده، و سوم سیاست کشورداری و روابط اجتماعی، قرار دادند. و حکمت نظری را هم دارای سه قسمت الهیات و ریاضیات و طبیعیات دانستند. ولی در کتاب حاضر مراد از حکمت نه فلسفه یونانی و نه هیچیک از رشته‌های علوم عقلی و حکمت نظری است، بلکه همان معنائی است که این کلمه در آغاز اسلام و قرنهای نخستین اسلامی داشته و در قرنهای بعد در تقسیمات حکمت از آن به حکمت عملی تعبیر شده آن هم نه همه اقسام سه‌گانه آن بلکه فقط قسم اول آن که با عنوان تربیت و اخلاق شناخته می‌شود.

برای توضیح این مطلب باید اضافه شود که ترجمه کتابها و نوشته‌های ایرانی در این زمینه به دو دسته مشخص تقسیم می‌گردد یکی نوشته‌هایی که موضوع آنها چنانکه گفتیم بیشتر تهذیب نفس و تذکیه روح و تربیت معنوی انسان است، و دیگر نوشته‌هایی که علاوه بر مضامین اخلاقی مطالب دیگری را هم در باب امور کشورداری و وظایف پادشاهی و آداب و رسوم و آیینهای که دانستن آنها را برای طبقه پادشاهان و فرمانروایان و کارگزاران آنها لازم می‌شمرده‌اند شامل بوده است. نوع اول همان است که در اقسام سه‌گانه حکمت عملی به عنوان اخلاق و تربیت ذکر شده و نوع دوم آن است که با عنوان سیاست مئدن یا آیین کشورداری خوانده می‌شود. و گرچه در همه نوشته‌های ساسانی این

مطالب بطور قطع از یکدیگر تفکیک نشده و در بعضی از آنها این دو نوع مطالب تا حدی به هم آمیخته‌اند ولی اگر از جزئیات صرف نظر کنیم با يك دید کلی در روش و محتویات يك كتاب یا نوشته می‌توان آنرا از نوع اول یا دوم تشخیص داد و در آن دسته قرار داد . و چون ضرورت دارد که برای فهم بهتر آثار ساسانی تا آنجا که ممکن است مطالب آنها از هم تفکیک شود و جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد از این رو در این کتاب چنانکه گفته شد فقط از نوع اول این نوشته‌ها یعنی آنچه را که مطالب آنها یا اکثر مطالب آنها در تربیت و اخلاق است گفتگو می‌شود و گفتگو از نوع دوم یعنی آثاری که در تدبیر و سیاست است به جای دیگر موکول می‌گردد .

برخی آثار اخلاقی و تربیتی ایران که به زبان عربی ترجمه شده

کتابها و نوشته‌هایی که در قرنهای نخستین اسلامی در زمینه ادب و حکمت از فارسی ساسانی به زبان عربی ترجمه شده و جزء ادبیات عربی گردیده خیلی بیشتر از آن مقداری بوده است که امروز از ترجمه‌های اینگونه نوشته‌ها در مآخذ عربی می‌توان یافت ، زیرا در همین مآخذ غالباً به نام کتابهایی از این قبیل برمی‌خوریم که ترجمه عربی آنها تا قرن چهارم و پنجم هجری هم باقی بوده ولی امروز هیچ اثری از آنها در دست نیست . و اگر این نامها هم بر حسب اتفاق در آن مآخذ ذکر نشده و بدست ما نرسیده بود ما امروز بطور قطع از اینکه چنان کتابهایی هم وجود داشته بی‌خبر بودیم به خصوص که در متون پهلوی و فارسی هم نام یا اثری از آنها برجای نمانده . البته ما در اینجا به شرح این دسته از کتابها که تعداد آنها هم کم نیست نمی‌پردازیم ، ولی این مطلب را باید یادآوری کنیم که گمان نرود پرداختن به وصف و تعریف کتابهایی که امروز جز نام

و عنوان هیچ اثری از آنها باقی نمانده کاری عبث و بیهوده است ، زیرا برای دست یافتن به اطلاعاتی دربارهٔ فرهنگ و ادب دورهٔ ساسانی همین نامها و عنوانها راهنمای بسیار مفیدی توانند بود ، و با بررسی و دقت در همین نامها و توضیحات و معلومات دیگری که با آنها همراه است و یا از جای دیگر بدست می‌آید اگر هم از محتوای آن کتابها نتوان اطلاعاتی بدست آورد لااقل می‌توان دربارهٔ نوع و کیفیت آن نوشته‌ها معلومات کلی و مفیدی کسب کرد . و اگر در نظر بگیریم که دربارهٔ جنبه‌های علمی و ادبی دورهٔ ساسانی اطلاعات ما کم و منابع ما محدود است ارزش همین اطلاعات کلی و اجمالی هم بیشتر معلوم می‌شود . به هر حال چون بحث در این آثار از حوصلهٔ این کتاب خارج است از ذکر آنها در اینجا خودداری می‌کنیم و به دسته دیگری می‌پردازیم که اثری از ترجمهٔ عربی آنها باقی مانده و در حال حاضر به صورت کتابی مستقل و یا به صورت قطعاتی پراکنده در مآخذ قدیم عربی می‌توان به آنها دست یافت .



نوشته‌هایی را که از این نوع در مآخذ عربی یافت می‌شود می‌توان به دو دسته تقسیم کرد ؛ يك دسته آنها که نام‌گوینده یا نویسنده در آنها ذکر شده و معلوم است که منسوب به کدام يك از حکیمان یا بزرگان تاریخی یا داستانی ایران بوده‌اند ، و دسته دیگر آنها که گوینده یا نویسندهٔ آنها در این مآخذی که در اختیار ما است ذکر نشده و آنها را معمولاً با عنوان «یکی از حکمای ایران» یا «یکی از پادشاهان ایران» بدون ذکر نام نقل و روایت کرده‌اند. در اینجا باید به این نکته هم توجه شود که مآخذی که این قطعات در آنها نقل شده چون غالباً منتخباتی از این آثار را نقل کرده‌اند نه عین آنها را بنابراین نباید از این که نام‌گوینده را در بعضی یا بسیاری از این قطعات نمی‌یابیم چنین استنباط کنیم که این قطعات در اصل یا در ترجمهٔ اصلی هم دارای نام‌گوینده یا نویسنده نبوده‌اند .

بلکه این احتمال هم می‌رود که این قطعات نیز مستخرج از کتاب یا نوشته‌هائی منسوب به یکی از حکمای ایران بوده‌اند که در هنگام تلخیص یا اقتباس نام گوینده از آنها حذف شده است. در این کتاب به همان علتی که ذکر شد ما ازین دسته از نوشته‌ها هم سخنی به میان نمی‌آوریم، بجز يك كتاب که چنانکه خواهیم دید به نام مترجم آن معروف شده.

و اما دربارهٔ دسته اول یعنی آنها که نام گوینده یا نویسنده در آنها ذکر شده باید مطلب دیگری را هم اضافه کنیم و آن این است که در کتب و نوشته‌های اخلاقی و تربیتی معمولاً آن اندازه که به مطالب و محتوای آنها توجه می‌کرده‌اند به صحت انتساب آنها به این یا آن حکیم یا گوینده توجه نداشته‌اند، و به طوری که از آثار منقول از نوشته‌های ساسانی برمی‌آید در ادبیات آن دوره چند چهره یا چند نام به عنوان حکیم و دانا شهرت داشته‌اند و این شهرت جاذبه‌ای نیرومند بوده که بسیاری از مضامین حکمت‌آمیز و دستورالعملهائی را که نتیجه تجارب اندیشمندان و پیران مجرب و آزموده در طی قرنهای متدادی بوده به‌سوی آنها جذب‌کند، و به همین جهت اکثر مضامین حکمت‌آمیز و دستورالعمله‌های اخلاقی و تربیتی ایران از زبان یکی از همین چهره‌های معروف نقل می‌شده است.

از نامهای معروفی که در ادبیات ساسانی گفته‌ها و نوشته‌هائی در اخلاق از زبان آنها روایت شده از پادشاهان هوشنگ و بهمن و انوشروان و هرمز، واز موبدان آذرباد، واز وزیران بزرجمهر را باید نام برد. و اگر نوشته‌هائی را هم که در قسمت تدبیر و سیاست قرار دادیم به حساب بیاوریم باید نامهای منوچهر و اردشیر بابکان و شاپور و چند تن دیگر را هم بر آنها بیفزائیم. چنانکه ملاحظه می‌شود بعضی از این نامها مانند اردشیر و انوشروان و هرمز و بزرجمهر و آذرباد بر طبق ضوابطی که درست

داریم از اشخاص تاریخی ایران و از مردان نامی دوره ساسانی هستند و بعضی دیگر مانند هوشنگ و منوچهر و بهمن از پادشاهان داستانی ایرانند یعنی پادشاهانی که ما در تاریخ مورد استناد فعلی جای درست آنها را نمی‌شناسیم ولی در دوره ساسانی و دوره‌های اسلامی و حتی تا این اواخر هم جزء پادشاهان تاریخی ایران به‌شمار می‌رفته‌اند، تاریخی که امروز وقایع آنرا در زمره داستان‌ها جای می‌دهند.

بنا بر آنچه گذشت آنچه در نوشته‌های منقول از آثار ساسانی مورد بحث و بررسی است اصل مطالب و محتوای آنها است نه صحت انتساب آنها به اشخاص یا نامهایی که بدانها منسوب شده‌اند اگرچه آن نامها مانند انوشروان و بزرگمهر از اشخاص تاریخی باشند. و آنچه درباره این آثار بدون تردید می‌توان گفت این است که مجموعه این آثار ثمره‌ای از تجارب فکری و عملی دانشمندان سلف و نموداری از اندیشه حکمای قدیم ایران درباره صفات نیک و بد انسان و ضوابطی است که ایشان برای سعادت فرد و سلامت اجتماع داشته‌اند.



در این کتاب از هفت اثر ساسانی از آنچه همه یا قسمتی از ترجمه آنها در دست است گفتگو می‌شود و از هر يك چند صفحه به عنوان نمونه به فارسی ترجمه و نقل می‌گردد. در ترجمه این قطعه‌ها هر چند بمقتضای روش عمومی این کتاب سعی شده که عبارات به صورتی مأنوس و ساده ترجمه شود ولی کوشش اصلی بر این بوده که تا حد امکان ساختمان اصلی جمله‌ها نیز حفظ شود، زیرا آنچه درباره آثار قدیم علاوه بر محتوا و مفاهیم کلی آنها باید مورد توجه باشد کیفیت تعبیر از آن مفاهیم و چگونگی بیان مطلب و ساختمان جمله‌ها و عبارات است که خود برای درک بهتر اندیشه گذشتگان مفید و مؤثر است. و به همین جهت است که ترجمه‌های فارسی بعضی از این قطعات که قبلاً بفارسی ترجمه شده در اینجا

مورد مراجعه و استفاده قرار نگرفته و ترجمه‌های این کتاب مستقیماً از اصل عربی آنها برگردانده شده‌اند. یکی از این هفت اثر کتابی است منسوب به هوشنگ و دوم قطعه‌ای است منسوب به بهمن و سوم قطعه‌ای است از مواعظ آذرباد و چهارم قطعه‌ای است از «آداب بزرجمهر» و پنجم و ششم دو قطعه است از انوشیروان و هفتم کتابی است از ترجمه‌های ابن مقفع.

چنانکه در ضمن مراجعه به همین نمونه‌ها ملاحظه خواهد شد این چند قطعه در بیان مفاهیم اخلاقی دارای روشهای متفاوتند، روشهایی که در کتب اخلاقی ساسانی معمول و در دوره‌های اسلامی نیز متداول گشته‌اند. بعضی از این نوشته‌ها به صورت پرسش و پاسخند که در عربی به نام «المسائل» خوانده شده‌اند، و برخی به صورت سخنان کوتاه پندآمیزند که نظائر آنها را در کلمات قصار منسوب به بزرگان و حکمای اسلامی نیز می‌بینیم، و بعضی به صورت پندنامه‌ای از پدر بفرزند که نظائر آن در ادبیات عربی و فارسی کم نیست، و یک قطعه آن‌هم به صورت مذاکره دسته جمعی حکما و اندیشمندان است در مسائل اخلاقی که حلقه‌های بحث و مذاکره علمی را در دوره‌های اسلامی یا در مجالس بعضی از خلفا و پادشاهان به خاطر می‌آورد، و بعضی نیز به صورت يك قطعه خطابي است با تمام خصوصیات و شرایط يك خطابه کامل.

جاودان خرد ترجمه عربی نامه هوشنگ

یکی از کتابهایی که در زمینه ادب و اخلاق از فارسی ساسانی به عربی ترجمه شده و آثاری از آن در دست است کتابی است که هم در فارسی و هم در عربی به نام « جاودان خرد » خوانده شده و ظاهراً با عنوان « نامه هوشنگ » نیز معروف بوده است . در مقدمه این کتاب چنین آمده :

« این کتاب یادگار هوشنگ شاه است همچون وصیتی به جانشینش ، که گنجور پسر اسفندیار وزیر پادشاه ایران شهر آن را از زبان کهن به زبان فارسی برگرداند و حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین آن را به زبان عربی ترجمه کرد » .

هوشنگ که این کتاب به او نسبت داده شده نام دومین پادشاه از سلسله پیشدادیان است که نخستین سلسله از پادشاهان داستانی

ایرانند. در تاریخ داستانی ایران هوشنگ تنها يك شاه و فرمان روا نبوده بلکه دانائی هوشمند و حکیمی با درایت و معلی مهربان نیز بوده که مردم را به کارهای نیک واداشته و در چهل سال پادشاهی خود در تربیت و راهنمایی آنان و نشان دادن راه زندگی بهتر و کشف وسائل عمران و آبادی جهان کوشیده است. در همین تاریخ داستانی کشف بسیاری از چیزها که در تاریخ تمدن بشر از عوامل بسیار مهم به شمار رفته اند از قبیل استخراج آهن از سنگ، و یاد دادن آهنگری و ساختن ابزار زندگی از آهن، و مهار کردن آبها برای استفاده در کشت و زرع، و یاد دادن تخم پاشی و کشاورزی و تهیه نان از گندم، و کشف آتش، و رام کردن حیوانات و بکار گرفتن آنها در کشاورزی، و استفاده از گوشت و پوست آنها برای خوراك و پوشاك، به او نسبت داده شده است.

این کارها و علم و حکمتی که وی در تاریخ داستانی ایران بدان شهرت یافته است باعث گردیده که سخنانی هم در حکمت و ادب و اخلاق، که معمولاً به حکیمان و دانایان نسبت می داده اند به او نیز نسبت دهند. و بدین ترتیب در ادبیات سنتی ایران کتابی در همین زمینه ها به نام آن شاه به وجود آمده که همین کتاب جاودان خرد یا نامه هوشنگ است.

در مقدمه ترجمه عربی کتاب جاویدان خرد از آن تجلیل فراوان شده و کیفیت دست یافتن به آن با حکایاتی توأم گردیده که هر چند خالی از افسانه نیست ولی در هر حال نموداری از نحوه دید پیشینیان به این گونه آثار اخلاقی است که معمولاً برای جلب توجه خوانندگان به ارج و اهمیت آنها چنین حکایاتی در مقدمه آنها نقل می کرده اند. این کتاب را مسکویه از کتابی منسوب به جاحظ نقل کرده و با استناد به روایت جاحظ ترجمه این کتاب به زبان عربی در حدود سال ۲۰۴ هجری صورت گرفته است.

چنانکه دیدیم و در مقدمه کتاب آمده مترجم این کتاب حسن بن

سهل بوده . حسن پسر سهل بن عبدالله سرخسی است که مأمون پس از قتل برادرش فضل او را به وزارت برگزید ، سپس دختر او پوران را به زنی گرفت و شکوه و جلال عروسی او به اندازه ای چشم گیر و خیره کننده بوده که در کتب تاریخ و ادب عربی با اوصافی مبالغه آمیز یاد شده ، و نوشته اند که در هیچ عصر و دوره ای در تاریخ نظیر آن جشنها دیده نشده است . حسن در عصر مأمون هنوز نو اسلام بود . گفته اند که وی در سال ۱۹۰ هجری بدست مأمون اسلام آورد و بعضی نیز گفته اند که پدرش سهل بدست مهدی خلیفه عباسی مسلمان شده و در هر حال انتقال این خاندان از دیانت زردشتی به اسلام از نیمه دوم قرن دوم هجری پیش تر نمی رود .

این قطعه که اکنون به جاودان خرد معروف است در مقدمه کتاب بزرگتری قرار دارد که مسکویه در همین زمینه تألیف کرده و آن کتاب هم به مناسبت همین قطعه که در مقدمه آن قرار گرفته بنام جاودان خرد معروف گشته است . از مقدمه این قطعه چنین برمی آید که این قطعه ترجمه عربی قسمتی از کتاب بزرگتری بوده که همه آن در دسترس حسن بن سهل مترجم عربی آن قرار نگرفته است ، مسکویه در مقدمه کتاب خود درباره این کتاب چنین نوشته است :

من در جوانی کتابی از ابو عثمان جاحظ خوانده بودم به نام «استطالة الفهم» که در آن از کتابی به نام «جاودان خرد» نام برده بود و در بزرگداشت آن بیش از آنچه در نظائر آن معمول است سخن گفته بود . پس من پیوسته در شهرهایی که می گشتم با حرص و ولع در جستجوی آن بودم تا اینکه آن را در فارس نزد مؤبدان موبد یافتم . چون در آن نگریستم نظیر مطالب آن را در حکمت های ایران و هند و عرب و روم فراوان یافتم ، گرچه این کتاب قدیمترین آنها و از لحاظ زمان مقدم بر همه آنها است . . . از این رو بر آن شدم که از آن به همان صورت که هست نسخه ای بگیرم و سپس تمام آن چیزهایی را هم که از وصایا و آداب

چهار ملت دیگر یعنی ایران و هند و عرب و روم در دست است بر آن
ببیزایم تا نوحاستگان را ادب آموزد و دانشمندان را برای آنچه در حکمتها
و دانشها آموخته اند یادآوری و تذکری باشد .

مسکویه که این کتاب و چند کتاب دیگر از آثار اخلاقی ساسانی را
در این مجموعه خود گرد آورده و همین امر هم باعث حفظ آن آثار از
تلف گردیده یکی از علمای بزرگ حکمت و اخلاق در اسلام است ،
و برای همه کسانی که با حکمت و اخلاق چه در اسلام و چه قبل از اسلام
سروکار دارند لازم است که او و آثارش را بشناسند . وی در قرن چهارم
و اوایل قرن پنجم هجری می زیسته و از خاندانی ایرانی بوده که در دستگاه
ابن عمید و پسرش ابوالفتح بکار دبیری می پرداخته است . و چنانکه خود او
نوشته مدت هفت سال شبانه روز در خدمت ابن عمید وزیر رکن الدوله بسر
برده و سرپرستی کتابخانه بزرگ او را برعهده داشته و به همین جهت به
«خازن» معروف شده است . مسکویه از کتابخانه بزرگ ابن عمید
که ظاهراً شامل مجموعه های مهمی از کتابها و رساله های اخلاقی پیشینیان
هم بوده استفاده فراوان برده و به همین جهت است که در مؤلفات او
آثاری از نوشته های ساسانی می یابیم که در مؤلفات دیگر اسلامی دیده
نمی شود .

وی گذشته از مقام ادبی که داشته از حکمای بنام و از مورخان
صاحب نظر عالم اسلامی نیز بشمار می رفته است . در رشته تاریخ کتاب
معروف او تجارب الامم که شامل یک دوره تاریخ عمومی است و به سال
۳۷۲ یعنی سال وفات عضدالدوله ختم میشود در مجموعه تواریک
اسلامی دارای اهمیت و اعتباری خاص است . و در رشته حکمت عملی و
اخلاق نیز به جز این کتاب جاودان خرد که خود مجموعه ارزنده ای از
حکمت و اخلاق است کتابهای دیگری نیز تألیف کرده مانند کتاب

«الفوزالاکبر» و کتاب «الفوزالصغر» و کتاب «ترتیب العادات فسی الاخلاق والسیاسة» ومهمتر از همه اینها کتاب معروف «تهذیب الاخلاق» اوست که در همه دوره های اسلامی به عنوان یکی از کتب اساسی در حکمت عملی و اخلاق شناخته شده است .

از میان همه مؤلفات مسکویه در این زمینه این دو کتاب یعنی «تهذیب الاخلاق» و «جاودان خرد» دارای اهمیت و خصوصیات جدیگانه هستند ، زیرا مسکویه در کتاب نخستین سعی کرده است اخلاق را بر اساس علمی ومنطقی وترتیب تعلیمی وآموزشی استوار سازد وبه همین جهت بیشتر به بیان اصول ومبانی علم اخلاق پرداخته است ولی کتاب جاودان خرد خود را به ذکر جزئیات آداب ودستورالعملهایی که در زندگی روزانه وروابط اجتماعی افراد مورد عمل است اختصاص داده . وچنانکه خود گوید این کار را به تقلید از جاودان خرد ساسانی یعنی همین نامه هوشنگ کرده است .

پس از این توضیح مختصر اینک بپردازیم به ذکر نمونه ای از آداب وحکم مستخرج از جاودان خرد ساسانی یا نامه هوشنگ .

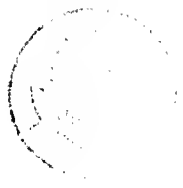


بهترین نعمتی که در این جهان به بندگان عطا شده حکمت است ، وبهترین چیزی که در آن جهان بدیشان داده شده آمرزش است ، وبهترین چیزی که درسرشت انسان نهاده شده تربیت پذیری است ، وبهترین چیزی که مردم خواستار آنند عافیت است ، وبهترین سخنی که گفته شده کلمه توحید است .



علم با عمل پای گیرد ، و عمل با سنت ، و سنت صحیح پای بند شدن به اعتدال ومیانروی است .





چهارچیز است که موجب نیرو گردد . تن درستی ،
و بی نیازی ، و عزم و اراده ، و توفیق .



طمع از دل بیرون کن تا بند از پای خود بگشائی و
تن خویش را آسایش بخشی .



چون مدت عمر بپایان رسد فرصت از دست برود
پس پیش از فوت وقت تدبیری کن و برای همنشینی با نیکان
فرصت غنیمت شمار .



سه چیز است که با سه چیز بدست نیاید : مال با
آرزو ، و جوانی با رنگ کردن مو ، و تن درستی با دارو .



هشت خصلت است که درسرشت مردم نادان است :
است :

خشم بی سبب ، و بخشش بی جا ، و رنج بردن در امر
باطل ، و تمیز ندادن دوست از دشمن ، و راز خویش به نااهل
گفتن ، و به ناآزموده اعتماد کردن ، و به کسی که از عقل و وفا
عاری است گمان نیک بردن ، و پرگوئی کردن .



مرد دوراندیش در برابر امری که برای او تصمیم
گرفتن در آن امر دشوار گردد مانند کسی است که مرواریدی
در زمینی گم کرده باشد پس خاك موضعی که مروارید در
آنجا بزمین افتاده و گم شده بتمامی جمع کند و به غربال
بیزد تا آن را پیدا کند . مرد دوراندیش نیز همه راه حل‌هایی

که برای آن امر دشوار بنظر او می‌رسد جمع می‌کند آنگاه يك آنهارا می‌سجد و آنچه ناصواب است به دور می‌افکند تا سرانجام به رأی صواب رسد .



زیردستان را با بخشش ، و همردیفان را با انصاف ، و زبردستان را با حفظ احترام پشتیبان خود ساز ، و بدین سان زمام تدبیر را دردست خواهی داشت .



مرد کامل آن است که بی‌نیازی و مال او را به تکبر و نخوت نکشاند ، و در فقر و نیازمندی ضعف و زبونی نشان ندهد . و مصیبت‌ها او را از جای نبرند ، و از حوادث ایام غافل نشیند ، و به هرکاری دست می‌زند عاقبت آن را از نظر دور ندارد .



کسی که قدر خویشتن نداند قدر دیگران را هرگز نشناسد .



کسی که از کار خویش سرباز زند روزی ناچار شود که به کار دیگران تن دردهد .



کسی که از پدر و مادر خویش فرمان نبرد از خرد بی‌بهره است .



اگر عدل بر ظلم غالب نباشد پیوسته انواع بلیات و آفات روی آورد .

★
هیچ چیز چون ادامهٔ ظلم زوال نعمت و سرعت انتقام
را نزدیک نسازد .

★
با مقدم داشتن دیگران برخویشتن دیگران را بندهٔ
خویش ساز .

★
بکمک دوستان صدیق می توان بر مشکلات غلبه کرد .

★
با دیدارها دوستیها افزون گردد .

★
کسی که از بدرفتاری دیگران آزرده نشود نیکی
هم دراو بی اثر ماند .

★
حسود به بزرگی نرسد .

★
کسی که با حق به نزاع برخیزد مغلوب گردد .

★
کسی که مشورت کند از لغزش ایمن ماند ، و آنکه
به رأی خود غره شود در خطا افتد .

★
کسی که جامهٔ شرم پوشد عیش برمردم پوشیده
ماند .

★
بهترین ادبها آن است که آدمی به ادب خود بر

دیگران فخر نفروشد ، و با کسی که تاب مقاومت او را ندارد
زور آزمائی نکند ، و چون به طلب علم برخاست در آن سستی
روا ندارد .



سه دسته از مردمند که در غربت به تنهایی دچار
نشوند و مردم آنها را در همه جا گرامی دارند . مرد دلیر
هر کجا که رود ، زیرا مردمان به دلیری و بی باکی او نیازمندند.
و دانشمند در هر کجا که باشد ، زیرا مردم به دانش و خرد او
نیاز دارند ، و کسی که نیکو سخن و خوش گفتار باشد ، زیرا
سخن ملایم و زبان خوش پروانه ورود او به همه جاست .
پس اگر در سرشت خویش از دلیری و بی باکی
برخوردار نیستی باری از کسب دانش و خواندن کتاب غافل
مباش ، زیرا کتابها مجموعه علم و آدابی هستند که پیشینیان
آنها را دریافته و به بند الفاظ کشیده اند تا برخورد و دانش
تو بیفزایند .

حکم لهرمن الملکات ترجمه سخنان حکمت آینه در مجلس شاه بهمن

بهمن که در اوستا به صورت وهومنه (Vohu-Manah) آمده و صورتی کهن از «بهمنش» است نام یکی از امشاسپندان یعنی از فرشتگان بزرگ دین زردشت است. بهمن در جهان مینوی نماینده منش نیک اهورامزدا و در جهان خاکی نگهبان چارپایان سودمند است. پاسبانی یازدهمین ماه از سال و دومین روز از ماه با امشاسپند بهمن است. و چنانکه در ایران معمول بوده که چون نام ماه و روز برهم می افتاده آن روز را جشن می گرفته اند روز دوم از ماه بهمن هر سال هم جشنی بوده که به نام جشن بهمنگان خوانده می شده، و این جشن مانند دو جشن نوروز و مهرگان از جشنهای بزرگ ایران به شمار می رفته، و پس از اسلام مانند آن دو جشن دیگر تا قرنهای همچنان باقی و پابرجا بوده و در عربی بنام بهمنجنه معرب و معروف شده است.

و اما در تاریخ داستانی ایران بهمن نام پسر اسفندیار پسر

گشتاسب از پادشاهان اخیر خاندان کیانی است . این بهمن نام دیگرش اردشیر است و همو است که به اردشیر درازدست معروف شده و در بهمن یش از نوشته‌های پهلوی با نام کی ارتخسر خوانده شده که همین نام در مآخذ عربی اسلامی به صورت کی اردشیر ذکر شده . ظاهراً لفظ بهمن به صورت وصف با نام این اردشیر توأم شده و به صورت «بهمن اردشیر» درآمده که به معنی اردشیر نیک‌منش است . و کم‌کم صفت جای اسم را گرفته است .

در تاریخ داستانی و در داستانهای پهلوانی ایران بهمن دارای نام و آوازه‌ای بزرگ بوده . نام بهمن با داستان بزرگترین پهلوان داستانی ایران یعنی رستم و دودمان سام نریمان درهم آمیخته و در بسیاری از داستانهای مربوط به این دودمان نام او در میان است . و همو است که پس از کشته شدن رستم شوکت خاندان رستم و زال و سام نریمان را درهم شکست و نام و آوازه آنها را فرو نشاند . در داستانهای پهلوانی ایران داستانی هم به نام همین بهمن وجود داشته که در اواخر سده پنجم یا اوائل سده ششم هجری آن را شاعری به نام حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر به نام «بهمن نامه» به نظم درآورده است .

تاریخ داستانی سلسله کیانیان از دوران سلطنت بهمن پراسفندیار کم‌کم به تاریخ رسمی سلسله هخامنشی نزدیک میشود بطوری که آخرین پادشاه سلسله کیانی یعنی دارای دارایان نواده همین بهمن با آخرین پادشاه سلسله هخامنشی یعنی داریوش تاریخ و سرگذشت مشترکی دارند، و می‌توان گفت از این زمان است که تاریخ داستانی ایران با تاریخ رسمی آن یکی میشود و وقایع تاریخی جای وقایع داستانی را می‌گیرد . در تاریخ داستانی ایران حمله اسکندر به ایران در زمان دارای دارایان اتفاق می‌افتد همین دارا است که در جنگ با اسکندر به شکست دچار می‌شود و به دست دوتن از خاصان خود به قتل می‌رسد ، و این وقایع در تاریخ رسمی ایران

سرگذشت داریوش آخرین پادشاه هخامنشی است .

در نتیجه آمیخته شدن روایات داستانی با وقایع تاریخی اخبار و روایات مربوط به بهمن وجانشینان او بسیار درهم ریخته و جا به جا شده ، ولی به هر حال در تاریخ سنتی ایران بهمن یکی از چهره‌های بسیار معروف و سرشناس بوده که علاوه بر اینکه قهرمان بسیاری از کارهای بزرگ تاریخی بشمار می‌رفته به علم و حکمت و دانش هم معروف گردیده و در ادبیات سنتی ایران جزء کسانی بشمار رفته که سخنان حکمت‌آمیز و خردافزا از ایشان روایت می‌شده ، و در ادبیات ساسانی جزء نوشته‌های اخلاقی یکی هم کتابی بوده منسوب به همین بهمن که در دوران اسلامی همه یا قسمتی از آن به عربی هم ترجمه شده و آنچه در اینجا آورده میشود ترجمه فارسی قطعه‌ای است که از این کتاب درمآخذ اسلامی نقل شده است .

خصوصیتی که این قطعه دارد و آنرا از سایر قطعاتی که از آثار اخلاقی ساسانی نقل کرده‌ایم مشخص می‌سازد روشی است که در بیان مطالب اخلاقی در آن دیده می‌شود . این قطعات نه مثل بعضی از آثار معروف ساسانی از قبیل پندنامه بوذرجمهر یا انوشروان و به شیوه معمول و متداول عصر ساسانی به صورت پرسش و پاسخ است ، و نه مانند آثار دیگر همچون مواعظ آذرباد یا جاودان خرد یا خطابه انوشیروان به صورت انشای يك حكيم یا يك فرد ، بلکه به صورت گزارشی است از يك گفتگوی دسته جمعی در مجلسی که از حکیمان و دانایان عصر در حضور شاه برای بحث و گفتگو در ادب و حکمت تشکیل شده و در آن مسائلی در زمینه‌های تربیتی و اخلاقی به گفتگو گذاشته شده و هر يك از حکیمان نظر خود را در آن مسائل بیان داشته .

واینک ترجمه فارسی آن قطعه :



شاه بهمن شیفته سخن نیک بود آن را برتر می شمرد
وندیمان و همنشینان خود را نیز با آن برتری می بخشید. روزی
دانشمندان زمان خود و حکمائی را که به فهم و حکمت به نام
بودند گرد آورد و به آنان گفت :

من شما را برای امر مهمی که به اندیشه ام گذشته ،
و برای اموری که می خواهم بدانها معرفت حاصل کنم ، گرد
آورده ام . واینک آنها را از شما می پرسم ، باید که هر یک از
شما ، بی هیچ گونه شتابی ، رأی خود را با همه خرد و فهمش
به کار گیرد و بی اندیشه و تأمل به پاسخ مبادرت نورزد .



به من خبر دهید از گرانمایه ترین چیز ، آن چیز که
بیش از همه کسانی را که به شرف قدیم خویش تکیه ندارند
از پستی به بلندی رساند .

همه یک زبان گفتند آن نیکی و دانش است ، اینها
هستند که مردم بزرگوار را بزرگی افزایند ، و بندگان را
به جای پادشاهان نشانند .



شاه گفت : این سرآغاز همه کارهای دنیا و دین است
اگر با خرد همراه باشد ، زیرا استواری هربنا بر پایه آن
است ، و پایه هر کار فهم است ، و استواری آن با رأی اصیل
است ، و رأی جز با دانش صورت نگیرد و دانش را جز خرد
پایه ای نیست .



پس از آن گفتند : چیزها به گونه‌های مختلفند ،
برخی خود نگهبانند ، و برخی نیازمند نگهبان . آنچه نیازمند
نگهبان است مال است ، و آنچه خود نگهبان است خرد است .



برخی از چیزها به سرقت می‌روند و برخی از سرقت
در امانند ، آنچه به سرقت می‌رود مال است ، و آنچه در
امان است خرد است . بدین سان خرد نگهبان تواست و
تو نگهبان مال .



مال از دزدی و خیانت و ازستم سلطان و آفتهای
فراوان دیگری که خیلی زود در آن رخنه می‌کنند در امان
نیست ، و خرد را از آنچه گفتیم آسیبی نرسد ، و آفتی بر آن
چیره نشود ، نه زورگوئی آن را به زور بستاند ، و نه حیل
حاسدان در آن کارگرفتد .



هرگاه خردمند از مال بی‌بهره ماند با خرد خود
تواند زندگی کند ، ولی نادان بی‌خرد با مال خود زندگی
نتواند کرد ، و کسی که با خرد زندگی نکند از شناخت نیک
و بد و نظر در عاقبت کارهای پسندیده و ناپسند محروم
ماند ، و چون زندگی کسی از چنین خصلتهائی تهی ماند
خیری در آن نباشد ، و به ویژه در پادشاهان که نیاز آنها به
چنین خصلتها بیشتر است ، زیرا آنان گردانندگان امور و
سران و مرییان هستند و دیگر مردمان پیروان ایشانند . و
پادشاهان به اصلاح نفس خویش نیازمندترند ، بدان سبب که
رعیت به صلاح آنان اصلاح گردد و به فساد آنان به تباهی

افتد . گله جز با چوپان پای نگیرد ، چنانکه تن را هم
بی سر قوامی نباشد . قوام پادشاهی هیبت است ، وهیبت
شاهی جز با دادگری حاصل نشود .



نیاز ادب و مروت به خرد همچون نیاز تن به خورش
و نیاز شهر به آب و آبادانی است . بدین سان ادب و مروت
به خرد نیازمندند و خرد از آنان بی نیاز است . و آنچه برخرد
دلالت کند منافع نیک آن در پرهیز از گناهان است .



خوش بختی با خرد قرین است ، و آنکه از خرد
برخوردار باشد خرد او را به وسایل خوش بختی راه نماید .
و هر آنکه خوش بختی یافت کمال مطلوب خود را یافته
است ، چون خوش بختی خود غایت هر مطلوب است .



بزرگ آن گروه گفت : نشانه خرد آن است که بنده
خود را از نفس خویشتن حفظ کند و با صبر و تأمل خویش را
از گزند شتاب زدگی نگه دارد ، و مرکب سرکش هوس را به
تربیت در فرمان خرد خویش نهد . چون خرد و هوس با هم
ناسازگارند و آن دو را بر این نفس هریک فرمانی خلاف
دیگری باشد . خرد برای نفس ناخوشایند و هوس برای او
دلپذیر است ، زیرا هوس لذتها و شهوتها را به او ارزانی
می کند ، و خرد او را از آنچه ناروا و ناپسند است باز می دارد ،
و او را از عواقب آنها بر حذر می سازد . و نفس آدمی بدانچه
به هوس نزدیک تر باشد زودتر روی آورد ، و از تحمل آنچه
بروی سنگینی کند بی تابی نشان دهد .



آنگاه پادشاه به آنها گفت همه برسختی اتفاق کنید که با اختصار همه مکارم اخلاق را دربرگیرد .
 بزرگ آن گروه آغاز سخن کرد و گفت : آن کس که کرده نیک خود را هر قدر هم بزرگ باشد کوچک شمارد و آن را نهان دارد ، و سپاس کسی را که بد و نیکی کرده بزرگ شمارد هر قدر اندک باشد ، او شایسته ستایش است و حق نعمت خداوند را به جای آورده است .



دیگری گفت کسی که به نیکی پیشدستی کند ، پیش از آنکه نزد وی آبروی درگرو نهند سزاوار تمجید است .



دیگری گفت : ای پادشاه سختی که همه مکارم اخلاق را در خود جمع داشته باشد این است :
 که کسی چون نعمت بدو رسد از جای نشود و کبر و نخوت نفروشد ، و چون نعمت از او روگردان شود به دارندگان نعمت رشک نبزد .



شاه گفت : نیکو گفتید ولی کسی که مروت را از هرسو در خود جمع کرده و شرف و بزرگی را فراهم آورده باید از تسلط بر دیگران چشم پوشد هر چند توانا و قادر باشد . و رساتر از آن این است که سخنان زننده فقرا را تحمل کند ، و نسبت به مردمی که به خواری افتاده اند بردبار باشد ، و در هنگام قدرت و توانائی به عفو و بخشایش گراید .



دیگری گفت : من چون براخبار روزگار خود وقوف
یافتم ، و در رعایت ادب کوشیدم ، و در شناخت طبقات مردم
رنج بردم ، به امری عظیم آگاه شدم ، و در اخلاق به رازی
نهان پی بردم ، و این دو را با توجه دل و اهتمام اندیشه
به دست آوردم . و این بدان سبب بود که من از یک چیز
رهائی یافتم و به دو چیز روی آوردم ، و در من شش خصلت بود.
اما آنچه از آن رهائی یافتم شهوت و دنیا دوستی بود.
و آنچه بدان روی آوردم یکی پند گرفتن از عبرت های
زمانه بود ، و دیگری بر حذر بودن از گردش روزگار .

و اما شش خصلت که در من بود یکی اینکه من
رشک و حسد را هنگامی که سر بر آورد و به جنبش آمد از
بیخ برکندم . و دیگر اینکه هوای نفس را چون برخلاف
حق میل کرد مقهور ساختم . و دیگر اینکه کینه ها و حسدها را
در خود کشم . و دیگر اینکه در هنگام بروز حوادث و بلیه ها
به امید فرجام نیک شکیبائی پیشه ساختم . و دیگر اینکه
سلامت نفس را جزء منش خویش ساختم . و دیگر اینکه در
زندگی سربار دیگران نشدم .

و بعضی از این خصلتها مرا به دست یافتن به خصلت های
دیگر یاری نمود . برخی را من در طبیعت خویش و بی تکلف
حاصل کردم ، و برخی را به یاری خداوند تعالی به اصلاح آن
توفیق یافتم ، و با ریاضت و ادب آموزی بدان دست یافتم .



دیگری سخنی در موعظت گفت :
برای آنچه می خواهی به دست آوری از نفس خویشتن

وسيله‌ای ساز با عدالتی که شائبه خیانت در آن نباشد ،
و راستی که بدروغ آمیخته نباشد .

خواسته‌های خود را با انصاف و میانه روی قرین ساز .

آنان که به زودی به جزای اعمال خود رسیدند کسانی
بودند که آنچه را دوست داشتند و هوس کردند باستم به طلب
آنها برخاستند و به باطل در کارهای بزرگ کوشیدند و بدین
سبب به مقصود خود نرسیدند و سرافکنده باز گشتند .

بهترین چیزی را که در نزد خردمندان و دانایان یافتی
نگهدار و بر آن بیفزای .

زنهار به پشت گرمی کارهای نیک که در گذشته از تو
سرزده گرد کارهای ناپسند مگرد ، و گمان میر که نیکیه‌های
تو بدیهایت را می پوشاند ، زیرا بدی اندک در گفتار و کردار
نیکیه‌های بسیاری را نابود می سازد .

موعظ آذرباد

ترجمه بخشی از اندرز آذرباد مارسپندان

«موعظ آذرباد» که ترجمه عربی «اندرز آذرباد» است درمآخذ عربی عنوان یکی از دو قطعه‌ای است که از نوشته‌های منسوب به آذرباد به عربی ترجمه شده ، و قطعه دیگر آن زیر عنوان «قال حکیم الفرس آذرباد» نقل شده است . آذرباد که در فارسی نام کامل او را آذربد مارسپندان ذکر کرده‌اند موبدان موبد ایران در روزگار شاپور دوم ساسانی (۳۱۰ - ۳۷۹ م .) بوده و در قرن چهارم میلادی می‌زیسته است . وی یکی از کسانی است که در ادبیات اخلاقی ساسانی وزر دشتی به علم و حکمت شهرت داشته ، و از آثار بازمانده منسوب به این شخص چه در پهلوی و چه در عربی چنین برمی‌آید که به نام وی نوشته‌ها و گفته‌های متعددی وجود داشته است . از آثار منسوب به آذرباد دو قطعه در متون پهلوی موجود است ؛ يك قطعه آن در صفحه‌های ۵۸ - ۷۱ متون پهلوی

چاپ جاماسب اسانا آمده و دیگری در صفحه‌های ۱۴۴ - ۱۵۳ ج ۲ از همان متون . قطعه اول با نام «اندرز انوشروان آذربید مارسپندان» و قطعه دوم با عنوان «واژه‌ای چند از آذربید مارسپندان» به فارسی ترجمه شده . قطعه اول اندرز و نصیحتی است از آذرباد به پسرش زردشت و از نوع اندرزهایی است که معمولاً از قول پدری به فرزندش نقل می‌شده و چنانکه گفتیم هم در ادبیات ساسانی رواج داشته و هم پس از آن در ادبیات عربی و فارسی رواج یافته است . و قطعه دوم وصیتی است از آذرباد در هنگام مرگ شامل سخنانی در حکمت و پند و موعظت .

از دو قطعه عربی يك قطعه آن مسلماً از همین اندرز آذرباد به پسرش ترجمه شده زیرا این قطعه عربی نیز با عبارت «یا بُنّی» (ای فرزند من) شروع می‌شود ، و مسکویه هم در مقدمه آن گوید که این را آذربید در نصیحت فرزندش گفته است . و اما قطعه دیگر به احتمال قوی از نوشته دیگری غیر از این اندرز ترجمه شده زیرا مسکویه آن را نه در دنبال قطعه اول بلکه در جای دیگری بطور مستقل ذکر کرده و احتمال می‌رود که این قطعه هم از همان وصیتی باشد که قسمتی از آن در متن پهلوی موجود است .

درباره رابطه متنهای پهلوی با این قطعات عربی باید متذکر شویم که مطالب مشترك بین آنها کمتر از آن است که بتوان آنها را يك متن واحد به دوزبان پهلوی و عربی دانست . ظاهراً این قطعات قسمتهای مختلفی از کتاب یا رساله‌ای بوده‌اند که امروز متن کامل آن در دست نیست و شاید بتوان با تلفیق آنها ، چه در عربی و چه در پهلوی ، متنی نزدیکتر به اصل بدست آورد . وست (West) درباره متن پهلوی اندرز آذربید به پسرش زرتشت نوشته که متن در تمام نسخه‌هایی که از آن در دست است ناقص بنظر می‌رسد، و کامل آن بایستی دارای سه هزار واژه

بوده باشد در صورتی که متن موجود شامل کمی بیش از نصف این مقدار است. گفته است درباره قطعات دیگری هم که از این اندرز یا از سخنان دیگر آذربد باقی است چه قطعه دیگر پهلوی و چه دوقطعه عربی نیز صادق می تواند بود، زیرا هر يك از این قطعات در واقع منتخبی از کتاب یارساله ای بوده شامل سخنان حکمت آمیز منسوب به این مؤبد بزرگ دوره ساسانی نه مجموعه سخنان منسوب به او. بنابراین قطعات موجود در عربی و پهلوی را باید مکمل هم شمرد نه ترجمه یکی از دیگری، و چنانکه گفتیم می توان از تلفیق آنها متنی بهتر و کاملتر از این اثر ساسانی تهیه نمود.

از متنهای پهلوی و عربی دو متن پهلوی کمی مفصل تر از دو قطعه عربی است. متن پهلوی اندرز به صورتی که در متون پهلوی چاپ جاماسب آسانا آمده در چهارده صفحه و متن «واژه ای چند از آذربد مارسپندان» نیز در همان کتاب در ده صفحه است. و قطعه عربی مواعظ آذرباد در نسخه چاپی کتاب مسکویه «الحکمة الخالده» در سه صفحه و قطعه دیگر کمتر از نیم صفحه است. ولی از این شرح نباید چنین نتیجه گرفت که مطالب متن عربی هم به همین نسبت کمتر از مطالب قطعات پهلوی است زیرا عبارات و خط عربی معمولاً خلاصه تر از عبارات و خط پهلوی است و گنجایش صفحات چاپ شده متن عربی هم بمراتب بیشتر از گنجایش صفحات پهلوی است.

اینک ترجمه دوقطعه از اندرز آذربد که در زبان عربی برجای مانده.



آذرباد در نصیحت پسرش گفت:

ای پسر در مهمان پذیری میانه رو باش تا به صفت
مهمان نوازی متصف گردی.

★
به قناعت پای بند باش تا آسوده خاطر باشی .

★
خوش بین و راضی باش تا آرامش یابی .

★
در طلب کوشا باش تا ثروتمند گردی .

★
از گناهان پرهیز تا ایمن باشی .

★
میان روی پیشه کن تا امانت پیشه باشی .

★
با ادب هم سوگند باش تا دانا گردی .

★
برشکر گذاری پایدار باش تا مستوجب نعمت گردی

★
فروتنی را پیشه ساز تا دوستان بسیار یابی .

★
برای جفت خویش با صفا و نیکوکار و پاک باش .

★
به خاطر کسب مال چیزی را که بهتر از مال است
از دست مده .

★
به خاطر خوشی های زودگذر دنیا از طلب لذت های
دیرپای آن جهان بازمان .

★

باید که بهترین و گرامی‌ترین چیزها نزد تو دانش باشد .



از بینش دانشمندان برخوردار شو ، و برای قدرت‌مندان نیک فرمان باش ، و با دوستان چنان آمیزش کن که نیازی به داور نیفتد .



خود را به فروتنی عادت بده ؛ این چیزی است که از منزلت تو نمی‌کاهد ، بلکه تورا بلند می‌کند و برقدر تو می‌افزاید .



در کارهایی که در معرض شك و تردیدند یقین بکار مبر .



یاد روز جزا و ترس از عقاب را همیشه در خاطر داشته باش .



به شفیعیان اعتماد مکن .



زنان را مورد اعتماد قرار مده و هیچ رازی را برای آنها فاش مکن ،



به آنچه روی نخواهد داد دل مشغول مدار ، و به آنچه در گذشته از دست تو سرزده یا بر زبان توجاری شده

میندیش ، و برای آنچه اتفاق خواهد افتاد سرتسلیم و رضا
پیش آر .



در مجالس پیش از دیگران به سخن آغاز مکن .



به زورمندان وام مده که چون خواهی آن وام
بازستانی به رنج و دردسرافتی .



با همگنان خود درجا و مقام ستیزه مکن .



حسود را بر مال و خواستهات آگاه مساز .



با هیچکس خود را به مخاطره مینفکن .



در این عالم کون و فساد برپایداری چیزی اعتماد
مکن .



با آدم شکمپرستِ حریص و بی‌آزرم همسفره مشو .



با مرد بدمستِ بدخوی آمیزش مکن .



با زیرک نزاع مکن .



با گناهکار مدارا مکن .



برای دربارنی مردی با عفت برگزین، و برای رسالت

آزادمری زیرك انتخاب كن ، و برای دوستی رادمردی آزاده
بجوی که به تو خیانت نورزد و تورا در تنگنا رها نکند.



در هیچ کاری فریبکار و ظاهرساز مباش .



از کبر فروشی و خوارمایگی هردو پرهیز ، زیرا
دانشمند ادب آموخته را نه نعمتها مست و مغرور سازند و
نه بلاها و گرفتاریها خوار و بی مقدار گردانند .



هرگاه بلیه ای بسیار ناهنجار و غریب یافتید هرگز
در وجود خداوند شك و ریبی به دل شما راه نیابد .



برای کار نيك و احسانی که از شما سرزده هرگز
پشیمان نشوید .



به مال و خواسته ای که به دست شما نرسیده هرگز
افسوس مخورید ، زیرا مال همانند پرنده ای است که پیوسته
از جایی به جایی نقل مکان کند، هنگامی که بکسی روی آورد
با شتاب آید و چون از کسی روی برتابد نیز با شتاب رود .



با مردم خودستا و نمك شناس که پیوسته عیب مردم
گویند مأنوس مشو ، زیرا با او پیوسته در معرض هلاک
خواهی بود .



بر در خانه خود همواره شفیعانی داشته باش تا بین

تو و کسانی که رد کردن آنها بر تو گران می آید و مخالفت
با درخواست آنها برای تو دشوار است واسطه باشند .



چون سخنی راست بر زبان آری از سوگند پرهیز
اما دروغ را اصلاً بگردش مگرد .



با دوستان مجادله مکن هر چند سخنوری اهل
جدل باشی ، و به گرداب مرو هر چند شناگری ماهر باشی ،
و به مارگیری میرداز هر چند به افسون مار حاذق باشی .



وقتی به کار نیکی آغاز کردی در ثواب آن شك
مکن . ولی چون به کار بدی دست زدی عقاب آن را
منتظر باش .



مال خود را به کسب گذار و به سختی مراقب آن باش
و حساب آن را نیک نگه دار تا مصداق این مثل سائر نگردی
که گفته اند : «چون مال به دست آید سرچشمه عقل خشک
شود و چون عقل حاصل گردد سرچشمه مال به خشکی
گراید .»



در انداختن نیکیها بکوش تا در هنگامی که به آن
نیاز خواهی داشت دچار حسرت و پشیمانی نگردی .



شیطان سرکش تو را با نیرنگ خود نفریبد و مغرور
نسازد تا از این راه بر تو چیره گردد ، زیرا همانگونه که

آدمیان دام می گسترانند و آن را می پوشانند تا اثر آن کور گردد ، ودانه را در جائی آشکار می ریزند و این را حيله و نیرنگی برای شکار پرندگان قرار می دهند ، به همین گونه هم شیطان انواع مهلكه ها و پرتگاهها را برای مردم می آراید و این را راهی برای تسلط بر آنها و گرفتن زمام آنها می گرداند و سبب می سازد تا آنها را در ورطه افکند و به بدبختی کشاند .



تا آنجا که بتوانی از کشتن چرندگان پرهیز و در این کار میانه رو باش ، زیرا در آن جهان عواقب ناپسند آن شدید است ، و در این جهان نیز این کار بدفرجام است . در هر جا که کشتار و خونریزی در آنجا کمتر باشد شماره مردمان در آنجا بیشتر ، و شر و فساد پنهان تر ، و سلامت مردم عام تر ، و چیرگی آنها و تباهیها ضعیف تر ، و فساد دیوان و جادوگران کمتر و سبکتر است .



اشیاء را بر معیار عقل و هماهنگی با روح بسنجید ، نه همچون بهائم بر اساس موافقت با هوای نفس و رغبت شکم و فرج .



مرد کوشا کسی است که از کاری که مورد حاجت او است به موقع فراغت یابد ، و آن را پیش از آنکه وقت از دست برود تمام کند ، و پیوسته هوشیار و مطمئن باشد که هر زمان قصد آن کار کند برای آن آماده باشد . و هیچیک از اسباب و وسائل آن را به اصلاح نیازی نباشد .



با یادآوری روز جزا کار دنیا را آسان گیر ، و درباره آخرت با دقت بنگر و بیندیش ، و مطمئن باش که پروردگار ما توانا و دادرس و دادگر است ، و شیطان نادانی است ناقص قدرت ، و از اجل آدمی ناآگاه ، و به تمام شدن مهلت او وقتی که پایان نزدیک شود جاهل است . و این عین یقین است .



دانای ایرانیان آذرباد گفت : کارهای دنیا به بیست و پنج بهره گردیده اند . پنج بهره آن به حکم قضا و قدر است ، و پنج بهره آن با کار و کوشش است ، و پنج بهره آن از روی غریزه است ، و پنج بهره آن از گوهر آدمی است ، و پنج بهره دیگر ارثی است .

اما پنج بهری که به حکم قضا و قدر است خانواده (زن) ، و اولاد ، و مال ، و سلطنت ، و عمر است .

و آن پنج بهر که با کار و کوشش است ، نخست دانشها هستند که شریفترین آنها علم به خداوند عزوجل و کرم او است ، و سپس عمارت و آبادی است ، و آنگاه صناعت است که شریفترین آنها صنعت کتابت است ، و آنگاه سوارکاری است ، و آنگاه فقه و شریعت است .

و آن پنج بهر که از روی غریزه است ، خواب است ، و خوراك است ، و راه رفتن است ، و جماع است ، و قضای حاجت .

وآن پنج بهره از گوهر آدمی است ، نیک سرشتی،
و وفاداری ، و رادی ، و اعتماد بنفس ، و راستی است .

وآن پنج بهره با وراثت است ، هوش است ، و حفظ
(ویر) است ، ودلیری است ، و زیبائی است ، و شادابی .



و نیز گفت : تأتی در آنچه بیم فوت آن می رود بهتر
از شتاب کردن در وصول به آرزوها است .



و نیز گفت : ای زورمند از حيله بترس ، و ای شتابان
از تأتی واهمه کن ، و ای جنگجو در فرجام کار میندیش .

آداب بزرگمهر

ترجمه عربی پندنامه بزرگمهر

عنوان این قطعه به صورتی که مسکویه آن را نقل کرده چنین است : «ما اخترته من آداب بزرگمهر» یعنی (آنچه را من از آداب بزرگمهر برگزیدم) . و از این عنوان چنین فهمیده می شود که این قطعه منتخبات یا گزیده ای است از کتاب یا رساله ای که در عربی با همین عنوان «آداب بزرگمهر» معروف بوده است . این کتاب یا رساله ترجمه عربی همان پندنامه معروفی است که به نام بزرگمهر بختگان حکیم معروف دوران اخیر عصر ساسانی در ادبیات پهلوی و فارسی وجود دارد، و یکی از قطعات نادری است که علاوه بر ترجمه عربی آن متن پهلوی و یک ترجمه قدیم فارسی هم از آن در دست است ، و قسمتی از یک ترجمه دیگری هم از آن در بعضی مآخذ قدیم نقل شده که از مجموع آنها می توان اطلاعات بسیار مفیدی نه تنها درباره خود این اثر بلکه و همچنین

درباره کیفیت ترجمه نوشته‌های ساسانی به زبانهای عربی و فارسی در قرنهای نخستین اسلامی بدست آورد.

متن پهلوی این پندنامه در مجموعه متون پهلوی در سال ۱۸۹۷ میلادی به چاپ رسیده و این متن پهلوی اخیراً هم به زبان فارسی ترجمه شده و با تحقیقات سودمندی منتشر گردیده است. چنانکه نوشته‌اند این پندنامه نخستین بار در زمان نوح بن منصور سامانی یعنی در قرن چهارم و بدستور این پادشاه به فارسی ترجمه شده و مترجم آن ابن سینا وزیر نوح بوده. فردوسی هم این نامه را در شاهنامه به نظم آورده و احتمال داده‌اند که مأخذ فردوسی برای نظم این پندنامه همان ترجمه فارسی آن بوده که در زمان نوح بن منصور به عمل آمده است.

در مأخذ قدیم فارسی غیر از شاهنامه در کتاب دیگری به نام «خردنامه» هم قطعه‌ای با همین عنوان «پندنامه بزرجمهر حکیم» نقل شده که با هیچیک از نسخه‌های این پندنامه چه در متن پهلوی و چه در شاهنامه و چه در ترجمه عربی آن منطبق نیست، و به همین جهت می‌توان گفت که این قطعه یا قسمت دیگری است از همین «پندنامه بزرجمهر» که باید آن را هم به قسمتهای موجود افزود و نسخه نسبتاً کاملتری از آن به دست آورد، و یا اینکه باید احتمال داد که «پندنامه بزرجمهر» عنوان خاصی برای کتاب پارساله خاصی نبوده بلکه مجموعه‌های مختلفی را هم که از سخنان پراکنده منسوب به بزرجمهر جمع‌آوری می‌شده بنام پندنامه می‌خوانده‌اند، زیرا چنانکه می‌دانیم از بزرجمهر غیر از مطالبی که در نسخه‌های موجود پندنامه نقل شده سخنان حکمت‌آمیز دیگری هم در مأخذ عربی و فارسی وجود داشته که ظاهراً از مجموعه‌های دیگری غیر از این پندنامه در آنها منعکس شده است.

از ترجمه عربی پندنامه کاملترین و قدیمترین نسخه‌ای که در دست است همین است که مسکویه آن را نقل کرده و ما هم در اینجا قسمتی از آن را بفارسی برگردانده و نقل می‌کنیم. گرچه این ترجمه از راه کتابی که در قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم تألیف شده به دست ما رسیده ولی اصل ترجمه خیلی قدیمتر از این تاریخ می‌نماید، و می‌توان آن را مربوط به زمان ابن مقفع و دوران دانست که نقل آثار ادبی و اخلاقی ایران به زبان عربی بازاری گرم و پررونق داشته و کتابهای مهمی در این زمینه همچون کلیله و دمنه و کتابهای دیگر به زبان عربی نقل می‌شده. شاید بتوان احتمال داد که مترجم این قطعه هم خود ابن مقفع بوده زیرا اثر این قطعه شیوه ابن مقفع را در «الادب الصغیر» به یاد می‌آورد، و اگر هم خود ابن مقفع نبوده کسی بوده است همسنگ و هم طراز او که از اصول و دقائق هر دو زبان به صورت قابل تحسینی آگاه بوده و به هر دو زبان بصیرت کامل داشته است. به هر حال نسخه‌ای که با واسطه مسکویه به ما رسیده قدیمترین ترجمه مستقیمی است که از متن ساسانی این پندنامه به عمل آمده و ترجمه فارسی آن متن پس از ترجمه عربی صورت گرفته است.

متن عربی مورد گفتگوی ما از لحاظ ترتیب مطالب با اصل پهلوی تقریباً یکسان است، هر چند چنانکه از عنوان این قطعه در کتاب مسکویه برمی‌آید وی در انتخاب مطالب تصرفی کرده است ولی این تصرف به اصل مطالب کتاب سرایت ننموده و ترتیب مطالب را به هم نزده است.

البته در کتاب یا رساله‌ای از نوع این پندنامه که مطالب آن از هم گسسته و هر عبارت و جمله آن خود دارای مطلبی مستقل و جداگانه است احتمال کم و زیاد شدن مطالب یا تغییر جمله‌ها در اثر تصرف نسخه‌نویسان زیاد است، و کمتر کتاب یا نوشته‌ای را می‌توان یافت که بدین ترتیب

مورد تصرف قرار نگرفته باشد ، و نسخه‌های متعدد این پندنامه هم در هریک از متنهای پهلوی و عربی و فارسی از این امر مستثنی نیستند ، و با توجه به این مطلب است که وقتی هر سه نسخه را تا حد زیادی منطبق بر یکدیگر و نسبتاً دست نخورده می‌یابیم باید این را تصادفی نیک و امری مغتنم بشماریم. نزدیکی این نسخه‌ها یکدیگر در بعضی موارد به اندازه‌ای است که می‌توان به قرینه یکی دیگری را تصحیح نمود و یا اینکه اگر حذف و تحریفی در یکی روی داده باشد از روی دیگری اصلاح کرد . این مطلب را هم باید در اینجا اضافه کرد که در آغاز متن پهلوی مقدمه کوتاهی است که نه در عربی و نه در شاهنامه وجود ندارد .

این قطعه با مقدمه‌ای از قول بزرجمهر شروع می‌شود که از لحاظ اندیشه‌ای که بر آن حکمفرما است کم و بیش مقدمه کلیله و دمنه یعنی همان مقدمه‌ای را که از زبان برزویه نقل شده است بیاد می‌آورد . در اینجا هم بزرجمهر مانند برزویه در مقدمه کلیله و دمنه زندگی و راههای مختلف آن را با همه برخورداریها و لذتهای مادی آن آزموده و سرانجام به این نتیجه رسیده که بهترین کارها که هم در این جهان باعث سعادت و هم در آن جهان موجب رستگاری خواهد شد پارسائی و نیکوکاری است ، و بر آن شده که اندیشه و گفتار و کردار خود را به کار نیک بگمارد و برای اینکه نتیجه تجارب خود و آنچه را که آرزوی بقایش را داشته پایدار بماند آنها را در این کتاب جمع کرده است . و برای اینکه نمونه‌ای از متن این کتاب در دست باشد مقدمه آن با برگزیده‌ای از بعضی مطالب آن در اینجا ترجمه می‌شود .



بزرجمهر گفت : جهان را دیدم روی به دگرگونی و نابودی ، و مردم جهان را دیدم گرفتار مصیبتها و بلاها .

برخورداری را در این جهان کم ، نیستی را در آن فراوان دیدم . و دیدم که زندگی ناچیز و فرجام آن ترسناک است . و دیدم که اگر دنیا (درهای) خود را بتمامی بر روی مردی بگشاید ، تاجائی که همه خوشیها و نعمتهای خود را بدو ارزانی دارد ، و هر آنچه را نفوس خواهان آنند و در طلب آن در تکاپو و با هم در ستیزند در دسترس او نهد ، و آنچه را آرزو کند بر آورده سازد ، و از او آفتها و بیم و هراس دور کند ، و او را از هر ناخوش آیند و شر و آزاری در امان دارد ، و به او فراخی مال عطا کند ، و دیدگان او را به خویشان و فرزندان روشن دارد ، و مهر مردم و شرف سلطنت به وی روزی کند ، و او از تمام این نعمتهائی که به وی ارزانی شده بهره مند گردد ، و بهره مندی او به درازا کشد ، و بر همگنان و دشمنان برتری یابد ، و خاص و عام براو غبطه خورند ، و همچنان شریف و محترم و روشن دیده و خوشحال و کامیاب باقی بماند ، دورترین پایان آن صد سال است که تن او بفرساید ، و زیبائی او رخت بربندد ، و عزتش به ذلت گراید ، و پادشاهیش نابود شود ، و دورترین زمانی که اثری هم از او برجای نماند سیصد سال است که تمام آنچه او گرد آورده بود پراکنده شود ، و آنچه درست کرده بود درهم ریزد ، و آنچه ساخته بود ویران گردد ، و آنچه نعمت یافته بود همه براو وبال گردند ، و آنچه به دست آورده بود به فساد افتد ، سلطنت او را فرمانروایان بعد از او به ارث برند ، و مال و خواسته و میراثها از گذشتگان به آیندگان رسد .

پس چون هر گرد آورده ای را پراکنده دیدم ، و هر

دست آورده‌ای را از دست رفته یافتیم ، مگر پارسائی و نیکوکاری را که نه ازدست رفتنی است و نه تباه شدنی و نه نابودشدنی ، بهتر آن دیدم که اندیشه و گفتار و کردار خود را به کار نیک بگمارم تا این آن کسبی باشد که من می‌کنم ، و مال و خواسته‌ای باشد که من می‌اندوزم . پس پیوسته دوست داشتم تا آنجا که در توانم بود نیکی کنم ، و تا آنجا که می‌توانستم از بدی به پرهیزم ، با اقرار به خداوند ، و ایمان به رستاخیز و روز واپسین و پاداش و عقاب آن جهانی . بدین سان بود که آنچه را آرزوی بقایش را داشتم به صورت واژه‌ای چند به گونه پرسش و پاسخ در این نامه نوشتم .



اگر به من گویند کدام مردم به فترخی شایسته‌ترند
(سعادتمندترند) ؟
گویم - کم‌گناه‌ترین آنها .

اگر گویند - کدام مردم کم‌گناه‌ترند ؟
گویم - آنکس که به فرمان خدا بر دین راستین او
استوارتر ، و از فرمان شیطان دورتر باشد .

اگر گویند : دین خدا چیست ؟
گویم : دین خدا نیکبها است ، نیکی اندیشه ، و نیکی
گفتار ، و نیکی کردار .

اگر گویند : اندیشه نیک کدام است ؟

گویم : اندیشه نیک اندیشه معتدل است ، و گفتار نیک راستی است ، و کردار نیک رادی و بخشندگی است .

اگر گویند : اندیشه بد کدام است ؟
گویم : (اندیشه بد) اندیشه نامعتدل است ، و گفتار بد دروغ است ، و کردار بد زفتی است .

اگر گویند : اعتدال در اندیشه چیست، و رادی چیست ؟
و راستی چیست ؟ و بی اعتدالی چیست ؟ و زفتی چیست ؟
و دروغ چیست ؟

گویم : اعتدال در اندیشه به یاد داشتن زوال دنیا و از هم گسستن امور آن ، و باز داشتن هوای سرکش نفس است از کارهایی که در آنها بلای این جهان و بدبختی آن جهان است .
و رادی آن است که بهره تن و دین را به فراوانی دهد .

و راستی در پیش گرفتن راه آشکار ، و راست بودن با خویشان است ، تا خود را نفریبید ، و به خود دروغ نگویند .

و بی اعتدالی در اندیشه آن است که جهان را جاودانی انگارد ، و بدان مطمئن و آرام دل گردد ، و در طلب چیزهایی رود که عاقبت آنها هلاکت و ثمره آنها عقاب آن جهان است .

و زفتی آن است که بهره تن از تن ، و حق دین از دین بازدارد .

و دروغ آن است که آدمی به خویشان دروغ گوید ، و پیوسته هوای نفس را به فراوانی برآورد ، و کار دین را به مسامحه بگذراند .

اگر گویند : کدام مردمان خردمندترند ؟
گویم : آنانکه به فرجام کار بیشتر اندیشند ، و به دشمنان بینتر باشند ، و از آنان بیشتر پرهیزند .

اگر گویند : آن فرجام چیست ، و آن دشمنان که خردمند باید از آنها پرهیزد کدامند ؟
گویم : فرجام کار نیستی است ، و آن دشمنان طبیعتها و هواهای نفسند که برانسان چیره اند .

اگر گویند : این طبیعتها و هواهای نفس که برانسان چیره اند کدامند ؟

گویم : آز (حرص) - نیاز (احتیاج) - خشم (غضب) - رشك (حسد) - ننگ (تعصب) - شهوت - کینه - کاهلی - دورویی .

♦ ♦ ♦

گفت : آن چیست که در نتیجه غلبه شیطان در هلاک مردمان کاری تراست ؟

گفتم : مهلك ترین کار شیطان این است که او نیکبها و بدبها و پاداش و عقاب و عواقب امور و همچنین خصلتها و نیروهای را که خداوند برای غلبه بر هوای نفس به بندگان عطا فرموده از چشم آنها پنهان کرده است .

گفت : این خصلتها و نیروها کدام هستند ؟
گفتم : خرد - دانش - پاکدامنی - شکیبائی - امید - دین - پرهیزگاری - تربیت پذیری .

* * *

گفت : کارهريك از اين خصلتها چيست ؟

گفتم : كار خرد ؛ رها ساختن آدمی است از ترس و از گناه ، و باز داشتن اوست از چیزهایی که فرجام نيك ندارند، و همچنين یادآوری فانی بودن دنیا و نزدیکی اجل ، و حفظ خویشتن است از اینکه با چیزهای فریبنده به کاستی نیفتد .

و کار دانش؛ آشکار ساختن حق، و اندیشیدن در کارها، و از گذشته برای نگذشته پند گرفتن ، و خودداری از تصدیق ناشناخته و تحصیل نیافته است .

و کار پاکدامنی ؛ خویشتن داری از بدیها و از شهوتها ، و واداشتن نفس است به خوینها و فضیلتها از راه عادات پسندیده و خوی نيك .

و کار شکیبائی ؛ به آنچه موجود است خوشنود بودن ، و به راستی پای بند ماندن ، و رنجی را که در حرص و آزار است شناختن ، و بیم و هراسی را که در بی اعتدالی است دانستن ، و بدانچه از دست رفته افسوس نخوردن ، و درکاری که به انجام نرسد رنج نبردن ، و به امری که بازگشت بدان است بصیرت داشتن ، و آنرا برتر از آن شمردن که به بهائی فروخته شود یا در معرض غرضی قرار گیرد .

و کار دین ؛ برگزیدن راه است بر گمراهی ، و ایمان داشتن در نفس خویش است به اینکه نیکوکار به نیکی پاداش یابد.

و کار پرهیزگاری و پندآموزی ؛ خودداری از پیروی هوای نفس، و پرهیز از کارهای زشت ، و با اندیشه کار کردن، و

جانب احتیاط را نگه داشتن است ، تا اگر حادثه‌ای (بلائی) براو رسد هوشیار و آماده باشد ، نه خود را سرزنش کند و نه مستوجب سرزنش باشد .

گفت : آیا آنچه به مردمان می‌رسد به بخت است یا به کوشش ؟

گفتم : بخت و کوشش مانند تن و جانند ، تن بی‌جان بی حرکت است و جان بی‌تن بی‌ادراک ، و چون با هم باشند هردو نیرو گیرند و کار به صلاح پیوندد ، همچنین است کوشش و بخت ، هرگاه کوشش نباشد بخت قرارگاهی نخواهد داشت ، و اگر بخت با کوشش دمساز نشود کار به سامان نرسد .

♦ ♦ ♦

گفت : بخت چیست ؟

گفتم : بخت علت آن چیزی است که بوده (خود به وجود آمده) و کار علت آن چیزی است که نبوده (آن را به وجود آورده‌اند) .

گفت : چه چیز بیشتر شبیه دنیا است ؟

گفتم : آن چیز که در خواب بینند .

گفت : چه کسی سزاوارتر است که به حال او غبطه‌خورند ؟

گفتم : پادشاه نیکوکار پیروزمند .

گفت : بالاترین بدبختیها چیست ؟

گفتم : احتیاج و گناهکاری .

گفت : چه کسی بیشتر مورد خشم و نفرت مردم است ؟

گفتم : کسی که علم دین داند و فسق و فجور کند .

گفت : چه کسانی کم اندوه ترند ؟

گفتم : آنانکه از زندگی راضی ترند .

گفت : چه کسانی از زندگی راضی ترند ؟

گفتم : آنانکه از یاد خدا و از فانی بودن دنیا غافل نباشند .

گفت : چه کسی بد داشتن امید نیک سزاوارتر است ؟

گفتم : آن کس که چیره دست و بخت یار باشد .

گفت : چیره دست بخت یار کیست ؟

گفتم : چیره دستی مرد به آن است که به کارش با دلبستگی روی آورد و در آن سستی روا ندارد، و بخت یاری به آن است که بخت با او یار و دمساز باشد .

گفت : کیست که به هنگام تردید و دودلی دوراندیش تر است ؟

گفتم : خردمند آزموده .

• • •

گفت : چه کس به ستایش و تمجید سزاوارتر است .

گفتم : کسی که مردم را به نیکیها بخواند ، و از زشتیها باز دارد .

گفت : چه کس شایسته پیروزی است ؟

گفتم : آن کس که در راه حق کوشد .

گفت : چه چیز است که نوردیدگان را فروتر سازد ؟

گفتم : فرزند شایسته و زن دمساز .

گفت : چه کس بر آزار شکیاتر است ؟
گفتم : آزمندِ نیازمند وقتی که گرفتار طمع گردد .

گفت : چه کس ستیزنده تر است ؟
گفتم : کینه ورِ خشمگینِ زورمند .

گفت : کدام رنج است که پایدارتر است ؟
گفتم : زن ناسازگار و فرزند بد .

گفت : غم و اندوه که طولانی تر است ؟
گفتم : کسی که پس از توانگری مستمند گردد ، و پس از بزرگی به خواری افتد . و پس از نعمت به بیچارگی رسد . و کسی که از هوای نفس پیروی کند .

گفت : چه کسی سزاوارتر است که بر او رحمت آورند ؟
گفتم : رادمردی که فرومایه ای بر او فرمان راند ، و خردمندی که نادانی بر او چیره شود ، و نیک مردی که فاجری بر او مسلط گردد .

♦ ♦ ♦

گفت : که پشیمان تر ؟
گفتم : درهنگام مرگِ عالمی که از راه اعتدال منحرف گشته باشد ، و درهنگام عمل شتاب زدهٔ پرجوش و خروشی که چون فرصت از دست رفت فکرش باز آید . و کسی که در حق ناسپاسان نیکی کند .

گفت : چه کسی سرزنش را شایسته تر است ؟
گفتم : کسی که قدر نیکی شناسد ، و دوستی و برادری را ضایع گرداند .

گفت : چه کسی به بدنامی و نکوهش سزاوارتر است ؟
گفتم : کسی که کوشش او در راهی باشد که موجب
تباهی مردم گردد .

گفت : چون چیزهای دلخواه را برشمارند چه چیزی
در نزد مردم دلخواه تر از همه است ؟
گفتم : اما در هنگام تن درستی بهره‌مندی از هوای
نفس ، و در هنگام بیماری تن درستی ، و در هنگام مرگ
رهائی از عقاب .

گفت : آن چیست که مردم بدان حریص‌ترند ؟
گفتم : خواهشهای نفس را برآوردن ، و به آنچه
دلخواه است رسیدن ، و مطلوب خویش را یافتن ، و مال و
خواسته فراوان داشتن .

گفت : آن چیست که شایسته است از آن بیم داشتن ؟
گفتم : زمانهٔ بد ، و دوست فریبکار ، و دشمن زورمند
تجاوزپیشه .

گفت : آن چیست که سزاوار است بدان دل بستن و
آرامش یافتن ؟
گفتم : زمانهٔ نیک ، و کارنیک ، و دوست باوفا و همدین ،
و شاه مهربان و دادگر .

گفت : زمانهٔ نیک کدام است ؟
گفتم : زمانه‌ای که در آن تبهکاران و فرومایگان چیره
نباشند و نتوانند آنچه را خوب و برگزیده است به خود
اختصاص دهند .

گفت : کدام پادشاه بهتر است ؟
 گفتم : آنکس که به رعیت مهربان تر ، و از همه با
 گذشت تر ، و به کارخیز حریص تر باشد .

♦ ♦ ♦

گفت : که بهتر از همه است ؟
 گفتم : آن کس که در نهان و آشکار در دوستی و مددکاری
 بهتر باشد .

گفت : دوست چه کسی بیشتر است ؟
 گفتم : دوست آن کس که فروتن ، و نرم سخن ، و
 بزرگ قدر ، و مهمان نواز باشد .

گفت : دشمن چه کسی بیشتر است ؟
 گفتم : آن کس که درشت سخن ، و کم مقدار ، و
 بزرگی فروش باشد .

♦ ♦ ♦

گفت : برای همنشینی با چه کسانی کوشیدن بهتر ؟
 گفتم : همنشینی با دانشمندان برگزیده .

گفت : چه چیزها موجب آسایشند ؟
 گفتم : امنیت .

گفت : چه امنیتی بهتر است ؟
 گفتم : زمانه خوب .

گفت : چه شادی بهتر است ؟
 گفتم : شادی نیک فرجامی .

گفت : چه زندگی گوارا تر است ؟

گفتم : زندگی کسی که از قسمتش راضی باشد ، و با نیکان محشور و مأنوس باشد .

• • •

گفت : چه چیز درهلاک انسان مؤثرتر است ؟

گفتم : پیروی کردن از هوای نفس .

گفت : چه چیز بیشتر موجب شگفتی است ؟

گفتم : هوشمند محروم ، و کودن برخوردار .

گفت : چه چیز آدمی را عیناک سازد ؟

گفتم : برای دانشمندان خودپسندی و تکبر ، و برای

دلاوران ستمگری ، و برای پادشاهان بی مایگی و سبک سری ،

و برای زنان بی شرمی ، و برای مرددین پیروی از هوای

نفس ، و برای عامه مردم دروغ .

• • •

گفت : چه چیز برای پادشاهان ناگوارتر است ؟

گفتم : اینکه به ترك سستی ناچار شوند ، و کارها

برای آنها جز با شدت و عقوبت راست نیاید .

کتاب المَسَائِل

منسوب به خسرو انوشیروان

خسرو انوشیروان یکی از چهره‌هائی است که در تاریخ ایران به علم و حکمت و دادگری معروف گردیده و در تاریخ اسلام هم به عنوان نمونه خوب فرمانروائی عادل و حکیم شناخته شده است. این شهرت نیک که انوشیروان را در تاریخ ایران بوده در ادبیات عصر اخیر دوره ساسانی انعکاسی فراوان داشته و از راه نوشته‌ها و آثاریکه از ادبیات آن دور به زبان عربی ترجمه شده در ادبیات عربی و تاریخ اسلام نیز راه یافته است.

علت اینکه در ادبیات ساسانی خسرو انوشیروان را چنین نام و آوازه‌ای حاصل شده این است که انوشیروان گذشته از اینکه خود شخصاً پادشاهی توانا و خردمند بوده سلطنتش در دورانی اتفاق افتاده که کشور ایران در اثر نابسامانیهای فراوان و آشفتگیهای بسیار ژرف و ریشه‌داری که در وضع اجتماعی آن حاصل شده بود به فرمانروائی توانا و خردمند

سخت نیاز داشت. و همین امر هم باعث شده بود که آثار نیک کارهای انوشروان و اصلاحات او خیلی خوب و برجسته جلوه کند، و او را بیش از پادشاهان دیگری که یا چنان شخصیتی نداشته‌اند و یا اینکه اوضاع و احوال دوران سلطنت ایشان به صورتی نبوده است که کارهای آنها را بدینسان جلوه گر سازد بداشتن خصائل عالی انسانی معروف و مشهور گرداند. و در واقع شخصیت خود او توأم با اوضاع و احوالی که وجود داشت، و حوادثی که به وجود آمد، و پیروزیهایی که در میدانهای سیاسی و نظامی و اجتماعی نصیب او شد، و از همه بالاتر میل و اشتیاق فراوان او به اینکه پادشاهی عادل و حکیم جلوه کند، همه دست به دست هم دادند و از او مردی ساختند که هم در دوران خودش مورد توجه بود و هم بعد از او بتدریج نام و آوازه اش در تاریخ ایران و از طریق آن در سراسر تاریخ شرق و اسلام پیچید.

نوشته‌های رسمی ساسانی چهره انوشروان را بصورت فرمانروایی ترسیم می‌کنند که بیشتر طبقات اجتماعی ایران از سلطنت او خوشنود بوده‌اند، و در نتیجه حسن تدبیر و خردمندی او در آسایش نسبی بسر می‌برده و او را به نیکی یاد می‌کرده‌اند. هنگامی که او به پادشاهی رسید همانطور که گفتیم اوضاع ایران از نظر اجتماعی سخت نابسامان و آشفته بود و این آشفتگی نابسامانیهای دیگری را هم از نظر سیاسی و نظامی به دنبال داشت. و امور دولت در نتیجه پیشرفت کار مزدکیان و توسعه قدرت و نفوذ آنان در هم ریخته بود و نظام اجتماعی ایران به سختی تهدید می‌شد، و این امر که با هرج و مرج و آشوب و قتل و تاراج همراه بود طبقه اشراف و مالداران و موبدان را سخت به هراس افکنده و نسبت به آینده بیمناک ساخته بود، و چون انوشروان با قدرت به قلع و قمع آن آشوب پرداخت و اوضاع را به وضع سابق برگردانید عمل او در این طبقه و آرامش خاطر ایشان تأثیری عظیم بخشید.

این پادشاه در جنگ با رومیان و سایر اقوام مهاجم که مناطقی از کشور را مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قرار داده و امنیت و آسایش را از میان برده بودند به پیروزیهای بزرگی نائل آمده بود، و علاوه بر آنکه کشور را از دستبرد بیگانگان مصون داشته بود با فتوحات خود قلمرو فرمانروایی ایران را در خارج از مرزهای کشور نیز گسترده بود. و این امر او را در نظر کسانی که بزرگی را در فتوحات و کشورستانی می دانستند سرداری بزرگ و پادشاهی توانا جلوه گر می ساخت و قهرمانیهای او در جنگ ستایش مردمان قهرمان پرست را برمی انگيخت.

اصلاحات مالیاتی که در زمان او به انجام رسید و در نتیجه آن نظام مالیاتی سابق که برای مالیات دهندگان پرمشقت و پرخرج بود به صورت مالیات مقطوع درآمد هرچند چنانکه گفته اند از نظر مالی بیشتر به سود خزانه دولت بوده ولی چون در تعیین تکلیف کشاورزان و رهایی آنان از اجحاف مأموران وصول مالیات تاحدی اثر مساعد و راحتی بخش داشته از این رو این اصلاحات با رضایت و خوشنودی طبقه کشاورز و دهقان و زمین داران روبرو گردیده، و اهمیاتی که این پادشاه در رسیدگی به شکایات مردم و جلوگیری از تعدی مأموران دیوان و خواص و نزدیکان و بستگان خود و زورمندان دیگر می کرد نیز باعث شده بود که مردم در زمان او تا اندازه ای احساس امنیت و آرامش کنند و دوران او را دوران عدل و انصاف بدانند.

گذشته از اینها همه دلائل و امارات نشان می دهد که انوشروان خود به علم و دانش علاقه داشته و در ترویج و گسترش آن در کشور می کوشیده است. در زمان او کار ترجمه از زبانهای دیگر به زبان فارسی رونق گرفت و این هم نتیجه تشویق و ترغیب او بود. در زمان او بود که

برزویه طیب احتمالاً با عده‌ای دیگر برای مطالعه در طب و گیاهان داروئی به هندوستان اعزام گردید ، وهم در زمان او بود که مدرسه طب و بیمارستان جندی‌شاپور پیشرفت نمود و در طب و نجوم از زبانهای یونانی و هندی کتابهایی به زبان فارسی ترجمه گردید . مطلبی که او در قرارداد با امپراطوری روم در حمایت از فیلسوفان آواره رومی گنجانده ظاهرأ ناشی از همین توجه و اهتمام او به دانش و دانشمندان بوده . گرچه مشهودات آن فیلسوفان در ایران تاحدی خلاف آن چیزی بود که آنان از پادشاهی که مشهور به حکمت و دانش دوستی بود انتظار داشتند ، ولی در هر حال همین توجه وی به علم و حکمت خواه ناخواه باعث می‌شده که مردم صاحب اندیشه و با علم و فرهنگ نیز در عصر او بیشتر از دوره‌های دیگر احساس امنیت کنند .

با این ترتیب انوشروان در نظر هر طبقه‌ای دارای همان صفات و خصوصیات می‌شده که از نظر آن طبقه لازمه يك فرمانروای خردمند و توانا بوده است ، و به همین جهت پس از مرگ وی عصر او همچون عصر طلایی تاریخ ایران جلوه کرد ، و شهرت او به حکمت و دادگری روزافزون گردید ، تا جائی که نام او را که خسرو بود جز با کلمه «انوشروان» یعنی «جاوید روان یا شادروان» ، نمی‌برده‌اند . و کم‌کم این صفت که در اصل برای دعای خیر بکاربرده شده مانند اسم او معروف و بلکه معروفتر از اسم او گردیده است .

چیزی که پس از مرگ انوشروان بیشتر باعث شهرت وی به عدل و داد و علم و حکمت گردید این بود که جانشینانش از قماش او نبودند ، و نه تنها نتوانستند کارهایی را که او شروع کرده بود ادامه دهند بلکه حتی نتوانستند اوضاع را به همان صورتی که بود نگه دارند ، و به همین جهت بود که پس از مرگ او اوضاع کشور هم رفته رفته به

نابسامانی گرائید ، و نتیجه ندانم کاریهای پسرش هرمز و بلهوسیها و تجمل پرستیهای نواده اش خسرو پرویز به ناراحتیهای مردم بسی افزود ، و مردم که از دوران انوشروان خاطرات بهتری داشتند هرچه بر مرگ او می گذشت جای او را خالی تر و خاطره او را گرامی تر می یافتند ، تا جایی که رفته رفته نام انوشروان با دوران عدل و حکمت و رفاه و سرفرازی توأم گردید ، و خود او نمونه عالی پادشاهی حکیم و فرزانه و عادل شد ، و گفته ها و نوشته هایی را که بنام او نقل می کردند و یا به وی منسوب می داشتند در کتابها و رساله ها گرد آوردند ، و کارنامه او را سرمشق و دستور العمل فرمانروایان خوب و عدالت گستر قرار دادند . و از این رو است که در ادبیات ساسانی نوشته ها و رساله های متعددی به نام انوشروان به وجود آمده است .

از نوشته هایی که در ادبیات ساسانی به نام این شاه به وجود آمده بود مقداری هم در همان قرنهای نخستین اسلامی به عربی ترجمه گردید و از خلال همین ترجمه ها و انعکاس یادبودهایی که از این شاه در خاطره ها بوده و در داستانها گفته می شده نام و شهرت انوشروان به ادبیات عربی و اسلامی نیز راه یافت . و در این زبان هم انوشروان به صورت یکی از بزرگان حکمت و اخلاق درآمد ، و حدیث کارهای نیک و سخنان کوتاه حکمت آمیز و توقیعات منسوب به او زینت بخش بعضی از کتب اخلاقی عربی گردید ، و حتی حدیث شریف « ولدت فی زمن الملك العادل » که نشان دهنده شخصیت ممتاز او در نزد اعراب و مسلمانان است درباره این پادشاه روایت گردید ، و چنانکه گذشت بگفته بعضی از محققان عرب شهرت او در ادبیات عربی و اسلامی به پایه ای رسید که شخصیت او در ادبیات عرب از لحاظ نقل اقوال حکیمانه از او پس از امام علی بن ابیطالب (ع) بزرگترین شخصیت گردید .



درباره کتابها و نوشته‌هایی که از ادبیات ساسانی درباره انوشروان به زبان عربی ترجمه شده واسم واثری از آنها در مآخذ عربی یافت می‌شود درجای دیگر بتفصیل سخن گفته‌ایم. در اینجا فقط درباره یکی از این نوشته‌ها که ما آن را با عنوان «کتاب المسائل» یاد کردیم توضیحی خواهیم داد و نمونه‌ای از مطالب آنرا بفارسی ترجمه و نقل می‌کنیم.

آنچه را در اینجا با عنوان «کتاب المسائل» خواندیم قطعه‌ای است که در جاودان خرد مسکویه در بخش مربوط به «آداب ایرانیان» با عنوان «حکم تَوَثُّر عن انوشروان» یعنی «سخنان حکمت‌آمیزی که از انوشروان روایت می‌شود» نقل شده، و شامل سخنانی است که خسرو انوشروان در پاسخ پرسشهایی که در موضوعهای مختلف اخلاقی و تربیت نفس از وی شده ایراد کرده است. عنوان این قطعه در کتاب مسکویه نشان نمی‌دهد که از کتاب خاصی گرفته شده باشد، ولی از خاتمه آن چنین برمی‌آید که آنچه نقل شده همه یا جزئی از کتابی بوده که در ادبیات ساسانی وجود داشته و به انوشروان منسوب بوده و پس از ترجمه به عربی به نام «کتاب المسائل» خوانده شده است. این نام از پایان همین قطعه به دست می‌آید که در آن چنین آمده:

«چون انوشروان از کتاب المسائل به پرداخت چنین گفت . . .»
و از سیاق عبارت هم چنین پیدا است که مراد از کتاب المسائل همین کتابی است که همه یا قسمتی از آن در بالای همین عبارت نقل شده و این عبارت پایان آن را می‌رساند. روش و موضوع کتاب هم با این نام تطبیق می‌کند، زیرا چنانکه گفتیم کتاب به صورت پرسش و پاسخ است و چنین کتابهایی را معمولاً بنام «مسئله» یا «مسائل» می‌خوانده‌اند؛ و شاید بتوان گفت که این عنوان عربی هم ترجمه‌ای بوده از نام فارسی

این کتاب که عین آن را در دست نداریم ولی به قرینه این ترجمه می‌توان آن را حدس زد .

در فهرست ابن‌ندیم زیر عنوان « کتابهای که در پند و اندرز و حکمت به وسیله ایرانیان و رومیان و هندیان و اعراب تألیف شده » يك کتاب هم با عنوان « المسائل » به انوشروان نسبت داده شده است . عنوان کامل این کتاب در فهرست چنین آمده : « کتاب المسائل التي انفذها ملك الروم الى انوشروان على يد بقراط الرومي » یعنی کتاب پرسشهایی که پادشاه روم با دست بقراط رومی از انوشروان کرده . احتمال می‌رود که این قطعه حاضر هم پاره‌ای از آن کتاب باشد زیرا کتابی هم که ابن‌ندیم نام برده در فهرست کتابهای است که از لحاظ موضوع و نوع مطالب با آنچه در این قطعه دیده میشود یکی است . و این هم که در این قطعه هیچ نامی از پادشاه روم یا بقراط رومی نیست ، و پرسش‌کننده همه جا ناشناخته و نقل سؤال همه به صورت مجهول است مانع این احتمال نخواهد بود ، زیرا همانطور که سابقاً هم گفتیم نامهایی که در عناوین این نوشته ها ذکر شده غالباً برای جلب توجه خواننده به اهمیت مطالب آنهاست و نباید این عناوین را بیش از این حد مورد استناد قرار داد .

ترجمه این کتاب به زبان عربی هرچند از راه کتابی بدست ما رسیده که در قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم هجری تألیف شده ولی از نظر کهنگی تعابیر و کیفیت انشاء خیلی قدیمتر از این زمان بنظر می‌رسد .

اینك نمونه‌ای از مطالب آن



هرچیزی را که در راه شهوت خود صرف کنی و با آن
برخواهش دل دستیابی بدان که تو به آن دست نیافته‌ای

بلکه او است که برتو دست یافته و با آن چیزی از توتباه شده است . پس خردمند آن است که دست از هوای نفس بدارد تا مانند کسی باشد که از خورشی چشم پوشد تا به خورشهای دیگر رسد ، یا کسی که از کاری بسیار زشت آشکار دوری گزیند که کارهای زشت پنهانی وی پوشیده ماند و حائلی بین او و آنها ایجاد نشود ، تا روزگار وی در آنها درازتر و حاجت وی برآورده تر گردد .

و گفت : چون کسی را هوای نفس بر خرد چیره گردد خصلتهای نیکوی وی را به بدیها برگرداند : بردباری را به کینه ، ودانش را به ریا ، و بخشندگی را به اسراف ، و میانه روی را به زفتی ، و گذشت را به ترس مبدل سازد . و چون هوای نفس بر کسی تا بدین حد چیره گردد او را به حالی درآورد که صحت را جز در بهداشت تن ، ودانش را جز مایه فضل فروشی و گردن فرازی ، و ایمنی را جز در وجود گنجینه ها نمی بیند . و همه اینها خلاف اعتدال و دورکننده از مطلوب و نزدیک کننده به هلاکتند .

و گفت : مستی در دوازده چیز است ، و باده گساری آدمی را جز با کمک همه یا برخی از اینها به مستی نکشاند . و آن دوازده چیز اینها هستند : مستی باده ، و مستی کبر و نخوت ، و مستی زیبایی ، و مستی شبق ، و مستی می ، و مستی عشق ، و مستی قدرت . و بدان که انباشتن شکم از خورشها مستی آرد ، و افزونی جهل مستی آرد ، و بالا گرفتن اندوه مستی آرد ، و عادت بد مستی آرد .

و گفت : کسی که خرد نداشته باشد سلطنت بر عزت
وی نیفزاید ، و کسیکه قناعت نداشته باشد مال بر بی نیازی
وی نیفزاید . آدمی خردی است مجسم در صورتی ، کسی که
خرد از وی دور گردد و صورت باقی ماند انسان کامل نیست .
او پیکره‌ای را ماند که روح ندارد .

از او پرسیدند : آنچه بیش از همه آدمی را بی نیاز
سازد چیست ؟
گفت : پاکی نفس و در دست داشتن زمام آن .

پرسیدند : خودپسندی چیست و ریا چیست ؟
گفت خودپسندی آن است که آدمی در خود آن
چیزی را گمان برد که در او نیست تا جائیکه تنها رأی خود
را صواب داند و رأی دیگران را خطا پندارد ، و ریا آن است
که در برابر مردم خودسازی کند و خویشان را اهل صلاح
نشان دهد در حالیکه از صلاح تهی است .

گفتند : کدام يك از این دو زیانمندترند ؟
گفت : برای خود آدمی خودپسندی و برای دیگران
ریا ، زیرا مردم گول ظاهر آراسته وی خورند و در مهمات
خویش به وی اعتماد کنند در حالیکه از خیانت وی ایمن
نمی‌توانند بود .

گفتند : آزمندی و زفتی چیست و کدام يك از آنها
زیانمندترند ؟

گفت : آزمندی آن است که بنده بیش از حق خود طلب کند ، وزفتی آن است که از دادن حق صاحبان حق امساک ورزد ، و آزمندی زیانمندترین آنهاست زیرا حرص و آزریشه و کانون ستمکاری است ، وزفتی هم از آزمندی باشد زیرا آزمند را در جهان سیرائی نیست .

به او گفتند : تخمه همه فضائل چیست ؟
گفت : خرد و دانش .

♦ ♦ ♦

شکيبائی را چهار موضع است : پایداری، و خودداری، و بردباری ، و اقدام .

پایداری در کارهای پسندیده ، و خودداری از گناهان و کارهای ناروا ، و بردباری در چیزهایی که موجب فضیلت میشود و مردانگی را آشکار میسازد ، و اقدام در کارهای بزرگی که در آنها نجات و رستگاری باشد .

♦ ♦ ♦

گفتند : نشانه نیک بختی چیست ؟

گفت : کسی که به فرمان خداوند در هر نیک و بد خشنود باشد ، و به بهره خود از جهان خرسند باشد ، و دل او بیاد خداوند بسته باشد ، و از طمع در بدیها گسسته باشد . اینها نشانه های نیک بختی وی است .

گفتند : کرم محض چیست ؟

گفت : وفای به عهد .

گفتند : ناکسی و پستی محض چیست ؟

گفت : گناه ناکرده ای را به گردن کسی انداختن ، مانند

آن گرك كه آهنگ خوردن بره‌ای كم از يكساله را كرده بود و به او گفت توسال گذشته مرا دشنام دادی .

گفتند : ادب سودمند کدام است ؟
گفت : آن است كه تو از دیگران پند گیری و دیگران از تو پند نگیرند .

گفتند : وفور عقل به چیست ؟
گفت : به این كه چون اندوهی روی آورد آن را با كوشش و شكیائی از خود دور كنی .

گفتند : چگونه است كه شما اینسان در مطالعه كتب سر فرو كرده اید كه مردم همه آراء شما را از آنها میدانند و تدبیر شما را به آنها منسوب میدارند ؟
گفت : این بدان سبب است كه مادرانش را برای فخر فروشی نمیخواهیم ، بلكه برای آن میخواهیم كه از آن بهره‌مند شویم .

♦ ♦ ♦

گفتند : از چیست كه ستایش ستایشگران را به دور افكنید با اینکه این گونه ستایشها نزد پادشاهان دیگر دور افكنده نیست ؟
گفت : برای آنكه بسیاری از ستایش شدگان را دیدیم كه به نكوهش شایسته‌تر از ستایش بودند .

گفتند : چه چیزی تلخ‌تر از هر تلخی است ؟
گفت : نیازمند شدن به کسی كه چون دست نیاز به‌وی بری اهل برآوردن آن نباشد .

گفتند : بیهودترین چیزها چیست ؟
گفت : مشورت با نادان .

گفتند از فرصتهائی که از دست میرود کدام يك بر شما
ناگوارتر است ؟

گفت : فرصت اینکه بر کار نیکی قدرت یابیم و آنرا
بتأخیر اندازیم ، و چه بسا که تنها فرصت آن همان لحظه
بوده و دوباره دست ندهد .

* * *

گفتند : آیا انسان میتواند همهٔ مردم را مشمول نیکی
و احسان خویش سازد ؟

گفت : اما با مال و خواسته هر قدر هم بسیار باشد نه ،
ولی هر گاه در دل و اندیشهٔ خود نیکخواه همهٔ مردم باشد
یدبن طریق همهٔ مردم را مشمول نیکی و احسان خود ساخته
است .

گفتند : آدمی چگونه تواند آسوده خاطر زیست کند ؟
گفت : بدینگونه که از گناهان بیمناک باشد ، و از امر
مقدری که ناچار به وی خواهد رسید تنگدل نگردد .

از او پرسیدند : راه صواب در امر زندگی چیست ؟
گفت : برای آنکس که زندگی با خرسندی و شادمانی
خواهد قناعت است ، و برای کسی که زندگی با نام نیک
خواهد کوشش در تهذیب نفس و نیکی رسانیدن به مردم
است ، اما کسی که فراخی زندگی و آرایش و شکوه آنرا
خواهان است باید خود را برای گناه و اندوه ورنج و سختی
آماده سازد .

گفتند : چه کوششی آدمی را به کسب نام نیک ، و کدام يك اورا به اصلاح امر معاش ، و کدام يك اورا به ایمنی و آرامش نفس بیشتر یاری میکند ؟

گفت : آنچه بیش از همه به کسب نام نیک یاری کند به داوری کشیدن نفس و سپس پرهیز از ستم است . و آنچه بیش از همه به آرامش درونی یاری کند ترك گناهان است ، و آنچه بیش از همه به اصلاح امر معاش یاری کند کوشش از روی حق و درستی و ترك بدی و آزمندی است .

گفتند : چگونه مردمی را خردمند خوانند ، و چگونه مردمی را دانا گویند ، و چگونه مردمی را زیرك دانند ؟
گفت : خردمند آن باشد که به آنچه در امر معادبدان نیاز افتد بینا باشد و این بینائی خویش را با اراده و عزم به کار بندد .
و دانا آن باشد که آنچه را در امر دنیا بایسته است و از آن چاره‌ای نیست بداند .

و زیرك کسی است که در مصاحبت با مردم از آنچه از ابواب ملاطفت و مدارا بدان نیازمند گردد آگاه باشد و آن را با نرمی به کار بندد .

♦ ♦ ♦

گفتند : کدام يك از دانسته‌های فرمانروا برای او سودمندتر است ؟

گفت : اینکه بداند که وی قادر نیست دهان مردم را از ذکر عیبا و بدیهای خویش ببندد ، که چون این بداند دیگر برای بستن دهان مردم به تهدید و درشتی دست نیازد ،

و رضامندی آنان و منصرف ساختن ایشان را از ذکر بدیها
و عیوب خود جز در اصلاح نفس خویش و اخلاص در کار
و نیک ساختن اندیشه خود نجوید .
پرسیدند : میوه خرد چیست ؟

گفت : خرد را میوه های نیک و نژاده بسیار است
لیکن من آنچه را از آنها به یاد دارم برای شما می شمارم ؛
یکی از آنها این است که آدمی بهره خود را بدست
آرد بدینگونه که نیت بندد که هر صاحب نعمتی را پاداش
دهد و از این کار به نهایت قدرت رسد .

و دیگر اینکه خودداری و پرهیز از گناهان را از دست
نهد .

و دیگر اینکه به روزگار به هیچ حالی مطمئن نگردد و
اورا با سستی کردن درآمد ساختن خویش امیدوار نسازد .
و دیگر اینکه محبت خود را از کسانی که به وی کینه
می ورزند دریغ ندارد .

و دیگر اینکه در کسب منافع بزرگ این جهان از نادانان
پیروی نکند ، و اما از سود آن جهان نادان را بهره ای نیست .
و دیگر اینکه به هیچ کاری دست نزنند مگر پس از
تحقیق و اندیشه و تأمل .

و دیگر اینکه فراخی زندگی وی را به کبر و نخوت
مبتلا نسازد ، و تنگدستی هم اورا به زبونی و ذلت نکشاند .
و دیگر اینکه در رفتار خود با دشمن خویش روشی

برگزیند که با آن وی را از حکم حاکم بیمی نباشد ، وبا دوست خود نیز آنگونه رفتار کند که با آن به عقوبت حاجت نیفتد .

ودیگر اینکه هیچ کس را آن اندازه کوچک مشمرد که وی را شایسته فروتنی نداند ، و مردم بی نوا را از توانگران فروتر نهد مگر آنکه توانگر دانشمند و بی نوا نادان باشد .

ودیگر اینکه مردم هرزه و اهل فحشا را گرامی ندارد هرچند از نزدیکان و توانگران و یا از همگنان و معاشران باشند .

ودیگر اینکه در آزار دیگران پیشدستی نکند و آزار را با آزار پاداش ندهد ، و اگر بردشمنی چیره گردید از آنچه مقتضای حق و عدل است تجاوز نکند .

ودیگر اینکه هوای نفس در برابر عقل وی ناچیز باشد .

ودیگر اینکه ناتوان را خوار نشمرد و از کوشش در راه خرد و حکمت دریغ ندارد .

ودیگر اینکه گناهی که در گذشته مرتکب شده و از فرجام بد آن سالم جسته او را دلیر نسازد تا دوباره به آن برگردد .

ودیگر اینکه در هیچ حالی شکیبائی و وقار خود را از دست ندهد و به ستایش ستایشگران ، که او را به چیزی می ستایند که خود می داند در او نیست ، شادمان نگردد .

و دیگر اینکه بر کسی که او را به عیبهای نکوهش کننده خود میداند که در او هست کینه نرزد .

و دیگر اینکه به کاری که در آن بیم پشیمانی می‌رود دست نزنند .

و دیگر اینکه زحمت نیکوکاری را بر خود هموار سازد و خویشتن را از هر لذتی که بگناه آمیخته باشد باز دارد .

گفت : شنیدم که می‌گوئید ، هلاک پادشاهان در دنیا و آخرت در خصلتی است که با آن هیچ حسنه‌ای به حساب نمی‌آید . می‌خواهیم این خصلت را به درستی بشناسیم .
گفت : آن خصلت کوچک شمردن اهل علم و فضیلت است .

گفتند : گناهان بزرگ کدامند ؟

گفت : یکی این است که توانگر نعمت از دیگران باز دارد . و بدتر از آن این است که وعده دهد و به وعده خویش وفا نکند . و دیگر چیزهایی است که موجب هلاکت گردند همچون اینکه به چیزی که نه از آن تو است و نه تورا حقی در آن است چشم طمع دوزی . و سردهسته گناهان بزرگ خوار گذاردن حدود خداوند تعالی است .

گفتند : چه گونه زندگی شیرین‌تر و لطیف‌تر است ؟
گفت : زندگی آن کس که با رفاه و کفاف گذرد ، نه نادار و نه توانگر باشد .

گفتند : آدمی چگونه تواند با آرامش خاطر زندگی کند ؟

گفت : با اطاعت پروردگار روز خود را آغاز کند، و با کوشش در طاعت و شوق پرستش وی آن را به پایان رساند .

♦ ♦ ♦

و گفت : مرگ نیکان آسایش خود آنهاست و مرگ تبهاران آسایش جهانیان .

♦ ♦ ♦

گفتند : حسود را چه چیزی بیشتر بر ترك حسد یاری کند ؟

گفت : اینکه بداند رشك بردن آزاری است که خود به خویشان دهد ، و او را هیچ حجتی نیست که نعمتی را از جای خود به جای دیگر بگرداند ، و با رشك خود جز نفس خویش را نکاهد .

گفتند : آیا حسود تواند که به محسود زیان رساند ؟
گفت : چگونه این کار تواند کرد با اینکه وی به چنین مقصودی نائل نگردد مگر آنکه نخست خود را تباه کند ؟
و اگر نعمت محسود هم زایل گردد باری به او نخواهد رسید .

♦ ♦ ♦

گفتند : آن يك خصلت جامع که زبان بد حاسدان و دشمنان را از پادشاه بگرداند چیست ؟

گفت : آن است که پادشاه به همنشینی دانشمندان و اهل فضل دل بسته باشد و از کارهای نيك آنها پیروی کند .

گفتند : و آن خصلتی که وی را به باطل و بدیهای آن پیوندد چیست ؟

گفت : همنشینی با مردم بدنام و هرزه و نادان .

* * *

گفتند : کدام يك از منشهای نيك آدمی بیشتر مایه
آراستگی وی باشد ؟

گفت : خشم فرو خوردن در هنگام خشم ، و بخشودن
در هنگام توانائی ، و بخشش بی آنکه در طلب ثواب باشند ،
و کوشش برای جهان باقی نه جهانی فانی .

گفتند : از چه کس بیش از همه باید پرهیز کرد ؟
گفت : از پادشاه ستمکار ، و از دشمن توانا ، و از دوست
فریبکار .

خطابه انوشروان

یکی از کتابهایی که تا قرن چهارم و پنجم هجری از ترجمه‌های آثار ساسانی در زبان عربی وجود داشته ، و به انوشروان پادشاه معروف ایران منسوب بوده ، مجموعه‌ای بوده است شامل دو قسمت : یکی شرح حال و کارنامه‌ای از انوشروان که برطبق آنچه در مقدمه آن ذکر شده آن را خود انوشروان در شرح حال خودش نوشته بوده، و دیگر خطابه‌ای بوده از همین شاه خطاب به مردم و بزرگان کشور . این کتاب اکنون در دست نیست ولی این دو قطعه یا لااقل منتخبی از آنها را ابوعلی مسکویه در کتاب تجارب‌الامم نقل کرده و با واسطه این کتاب به دست ما رسیده است. درباره کتاب اول یعنی سرگذشت انوشیروان که ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده است به تناسب موضوع آن در جای دیگر گفتگو شده ولی این خطابه را که موضوع آن صرفاً اخلاقی و در پند و موعظت است در اینجا با توضیح مختصری ترجمه و نقل می‌کنیم .

این خطابه که قطعه‌ای است نسبتاً مفصل همه آن در تحریر و

ترغیب مردم و سران کشور است به ترك اختلاف و حسد و نفاق و كینه ، و از سر تا پای آن پیداست كه گوینده یا نویسنده آن برای نشان دادن عواقب و خیم این خصلتهای ناپسند و ایجاد وحدت و هماهنگی بین مردم جهدی بلیغ داشته و در این راه از هیچ تأكیدی فروگذار نكرده و خیلی مؤثر و گیرا داد سخن داده است ، بطوری كه گوئی گوینده یا نویسنده آن خود زیانهای این خصلتها یعنی كینه و نفاق و پراكنده دلی را شخصاً آزموده و نتایج زیانمند و ویران گر آنها را به چشم دیده است .

این قطعه با این خصوصیات كه همه آن در باره موضوعی معین انشا شده و مانند سایر آثار اخلاقی شامل مطالب مختلف و پراكنده نیست ، و با این طرز بیان كه آن را خطابه ای جامع و مؤثر گردانیده در تمام آثار باز مانده و منسوب به دوره ساسانی حتی در بین خطابه های منسوب به پادشاهان نظائر کمی دارد و شاید هم بتوان گفت كه با این کیفیت در بین آثار موجود بی نظیر است .

قبلاً گفتیم كه در مورد آثار ساسانی آنچه بیشتر مورد توجه و اعتماد تواند بود وجود همین آثار و محتوای آنها از نظر معیارهای اخلاقی آن دوران است نه صحت انتساب آنها به كسانی كه به آنها منسوب گشته اند . درباره این خطابه این مطلب را می توان اضافه كرد كه حتی اگر این خطابه چنانكه در مقدمه آن آمده گفته خود انوشروان نباشد باز همه چیز در آن دلالت دارد كه آنچه در آن آمده باز گوكننده وضع اجتماعی ایران در دوره این پادشاه و در واقع زبان حال او است .

این را می دانیم كه در زمان سلطنت قباد پدر انوشروان آیین تازه ای در ایران رواج یافت كه به نام مزدك كه مروج یا پایه گذار آن بود معروف گردید . این آیین در همان زمان قباد پیروان زیادی پیدا كرد و چون خود قباد پادشاه ساسانی نیز به آن گروید پیشرفت بیشتری

نصیب آن شد. این آیین هرچند در آغاز به صورت يك جنبش اصلاحی دینی و اجتماعی ظاهر گشت ولی چون به سختی با منافع طبقات صاحب امتیاز و موبدان که خود نیز از این طبقه شمرده می‌شدند برخورد داشت، و در نتیجه همین برخوردکار آن سرانجام به هرج و مرج و آشوب و تاراج کشید و به شدت قلع و قمع گردید، از این رو در همهٔ مآخذ قدیم از این آیین به زشتی یاد شده و آن را طریقه‌ای مخالف نظام اجتماع و خلاف اخلاق خوانده‌اند. و به همین جهت هم هست که کسب اطلاع صحیح دربارهٔ حقیقت این آیین بسیار مشکل است زیرا آنچه دربارهٔ آن در مآخذ نقل شده همه از قول مخالفان متعصب آن بوده. ظاهر آنچه بیشتر باعث منکوب شدن این جنبش و بدنامی آن شده جنبه‌های اجتماعی آن بوده که با نظام طبقاتی دوران ساسانی که با سرسختی حمایت می‌شد مغایرت داشت زیرا این آیین يك نوع عدالت اجتماعی را تبلیغ می‌کرده که به هیچوجه با آن نظام و آن روزگار سازگار نبوده. یکی از محققان صاحب نظر (نلدکه) آیین مزدك را با مرامهای اشتراکی معاصر دارای نوعی وحدت اندیشه می‌داند، با این فرق که آیین مزدك دارای جنبهٔ دینی است و مرامهای اشتراکی معاصر فاقد آنند. بعقیده وی مابه‌الامتیاز مذهب مزدك از مذهب جدید کمونیسم و سوسیالیسم، و چیزی که به شدت و حدت مشخص فرق بین این فرقه‌ها می‌باشد جنبه دینی آیین مزدك است. بعقیدهٔ مزدك همهٔ شرور را باید منتسب به دیوهای رشك و خشم و آزار دانست. زیرا این دیوها مساوات بشر را که حکم خدا و میل خداست نابود ساخته‌اند. و مزدك می‌گفت هدف او این است که مساوات را بار دیگر برقرار کند.»

چنانکه گفتیم این گونه افکار و عقاید با نظام سیاسی و اجتماعی و سنتهای دینی ایران به هیچ روی سازش نداشت و به همین جهت هم در زمان قباد موجب هرج و مرج و آشوب و قتل و تاراج فراوان گردید، و انوشروان که به کسب قدرت و حفظ نظام طبقاتی ایران سخت دلبسته بود،

در همان زمان قباد و درهنگامی که هنوز به سلطنت نرسیده بود به قلع و قمع مزدکیان کمر بست و مزدک و بسیاری از پیروان او را کشت، و بدینسان به غائله آنان ظاهر آ پایان داد. و در زمان سلطنت خود نیز برفع خرابیهای ناشی از این غائله پرداخت. ولی رویدادهای تاریخی چه در زمان او و چه پس از او نشان نمی دهد که او به همانگونه که در مبارزه با عوامل ظاهری آن غائله توفیق یافت در رفع علل و عوامل واقعی آن جنبش نیز توفیق یافته باشد. پیروان آیین مزدک در دوران سلطنت انوشیروان همچنان گاهگاه برای او در دسرهایی ایجاد می کردند و حتی يك بار هم با کمال بی پروائی قصد جان او کردند، که هرچند از آن مهلکه نجات یافت ولی این واقعه و نظائر آن نشان می داد که افکار و عقائدی که به وسیله مزدک تبلیغ شده زمینه مساعدی در اذهان مردم یافته تا جایی که بعضی از پیروان او تا حد اثار جان هم در عقائد خود تعصب به خرج می داده اند. و شاید بتوان از این حوادث و حتی از پیدایش افکاری از این قبیل چنین استنباط نمود که جامعه ایران در آن روزگار از وضع نابسامان و بی عدالتیهای موجود و فاصله های عمیق طبقاتی رنج می برده و همین امر موجب بروز اختلافها و کینه ها و دشمنی ها و ستیزه جوئیها گردیده و فکر انوشیروان را به خود مشغول می داشته است.

کارهای اصلاحی که خسرو انوشیروان در زمان سلطنت خود و پس از رفع فتنه مزدکیان بدان دست زد نشانه آن است که این شاه از ریشه های اجتماعی و عواملی هم که موجب پیدایش چنان عقائد و افکار شده غافل نبوده، و بدین جهت پس از ایجاد نظم و آرامش در صدد برآمده تا علل و عوامل اجتماعی آن غائله را نیز از میان بردارد، و سعی کرده است با رفع بی عدالتیها ناراضائی مردم را هم مرتفع سازد یا تخفیف دهد. کارهایی را که انوشیروان بدان دست زد از قبیل اصلاح امر مالیات،

ورسیدگی به کار کارگزاران دولت ، و رفع تعدی و تجاوز آنان ، و رسیدگی به شکایات مردم ، وسایر اموری که کم و بیش در تاریخها نوشته اند ، هرچند نتوان آنها را براساس معیارهای امروز يك عدالت اجتماعی مبتنی بر يك تحول صحیح اجتماعی دانست ، ولی در نظر معاصران و پس از او به عنوان نمونه ای از يك عدالت سنتی به شمار رفته و ظاهراً در ایجاد نظم و آرامش و پیشرفت امور مملکت و رفاه نسبی مردم بی اثر نبوده و به همین جهت هم دوران او یکی از دوره های خوب تاریخ ایران شمرده شده .

انوشروان در این امر مهم یعنی ایجاد امنیت و آرامش و رفع نگرانیها و ترمیم ویرانیها وسایر اموری که مانعی در راه عمران و آبادی بشمار می رفت توفیق یافت ، ولی در ریشه کن کردن عوارض روحی و نفسانی آن وقایع که زائیده عقائد و افکاری غیر از عقائد و افکار سنتی و متبع عصر بود چندان توفیقی نیافت ، و نتوانست که آن حس دشمنی و کینه توزی و اختلافی که در نتیجه همان عقائد و افکار و آشوبها و هرج و مرجها بین طبقات مختلف و حتی بین سران و سرداران به وجود آمده بود به کلی از میان بردارد ، و حوادث پس از مرگ او هم این مطلب را به خوبی روشن ساخت زیرا بلافاصله پس از مرگ او انحطاط سریع دولت ساسانی که منجر به زوال آن گردید شروع شد و عامل اصلی این انحطاط هم همان اختلافها و کینه ها و نفاقها و ناخشنودیهای بود که در جامعه ریشه دوانده بود . و جانشینان خسرو انوشروان هم چنانکه گفتیم از قماش او نبودند که بتوانند کارهای نیک او را ادامه دهند و یا لااقل آنچه را که او با زحمت بسیار بوجود آورده بود با سبک سریها و بلهوسیهای خود تباه نسازند .

این امری طبیعی است که انوشروان که خود مردی خردمند و دوراندیش بوده به این خطر که آرامش مملکت و بقای سلطنت او و خاندانش

را بسختی تهدید می‌کرده بیش از همه و بهتر از همه کس واقف باشد، و بدانند که تا وقتی این آشفتگی و پراکنده‌دلی وجود دارد تمام کوششهایی که برای آرامش مملکت کرده و فتوحاتی که بدان نائل شده ناپایدار و بی‌ثمر خواهد بود. بنابراین این هم طبیعی بنظر می‌رسد که وی در مقام رفع این خطر و فرونشاندن آتش کینه‌ها و دشمنیها نیز برآمده باشد و در ضمن سایر کارهای خود چنین سخنان پندآمیز و عبرت‌انگیزی هم که پر از بیم و امید است بر زبان رانده و مردم را از این خطر آگاهانیده باشد. بنظر ما این خطابه از هر لحاظ بازگوکننده وضع اجتماعی ایران در دوران همین پادشاه است و مطالبی هم که در آن راجع به سرنوشت دارای سوم و وضع روزگار او با این عبارت آمده: «و رشك و حسد در مردم فقیر و نادار نسبت به مردم دارا و ثروتمند و همچنین کینه در مردم گمنام و فرومایه نسبت به بزرگان و اشراف بیدار گردید» بیان حال و وضع همین دوران انوشیروان است.

در هر حال چون این خطابه شامل مطالبی است چنانکه گفتیم پندآموز و عبرت‌انگیز بهتر است که خود آن را بخوانیم.



مسکویه گوید در آخر کتابی که انوشیروان در شرح حال و کارهای خویش نوشته چنین خواندم؛ که انوشیروان چون از کار کشور فراغت یافت و آنرا از فساد پیراست اسواران و سران سپاه و بزرگان و مرزبانان و هیربدان و موبدان را گرد آورد و برگزیدگان مردم را نیز بخواند، آنگاه در آن جمع بدینگونه سخن راند.

«ای مردم، بمن هوش دارید و گوش فرا دهید و خود را برای پذیرش پند آماده سازید.

من از هنگامیکه بر شما فرمانروایی یافتم پیوسته با

شمشیر آویخته بگردن خود را هدف شمشیرها و نیزه‌ها ساخته‌ام . تمام اینها بخاطر دفاع از شما ، واستوار ساختن بنیاد هستی شما ، وآبادانی کشور شما بوده است .

گاهی در دورترین نقطه خاور ، وهنگامی در آخرین مرز باختر ، یکبار در ناحیه جنوب ، و باردیگر در سوی شمال ، آنانراکه بدانهابدگمان بودم بهسرزمینی جزرزمین خودشان کوچاندم ، برشهرهای ترکان خراجها نهادم ، و آتشکده‌ها در قسطنطنیه برپا ساختم . همواره فرازونشیب کوههای بلند را درنوردیدم ، وسنگلاخها را پس ازیابانها به پیمودم ، وبرناگواریها وهول وهراس شکیبیدم ، وبا سرما وگرما دست و پنجه نرم کردم ، و ترس دریا و خطر دشتهای خشک وسوزان را برخود خریدم .

همه اینها برای بدست آوردن آنچیزی بودکه خداوند آنرا برای شما فراهم ساخت ، یعنی زبونی دشمنان ، و آرامش کشور ، وگشوده شدن درهای روزی ، و یافتن بزرگی وسرافرازی ، ورسیدن بآنچه که بدان رسیدید .

اکنون خداوند و داده‌های او را سپاس که شما را در نعمت وروزی بیایه‌ای بلندرسانید ، واز بزرگی وسرافرازی فضیلتی بزرگ ارزانی فرمود ، ودشمنان شما را بشکست و آنانرا بهلاکت رساند ، واکنون آنان یا در زمره کشتگان و هلاک شدگانند ، ویا زندگانی مطیع و فرمانبردار شما .

برای شما دشمنانی مانده است که شماره آنان کم ولی نیروی آنان سخت وشوکتشان بس عظیم است . اینها که برجای مانده‌اند بنظر من برای شما ترسناکتر ، وبرای

زبون ساختن و چیره شدن بر شما توانا تر از دشمنانِ شمشیرزنِ نیزه‌گذارِ اسب تازی هستند که شما بر آنها دست یافتید .

واگر شما ای مردم ، بر این دشمن دوم نیز بهمانگونه پیروز شوید که بر آن دشمنی که با آن بجنگ برخاستید ، و کار بر او تنگ گرفتید ، و او را زبون ساختید ، در آن هنگام است که پیروزی ، نیرو ، و سرافرازی ، نعمت ، و برتری ، و یگانگی ، و پندآموزی ، و آرامش ، و صلح و سلامت شما کامل گردد . و اگر در اینکار کوتاه آئید ، و سستی روا دارید ، و این دشمن بر شما چیره شود ، آن پیروزی گذشته که شما بر دشمنان در خاور و باختر و شمال و جنوب به دست آوردید برای شما پیروزی نتواند بود .

پس بکوشید که این دشمن بازمانده را نیز مانند همان دشمن گذشته از میان بردارید . باید که پافشاری و کوشش و همدستی شما در این پیکار بزرگتر و پرمایه تر و خردمندانه تر و جدی تر و درست تر و راست تر از پیکارهای گذشته شما باشد . زیرا هرچه نیرنگ و فسون دشمن بیشتر و شوکت آن عظیم تر باشد روبرو شدن با آن را آمادگی بیشتری لازم است .

آنچه در آن دشمنان گذشته موجب ترس و بیم شما میشد با آنچه در این دشمنان ، که هم اکنون شما را بجنگ آنان میخوانم ، موجب ترس و بیم میگردد درخور سنجش نیست . بکوشید تا پیروزی را به پیروزی ، و نیرو را به نیرو ، و پشتیبانی را به پشتیبانی ، و تدبیر و عزیمت را به تدبیر و

عزیمت ، و جهاد را بجهاد پیوندید ، زیرا صلاح همه کارهای شما ، و تکمیل نعمت خداوند بر شما ، و همچنین افزایش شرف و سربلندی شما از جانب خداوند درین جهان ، و کسب رضوان او در آنجهان ، همه بسته بهمین امر است .

بدانید که دشمنان شما از ترك و روم و هند و دیگران هرگز بدین پایه و مایه نبودند که اگر بر شما چیره میشدند ، بدینسان بشما گزند می‌رسانیدند که این دشمن اگر بر شما دست یابد شما را ناتوان و نابود می‌سازد . زیرا کینه این دشمن سخت‌تر ، و فریب و نیرنگ او بیشتر ، و کار او ترسناک‌تر از آن دشمنان است .



«ای مردم ، چنانکه دیدید من خود را برای شما سپربلا کردم ، و رنج شمشیرها و نیزه‌ها و بیابانها و دریاها و دشتها و کوهها را ، در حالی که دشمنان را یکی پس از دیگری درهم میکوفتم ، و لشکرها را یکی پس از دیگری درهم میشکستم ، و با پادشاهان یکی پس از دیگری در میآویختم بدانسان که دیدید ، بر خود هموار ساختم ، و هرگز در جنگ با آن لشکرها و شاهان چنین خواهش و تمنائی از شما نکردم ، و از شما نخواستم که تا این پایه کوشش و تلاش و همدستی و همداستانی کنید . ولی امروز بسبب بزرگی خطر و سختی شوکت این دشمن و از بیم آنکه مبادا شما را درهم شکند چنین درخواستی از شما میکنم .



«ای مردم ، اگر من بر این دشمن دست نیابم و آنرا از شما نرانم ، تواناترین دشمنان را در میان شما رها کرده و

ناتوانترین آنها را رانده‌ام . مرا در راندن این دشمنی که بشما نزدیک و برای شما هول‌انگیز است یاری کنید ، شما را بخداوند میخوانم ای مردم مرا یاری کنید که آنرا برانم و از میان شما بیرون افکنم ، تا بدین ترتیب حقی که برگردن شما دارم ، و همچنین حقی که در برابر خداوند بخاطر شما برگردن خود دارم ادا گردد ، و این نعمتی که بمن و شما ارزانی شده و سرافرازی که از طرف خداوند نصیب من و شما شده است کامل گردد ، و این عزت و پیروزی و شرافت و آرامش و این ثروت و پایگاه پایدار ماند .



«ای مردم ، چون از نوشتن این نامه و از توصیف نعمتی که خداوند بما ارزانی داشته است فراغت یافتم ، در این امر اندیشیدم که هنگامیکه دارا برپادشاهان و ملتها پیروز شد ، و آنها را بزیر فرمان کشید و بزادوبومشان دست یافت ، چون کار این دشمن را نساخت خود و لشکریانش پس از بدست آوردن صلح و آرامش و فتح و فیروزی نابود گشتند . و این بدان علت بود که وی بدانچه برای او فراهم شده بود ، و بسبب آن پادشاهی وی کمال یافته بود ، و قدرتش سخت شده بود ، و بردشمنان نیرو یافته بود ، و نعمت بر او تمام شده بود ، و از هرسوی جهان آنچه مایه سرفرازی و سربلندی میبود به او روی آورده بود ، راضی نشد ، تا به انواع سخن‌چینی و دورویی دوخصلت نکوهیده رشك و سرکشی در نهاد او پرورده شد ، و او آنها را بخود پذیرفت و نیرو و ثبات خود را در سرکشی و بیدادگری جست .

رشك و حسد نیز در مردم فقیر و نادار در برابر مردم دارا و ثروتمند ، و همچنین در مردم گمنام و کم مایه در برابر بزرگان و اشراف بیدار گردید . و هنگامیکه اسکندر بر آنها بتاخت حال مردم از پراکنده دلی و نفاق و اختلاف و ظاهر شدن کینه‌ها و سخت شدن دشمنی در بین آنها بدان پایه از آشفته‌گی رسیده بود ، و کار فساد بدانسان بالا گرفته بود که رئیس نگهبانان شاه یعنی کسی که خود میبایستی حافظ جان او باشد همو خود او را بقتل رسانید . و این بدان جهت بود که دلهای مردم از شر و کینه آکنده شده بود ، و دشمنی و اختلاف در آن لانه کرده بود . و این بود آنچه کار اسکندر را آسان نمود و زحمت از او برداشت . من امروز از آن پیش‌آمد پند گرفتم و آنرا در اینجا یاد کردم .



«ای مردم ، ولی من نمیخواهم که در این نعمتی که هستیم هرگز به پراکنده دلی ، و سرکشی ، و رشك و حسد آشکار ، و سخن‌چینی ، و دورویی ، راه دهم . خداوند اخلاق ما و کشور ما را از این چیزها پاک داشته و فرمانروائی ما را شریف‌تر و برتر از اینها قرار داده است . آنچه من از نعمت خداوند و سپاس او بدان رسیده‌ام نه از راه این خصلتهای پلید ، که دانایان آنها را از خود رانده و حکیمان آنها را نکوهیده‌اند ، بوده است . بلکه این رتبه و پایگاه را من با درستی ، و سلامت نفس ، و رعیت‌دوستی ، و وفاداری ، و دادگری ، و پایداری ، و محبت ، بدست آورده‌ام .

و سبب اینکه ما از ملت‌هایی که نام بردم یعنی از ترکان و بربران و وزنگیان و کوه‌نشینان و دیگران چیزی از اخلاقشان

را بدانگونه که از رومیان و هندیان گرفتیم اقتباس نکردیم این است که این خویهای ناپسند در میان آنها آشکار و شایع است ، و نخستین تکلیفی که برعهده ما است از خود راندن و ترك این اخلاق نكوهیده است که دشمن ترین دشمنان شما میباشد .



«ای مردم ، آنچه که خداوند با سلامت و عافیت و صلاح بما ارزانی داشته مارا بی نیاز ساخته است که آنرا با چنین خصلتهائی زشت و بدفرجام طلب کنیم ، شما نیز در اصلاح نفس خویش بمن كمك کنید ، زیرا پیروزی بر این دشمنان برای من دلپذیرتر و برای شما بهتر از پیروزی بر دشمنان ترك و روم شما است .



«ای مردم ، من با ترك این خویها و نابود کردن و ریشه کن ساختن آنها ، و همچنین با دفع آنها از شما نفس خود را پاک و خوشنود ساختم ، مرا نیازی به سود و زیان آنها نیست ، شما نیز بهمانگونه که من کردم نفس خود را پاک و خوشنود سازید .



«ای مردم ، من میخواستم که دشمنان پنهان و آشکار شمارا از شما دور کنم ، دشمن آشکار را بسپاس و نعمت خداوندی از خود راندم ، خداوند مارا براو پیروز ساخت و شوکت او را در برابر ما بشکست ، شما نیز در آن امر نیکو به کار رفتید ، و خوب از عهده برآمدید ، و همدستی کردید و کوشیدید . با این دشمن نیز همان کنید که با آن یکی

کردید ، و بدانگونه که در آن بکار برخاستید در این نیز بکار
برخیزید ، و آنچه را که بشما سفارش میکنم بپذیرید زیرا
من پند آموز و دلسوز شما هستم .



«ای مردم ، کسیکه این خصلتهای نکوهیده را در
نفس ما زنده کند آن اجر و اعتباری را که در اثر جنگ
با دشمنان در نزد ما یافته بود از دست میدهد . زیرا این
کار زیانبارتر و ترسناکتر و گرفتار کننده تر و بدفرجام تر
از هر چیزی است ، و بدانید که بهترین شما ای مردم ، کسی
است که با یاری کردن من در جلوگیری از هوای نفس خود
بر اجر و اعتبار گذشته خود اجر و اعتباری دیگر بیفزاید .

«و بدانید کسی را که در برابر این دشمن زبون گردد ،
در برابر آن دیگری نیز زبون خواهد شد ، و آنکه بر این
دشمن چیره شود بر آن دیگری نیز پیروز خواهد گردید .
زیرا سرافرازی و نیرو و فرمانروائی با صلح و آرامش و
الفت و دوستی و همدستی و نیکخواهی شما حاصل گردد،
همچنانکه حسدورزی و سرکشی و سخن چینی و پراکنده دلی
جز سرافکنندگی و ناتوانی و نابودی دو جهانی ثمری بیار
نخواهد آورد . پس آنچه که شمارا بدان فرمان دادیم برخورد
لازم شمرد ، و از آنچه شما را از آن باز داشتیم پرهیزید .
هیچ نیروئی جز با پشتیبانی خداوند نیست .



«غمخواری اهل نیاز و مهمان نوازی غریبان را بر خود
فرض بدانید .

هرکس با شما همجوار است حق اورا گرامی دارید.
 با مردمانی که از ملت‌های دیگر در میان شما بسر می‌برند
 نیک رفتاری کنید ، زیرا آنان در پناه من هستند ، آنها را
 نومید مسازید ، و بر آنها ستم روا مدارید، و بزرگی مفروشید
 وسخت مگیرید ، زیرا سخت‌گیری موجب نافرمانی گردد .
 در برابر برخی از آزار آنان شکایت باشید و امانت و پیمان
 خود را نگه دارید .

و آنچه را که از اینگونه اخلاق بشما سفارش کردم
 حفظ کنید ، زیرا ما هرگز ندیدیم که ملك و ملتی نابود شود
 جز با ترك این اخلاق ، و نه ملك و ملتی بزیور صلاح آراسته
 گردد جز با پیروی از این اخلاق . و در همه کارها اعتماد
 ما بخداست .

الادب الصغير ترجمه‌ای از ابن مقفع

یکی از کتابهایی که در این زمینه از آثار ایرانی به زبان عربی ترجمه شده کتابی است که در ادبیات عربی بنام «الادب الصغير» معروف گردیده و از همان قرنهای نخستین اسلامی در صدر کتب تربیتی و اخلاقی عربی قرار گرفته و هنوز هم یکی از آثار ادبی مهم زبان عربی بشمار میرود و بارها به چاپ رسیده و در دسترس است. کتاب الادب الصغير را ابن مقفع نویسنده معروف ایرانی عربی نویسی که نامش را روزبه و نام پدرش را دادبه یا دادگشسب نوشته‌اند به عربی ترجمه کرده است. ابن مقفع از مردم فارس و از ناحیه‌ای بوده که امروز به نام فیروزآباد خوانده می‌شود و در قدیم با نام گور معروف بوده که در عربی به صورت جور معرب شده است. وی در نیمه دوم سده اول و نیمه اول سده دوم هجری می‌زیسته بنابراین ترجمه‌های او هم از جمله قدیمترین ترجمه‌هایی است که از آثار ساسانی باقی مانده است.

ابن مقفع مشهورترین و پرکارترین مترجمان آثار ایرانی به زبان عربی بوده و غالب کتابهای مهم ایران را در رشته‌های تاریخ و ادب و داستان و کتابهای متنوع دیگر او ترجمه کرده ، و از آن جمله در رشته حکمت عملی و اخلاق نیز چند کتاب از فارسی ساسانی به عربی برگردانده که در فهرست ترجمه‌های او ذکر شده و یکی از آنها که با موضوع کتاب حاضر بستگی و تناسب دارد همین کتاب الادب الصغیر است .

کتاب الادب الصغیر مجموعه‌ای است از قطعات کوچک و بزرگ در موضوع ادب و اخلاق و تربیت . بعضی از قطعات آن را می‌توان در ترجمه‌های دیگر آثار ساسانی یافت که از حکمای ایران بدون ذکر نام نقل شده ، و شاید اگر آثار بیشتری از نوشته‌های ساسانی در دست داشتیم قطعات بیشتری از این کتاب را می‌توانستیم در آنها پیدا کنیم ، و حتی در وضع حاضر هم احتمال اینکه با استقراء و جستجوی بیشتری در آثار منقول از حکمت و ادب ایران بتوان مطالب بیشتری از این کتاب را در آنها یافت زیاد است .

مطلبی که در اینجا شاید لازم بذکر باشد این است که این کتاب و یکی دو کتاب دیگر مانند الادب الکبیر و الیثیمه از آثار ابن مقفع با آنکه در فهرست ابن ندیم ، که از مآخذ مهم و معتبر و بلکه در زمینه مورد بحث ما مهمترین و معتبرترین مآخذ موجود است ، جزء ترجمه‌های ابن مقفع ذکر شده اند نه جزء تألیفات او ، و با اینکه گذشته از این تصریح همه چیز در این کتابها بوضوح دلالت دارد بر اینکه آنها از مؤلفات دوران اسلامی نیستند بلکه از هر لحاظ یعنی چه از لحاظ نوع مطالب و چه از لحاظ سبک تألیف و تنظیم و کیفیت بیان نمونه کاملی از نوشته‌های اخلاقی ایران به شمار می‌روند . و با اینکه ابن ندیم نام فارسی الادب الکبیر را هم ذکر کرده و چنانکه گفتیم قسمتی از مطالب «الادب الصغیر» هم در سایر آثار ایرانی نیز یافت میشود ، معذالك بعضی از مؤلفان اسلامی آنها را به ابن مقفع

نسبت داده‌اند، و در آثار برخی از محققان معاصر هم به عنوان مؤلفات ابن مقفع معرفی شده‌اند. ظاهراً علت این التباس این است که در ترجمه این کتابها نام مؤلف یا گوینده اصلی ذکر نشده بوده، و مانند بعضی از آثار دیگر ساسانی همچون پندنامه انوشروان یا بزرجمهر یا نامه هوشنگ و بهمن و دیگران به گوینده یا حکیم معلومی منسوب نبوده‌اند که به نام او معروف گردند، و به این جهت از همان ابتدا که به وسیله ابن مقفع به عربی نقل شده‌اند قهراً برای تشخیص آنها از سایر نوشته‌ها به نام او خوانده شده و با عنوان «آداب ابن مقفع» معروف گردیده‌اند.

در اینکه این کتابها در اصل فارسی هم دارای نام گوینده و نویسنده مشخصی نبوده‌اند یا اینکه ابن مقفع آنها را در ترجمه خود حذف کرده نمی‌توان نظر قاطعی ابراز داشت، ولی ابن ندیم که اینها را جزء ترجمه‌های ابن مقفع ذکر کرده با اینکه نام فارسی الادب الکبیر را هم نوشته از کسی که در فارسی ساسانی این کتابها به آنها منسوب بوده نامی نمی‌برد. در ضمن نوشته‌های ایرانی ساسانی نام کتابها و نوشته‌هایی که بدون نام نویسنده معروف بوده‌اند کم نیستند چنانکه نویسنده و یا نویسندگان بزرگترین تاریخ آن دوران یعنی خداینامه و بسیاری از کتابهای دیگر نیز ناشناخته‌اند. بنابراین هیچ بعید نیست که این کتابها هم در اصل منسوب به اندیشمندی گمنام بوده‌اند.

گفتیم که الادب الصغیر مجموعه‌ای است از قطعات کوچک و بزرگ در موضوع ادب و اخلاق و تربیت و در واقع می‌توان آنرا منتخباتی از این آثار بشمار آورد. آیا ابن مقفع خود این منتخبات را از آثار مختلف ساسانی گرد آورده و یا اینکه این منتخبات به همین صورت در ضمن آثار ساسانی وجود داشته و ابن مقفع آنها را ترجمه کرده است؟ در این باره هم نظر قاطعی نمی‌توان ابراز داشت زیرا چنین نظری در صورتی قاطع خواهد بود که مشخص گردد عبارتی که در اوائل کتاب الادب

الصغير به این گونه آمده است : «وقد وضعت فی هذا الكتاب من كلام الناس المحفوظ حروفاً ، فيها عون على عمارة القلوب وصقالها وتجلية ابصارها . . . الخ» ، گفته خود ابن مقفع یا اینکه اینهم ترجمه او باشد . در اینجا شاید ذکر این مطلب هم بی فایده نباشد که در ادبیات دوره ساسانی تهیه مجموعه‌ها و منتخبات یا خلاصه کتابهای بزرگ که ظاهراً به نام «گزیده» خوانده می‌شده‌اند بی سابقه نیست و شاید هم زیاد متداول بوده چنانکه ضمن کتابهایی که در نجوم در زبان فارسی ساسانی وجود داشته کتابی بوده به نام گزیده که تفسیری بوده منسوب به بزرگمهر از کتاب فالیس رومی که در عربی به «البزیدج» معرب شده و در الفهرست به صورت الزبرج نقل شده که محرف همان «البزیدج» است . از ابن مقفع هم جمع و انتزاع یا گردآوری منتخباتی از کتاب کلیله و دمنه روایت شده است .

واینک می‌پردازیم به نقل نمونه‌ای از مطالب کتاب الادب الصغير که چند صفحه از آغاز آن را شامل است .



هر آفریده‌ای را نیازی است ، و هر نیازی را هدفی است ، و هر هدفی را راهی . خداوند برای هر کار وقتی مقدّر فرموده ، و برای رسیدن به هر هدفی راهی نهاده ، و نیاز را وسیله رسیدن به هدفها قرار داده است .

هدف مردم و نیاز آنها اصلاح امر معاش و معاد آنها است ، و راه رسیدن به این هدف هم عقل صحیح است ، و نشانه عقل صحیح آن است که هرامری را با بصیرت و بینائی برگزینند و آن را با عزم و اراده جامه عمل پوشند .

تربیت پذیری در سرشت عقل است، و با تربیت است که خرد آدمی رشد کند و پاك و منزّه گردد. و همانگونه که دانه در خاک خود به تنهایی نتواند فسرده‌گی از خود بزدايد، و نیروی خود بکار برد تا سبز و خرم و شکوفان از دل زمین سر بر آورد، بلکه این کار بكمك آب صورت بندد، که در نهانگاه او در دل زمین فرو رود، و رنج فسرده‌گی و مرگ از او دور سازد، و به اذن باری به او نیرو و زندگی بخشد، همچنین است حال خرد آدمی که تا در نهانگاه دل پنهان مانده است او را نیرو و زندگی نیست، و نفعی از آن بر نمی‌آید، و چون تربیت یابد به کار افتد، زیرا رشد و زندگی و زایش خرد با تربیت است، و عمده تربیت با نطق و بیان است، و نطق و بیان هم جز با یاد گرفتن و آموختن دست ندهد، زیرا حرفی و کلامی نیست که یا از راه زبان و یا از راه نوشته از گذشتگان روایت نشده و از پیشوایی سابق آموخته نشده باشد. و این دلیل بر آن است که مردم اصول نطق و بیان را خود وضع نکرده‌اند، و معرفت بدان جز با الهام خداوند دانا و حکیم برای آنها حاصل نشده است.

پس چون مردمان در آن مرتبت نیستند که آنها را در این کار اثری بدیع و گفته‌های نغز باشد، باید که سخن سرایان و راویان بدانند که هر يك از آنها هر قدر هم نيك گفتار و بلیغ باشد جواهر سازی را مانند که یاقوت و زبرجد و مرجان در اختیار دارد، و از آنها گردن‌بندها و سینه‌ریزها و تاجهای مرصع سازد، و هر گوه‌ری را بجای خود نشاند، و هر رنگی را با رنگ مناسب قرین سازد، تا

بدینسان بر زیبایی آن گوهرها بیفزاید و با چنین کاری است که او را جواهرسازی ماهر خوانند . یا چون زرگری است که از سیم و زر زینت‌افزارها و ظرفهائی بسازد که مردم را خوش آید . و یا چون زنبور عسلی است که از گل‌های خوش طعم و بو که خداوند آفریده ، و از راههائی که خداوند براو هموار ساخته عسل بسازد و مردم آن را به جای دارو و طعام و شراب بکار برند و همه این خاصیت را از عسل و عسل را هم ساخته و پرداخته زنبور دانند .

پس کسی که بر زبانش سخنی جاری شود که خود آنرا نیک یابد و دیگران نیز آن را به پسندند نباید او را به دیده نوآور و مبتکر بنگرند زیرا چنانکه گفتیم او آن را از گفته پیشینیان برگزیده است . و کسی که سخنی نیک از دیگری بگیرد و آن را بمورد و به جا به کار بندد این را نباید کوچک شمرد ، زیرا آن کس هم که در حفظ و نگاهداری سخن اهل صواب یاری کند ، و به پیروی از افراد صالح هدایت شود ، و به عمل به گفته حکیمان توفیق یابد ، هر چند خود بر آنها چیزی نیفزاید باز به هدف مطلوب رسیده است . و اگر او این سخنان را از خود نگفته ، و پیش از دیگران بدانها دست نیافته ، نباید این را دلیلی بر نارسائی اندیشه او و موجبی بر نادیده گرفتن حق او شمرد .



زنده داشتن خرد به شش خصلت است که (هرامری) بدان کمال یابد و استوار گردد : عشق و علاقه به امری

داشتن ، و در طلب آن به سختی کوشیدن ، و در انتخاب آن اندیشه و خرد بکار بردن ، و به نیکی آن اعتقاد داشتن ، و به آنچه معتقد شده و انتخاب کرده بدرستی آگاه بودن و حفظ آن را بر عهده شناختن ، و اینها را در گفتار و کردار بموقع بکار بستن .

اما عشق و علاقه بدان جهت لازم است که انسان در هر امری از امور دنیا و آخرت هنگامی به مرتبه ای عالی می رسد که آن امر از عشق سرشار او برخوردار باشد و برای او چیزی گوارا تر و شیرین تر از آن نباشد .

و اما کوشش بدان جهت است که میل و اشتیاق آدمی برای دست یافتن به مطلوب او را از سعی و کوشش در طلب آن بی نیاز نمی سازد ، و تنها تقاست مطلوب در نظر او کافی نیست که آنرا بدون کار و کوشش در دسترس او نهد .

و اما بکار بردن اندیشه و خرد در انتخاب امور بدان جهت است که کار و کوشش جز از این راه سود بخش نباشد ، چه بسیار کسانی که در طلب راه صواب بوده اند ولی بر سر دوراهی صواب و خطا اتفاق افتاده که راهی را برگزیده اند که از آن می گریخته اند ، و راهی را ترك کرده اند که در طلب آن بوده اند . پس چون طالب امری که به پیروزی خود اطمینان دارد ممکن است کوشش او در راهی اقتدا که خواسته او نبوده بنابراین سزاوار است که پیش از شروع در هر امری نیک و بد آن را به خوبی باز شناسد و بهترین را انتخاب کند .

و عقیده داشتن به نیکی مطلوب نیز پس از معرفت

آن برای احراز برتری امری ضروری است .

و اما متعهد شدن به حفظ و نگاهداری آن بدان جهت است که این امر نتیجه و خلاصه دریافت مطالب است ، زیرا که انسان دستخوش فراموشی و غفلت است پس بناچار وقتی به گفتار یا کردار صوابی دست یافت باید که آن را در ذهن خویش برای روز احتیاج حفظ کند .

و اما موقع شناسی بدان جهت است که همه منفعت در این است که هر چیزی بجای خویش قرار گیرد .

و ما به همه اینها سخت نیازمندیم زیرا ما در این جهان نه در وضع بی نیازی و فراخ روزئی بلکه در وضعی نیازمند و پررنج و زحمت قرار گرفته ایم ، و نیاز ما به چیزی که خرد ما را استحکام بخشد ، یعنی تربیت که سبب اختلاف عقول است ، کمتر از چیزی که رمق زندگی را در تن ما حفظ کند ، یعنی خوراک و پوشاک ، نیست . و اثر طعام هم در پرورش تن بیشتر از اثر تربیت در پرورش خرد نیست . بنابراین تحصیل مال را که با آن دفع زیان و رفع نیاز کنند نباید اولی تر از تحصیل علم که بدان صلاح دین و دنیا را بدست آورند شمرد .



من در این کتاب از سخنان حفظ شده مردم سخنانی را برگزیدم که برای آبادی و جلای دلهای ، و زدودن ابهام از دیده بصیرت آنها ، و زنده کردن نیروی اندیشه ، و راه نمودن به تدبیر و عاقبت اندیشی یار و مددکار آدمی باشد ، و بخواست خداوند به کارهای پسندیده و مکارم اخلاق رهنمون گردد .

سخن‌سرایان بیش از اهل علم و معرفت هستند ، و اهل علم و معرفت هم بیش از کسانی هستند که به علم خود عمل می‌کنند ، پس باید آدمی نیک بنگردد که خود را در این مراتب در کجا قرار می‌دهد، زیرا همه کس را - جز آفت‌زدگان را - بهره‌ای از خرد است که با آن زندگی‌کنند و آن را همسنگ هیچ قیمتی نهند ، ولی هر کسی را که بهره‌ای از خرد باشد روا نیست که از خردمندان شمرند و به صفات ایشان موصوف دارند . کسی که بخواهد خود را شایسته چنین نام و صفتی سازد باید اسباب آن را فراهم دارد ، و در تمام دوران زندگی خود را برای آن آماده کند ، و این را به همه خواستها و خواهشهای نفسانی خویش مقدم دارد . زیرا او هدفی بزرگ در پیش گرفته که با غفلت نسازد ، و با ناتوانی و عجز بدست نیاید ، و با خودرایی و خودکامگی همراه نگردد . و این مانند سایر امور دنیا از قدرت و مال و زیور زندگی نیست که گاهی مردمان کاهل بدان برسند و مردم سخت‌کوش از آن محروم گردند ، و تیرِ مردم سست‌رای و زبون به نشانه خورد و از آن مردم با حزم و تدبیر به خطا رود . پس کسی که چنین هدفی دارد باید بداند که خردمند را وظائفی است که اگر از آن غفلت ورزد عقل خودش او را به نادانی محکوم سازد :

بر خردمند است که بداند که همه مردم در دوست داشتن آنچه موافق طبعشان باشد و در دشمن داشتن آنچه که موجب آزارشان گردد همدستانند . و این چیزی است که زیرکان و ابلهان همه بر آن اتفاق دارند . و پس از این مرحله است که دانا از نادان و دوراندیش با تدبیر از سست‌رای

بی تدبیر جدا و مشخص گردد . و این درسه خصلت است که منبع همه خطاها و صوابها به شمار می‌روند .

باب نخست این است که خردمند در آنچه موجب رنج یا راحت او می شود نیک نظر می‌کند ، و درمی‌یابد که از بین اموری که مطلوب اوست و باید در پی آنها رود ، و همچنین از بین اموری که ناپسند اوست و باید از آنها پرهیزد ، آشنائی به کوشش در طلب آنها یا پرهیز از آنها شایسته‌تر ند که طولانی‌تر و پایدارتر ند و دوامشان بیشتر است . و چون نسبت به این امر بصیرت یافت آخرت را بردنیا و شادی و مسرت حاصل از جوانمردی را بر لذت نفسانی ترجیح می‌دهد، و رای جامع و شامل را که موجب صلاح مردمان و اعقاب آنها گردد برتر از رای شتاب‌زده‌ای می‌شمارد که بهره آن اندک و اثر آن زودگذر باشد ، و لذت چندین بار خوردن را با یک بار خوردن و بهره ساعات متعدد را با یک ساعت برابر نمی‌نهد .

بر خردمند است که در آنچه اختیار کرده نیک بنگرد ، و در آن بیم و امید را هر یک در جای خود بکار برد ، جزا آنچه موجب بیم است احتراز نکند، و به آنچه حاصل‌شدنی نیست امید نبندد ، از خوشیهای زودگذر امروز برای کسب خوشیهای دیرپای آینده چشم پیوشد ، و رنج امروز را برای راحت فردا بر خود هموار سازد ، و چون به فرجام کار رسد بر او روشن خواهد شد که گریز او از رنج امروز خود را به ورطه افکندن بوده ، و لذت‌جوئی امروز او بیرون از راه صواب بوده است .

باب سوم این است که پس از تشخیص اینکه آنچه پایدارتر است برتر است ، و پس از دریافت اینکه بیم و امید را هریک در جای خود بکار برد ، این بصیرت و بینائی خود را با عزم و اراده به مورد عمل گذارد . زیرا آنکس که طالب برتری است اگر بی بصیرت باشد سرگردان و حیران خواهد بود ، و اگر به آنچه موجب برتری است بصیرت داشته باشد ولی فاقد عزم و اراده برای عمل بدان باشد زبون و محروم خواهد ماند .

برخردمند است که با نفس خویش به مخاصمه پردازد ، و آن را پیای حساب برد ، و به داوری کشد ، و نیکبهایش را پاداش دهد ، و او را بر بدیهایش سرزنش کند.

حسابرسی درمال است ، ولی نفس انسان را مالی جز همین اوقات معدود او نیست که آنچه از آن از دست برود دیگر مانند مال نمی توان جای آن را پرکرد ، و آنچه از آن به راه باطل صرف گردد نمی توان آن را به راه حق باز گردانید . پس باید که در پایان هر سال و هر ماه و هر روز به محاسبه پردازد و بنگرد که به جای وقتی که از دست داده در امر دین و دنیا چه سود و زیانی بدست آورده ، و همه آنها را در نوشته ای گرد آورده که در آن يك يك با دقت شمرده شده باشند و برای نفس انسان تذکر و سرزنشی باشد تا بر قصور خویش خستوان گردد و آن را بپذیرد .

و اما مخاصمه نفس بدین جهت است که درسرشت

نفسِ بد فرمان آدمی است که پیوسته برای کارهای گذشته خود عذرهایی بتراشد و برای آینده آرزوهایی در سر پیوراند ، باید که در این مخاصمت عذرهای او مردود گردد و بهانه و شبهات او مرتفع شود .

و اما بداوری کشیدن نفس برای آن است که اگر کارخطائی از او سرزده آن کار را به زشتی و رسوائی یاد کند (که دیگر باره به آن برنگردد) و اگر کاری نیک انجام داده آن را نجات بخش و سودمند و از محاسن وی شمارد (تا بدان ترغیب شود) .

و اما پاداش و کیفر نفس بدین گونه است که با یادآوری خویهای آن ، نفس خویش را به فرجام نیک و به کسب فضائل بیشتر امیدوار سازد ، و با تذکر کارهای بدنفس خویش را از عمل زشت خود شرمگین و افسرده سازد .

بهترین خردمندان کسانی هستند که در محاسبه نفس خویش سخت گیر باشند و در آن کمترین سستی روا ندارند.

بر خردمند است که در هر شبانه روز چندین بار به یاد مرگ افتد ، یادی که بر دل نشیند و نفس را از سرکشی باز دارد ، زیرا این کار آدمی را از کبر و نخوت نجات بخشد و او را از شر حرص و آز برهاند.

بر خردمند است که کارهای زشت خویش را چه در دین و چه در رأی و چه در اخلاق و آداب بشمارد ، و همه

آنها را در سینه یا در نوشته‌ای جمع کند و نگه دارد ، آنگاه به کرات آن صورت را بر خویشتن عرضه دارد ، و خود را به اصلاح آنها ملزم سازد ، و این را بر خود وظیفه‌ای شمارد ، که در هر روز یا هر هفته یا هر ماه به اصلاح يك يا دو يا چند خصلت ناپسند خویش بکوشد ، و چون به اصلاح هريك از آنها توفيق يابد آن را از آن صورت محو کند ، و هر زمان که به چنین خصلتی محو شده نظر افکند خوشحال و شادمان شود ، و هر زمان به خصلتی از این نوع برخورد که هنوز محو نشده و همچنان پابرجا است غمناک و اندوهگین گردد .

بر خردمند است که خصلتهای نيك مردم را پی جوئی کند و آنها را هم به همان ترتیب که در اصلاح مفاسد خویش گفتیم بر شمارد و حفظ کند و نفس خویش را به پیروی از آنها ملزم و مکلف سازد .

بر خردمند است که تا بتواند دوستی نکند و همنشین و هم صحبت نشود جز با کسی که در علم و دین و اخلاق از او برتر باشد تا از او کسب فضیلت نماید ، یا با کسی که هر چند از او برتر نباشد لیکن در اصلاح نفس خویش با او همدستان باشد تا وی را در این راه تقویت و تأیید کند ، زیرا خصلتهای نيك جز با موافقان و مؤیدان و ادب آموختگان زنده نماند ، و ارباب فضیلت را دوست و نزدیکی بهتر از آن کس نیست که با ایشان در کار نيك موافق باشد ، و بر عزم و پایداری ایشان در این راه بیفزاید ، و به همین سبب است که برخی از پیشینیان گفته‌اند همنشینی با ابلهی که با

دانشمندان نشست و برخاست داشته بهتر است از همنشینی
بازیگر کی که در بین مردم نادان بزرگ شده باشد .

بر خردمند است که به خاطر آنچه از نعمت دنیا
از دست داده یا به دست نیاورده دلتنگ نگردد ، و آنچه
را که به دست آورده و سپس از دست داده مانند آن چیزی
انگارد که از اصل به دست نیاورده ، و آنچه را که در طلبش
کوشیده و به چنگ نیاورده همچون چیزی پندارد که از اصل
در طلبش نبوده است ، و بهره خود را از خوشی و شادمانی
به آنچه دارد از دست ندهد ، ولی سعی نکند که این خوشی
و شادمانی را از راه مستی و طغیان بدست آورد ، زیرا با مستی
فراموشی آید ، و از غرور سستی زاید ، و کسی که به فراموشی
و سستی دچار آید زیان بیند .

بر خردمند است که نفس خویش را با خردمندان
مأنوس و یگانه دارد ، و ایشان را بر عیب جوئی از خود دلیر
سازد ، تا آنها هم نگاهبان گوش و چشم و اندیشه او گردند.
و این موجب اطمینان خاطر و آرامش دل او شود ، و بداند
که هرگاه او هم از نفس خویش غافل ماند ایشان از او غافل
نخواهند ماند .

بر خردمند است که چون مالک نفس خویش
باشد هیچ کاری او را از چهار ساعت باز ندارد : ساعتی که
در آن نیاز خویش بدرگاه پروردگار برد ، و ساعتی که به
محاسبه نفس خویش پردازد ، و ساعتی که صرف مصاحبت

برادران و معتمدانی کند که معایب او را پرده پوشی نکنند ،
و درکارها از نصیحت او سر باز نزنند . و ساعتی که در آن
نفس خویش را برای کامیابی از خوشیهای حلال و پسندیده
آزاد گذارد . زیرا این ساعتها به ساعتی دیگر کمک کنند
و رفع خستگی و آرامش دل باعث افزایش نیرو و افزایش
معیشت گردد .

بر خردمند است که در زندگی جز به یکی از این
سه چیز میل نکند :

توشه برگرفتن برای آخرت ، و اصلاح امر معاش ،
و کامیابی از خوشیهای حلال .

بر خردمند است که مردم را در دو طبقه جدا قرار
دهد و برای هر طبقه پوششی جداگانه بپوشد ، برای طبقه
عامه باید که در هر سخنی که می گوید و هر گامی که برمی دارد
پوششی از احتیاط و خودداری پوشد و بی پروائی نکند ،
لیکن برای طبقه خاصان و نزدیکان باید که پوشش سخت گیری
از تن دور کند و پوششی از انس و الفت و بذله گوئی و هم زبانی
پوشد . و در این طبقه از هزار یکی را برگزیند ، و باید که
همه دارای اندیشه و خردی برتر ، و در دوستی مورد اعتماد ،
و در رازداری امین ، و در برادری وفادار باشند .

بر خردمند است که خطای در رأی و لغزش در علم
و غفلت در امور را به هیچ روی کوچک نشمرد ، زیرا که

چون امری را كوچك و بی اهمیت شمرد بزودی چیزهای كوچك برهم گرد آیند و دیری نپاید که خورد کلان شود ، و همین خطاهای كوچك رخنه‌هایی هستند که در اثر غفلت و بی توجهی بوجود آیند ، و اگر ترمیم نشوند ویرانیهای به بار خواهند آورد که اصلاح آنها خارج از توانائی باشد . و ما هرگز چیزی را ندیدیم که نابودی آن از رخنه كوچك و بی مقداری شروع نشده باشد . و دیده‌ایم که سلطنتی را دشمنی حقیر از پای درآورده و سلامت تن را دردی ناچیز از میان برده . و دیده‌ایم که روده‌های خروشان از جویبارهای بسیار كوچك و ناچیز به وجود آمده‌اند .

